

## نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: ابومخنف، لوط بن یحیی، - ۱۵۷ق.
- عنوان قراردادی: مقتل الحسین علیه السلام. فارسی
- عنوان و نام پدیدآور: نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ابی مخنف؛ تحقیق محمد هادی یوسفی غروی؛ ترجمه و تدوین جواد سلیمانی.
- مشخصات نشر: قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، انتشارات، ۱۳۷۷.
- مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.
- شابک: ۶۵۰۰ ریال ۹۶۴-۶۷۴۰-۳۶-۷:
- یادداشت: چاپ قبلی: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، انتشارات، ۱۳۷۷ (فروست).
- یادداشت: بالای عنوان: قتل ابی مخنف.
- یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۱۵] - ۲۱۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- یادداشت: نمایه.
- موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.
- موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق
- شناسه افزوده: سلیمانی، جواد مترجم
- شناسه افزوده: یوسفی غروی، محمد هادی، ۱۳۲۷ - مصحح
- شناسه افزوده: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات
- رده بندی کنگره: BP/۴۱/۵ پ / الف ۲۳ م ۴۱ ۷۰۴۱ ۱۳۷۷
- رده بندی دیویی: ۹۵۳۴/۲۹۷
- شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۵۴۱۶۲

## [أبی مخنف و مقتل او]

بی تردید فهم تاریخ در گرو مطالعه گزاره‌های نقلی و تحلیل عقلی آنها است، لیکن تلاش برای دستیابی به گزاره‌های صحیح مقدم بر تحلیل آنهاست، چرا که اتقان و استواری تحلیل‌های تاریخی قبل از هر چیز بر صحت اخبار و اعتبار گزاره‌های آن متکی است. ولی متأسفانه محدثین و علمای شیعه در قرنهای آغازین تاریخ اسلام به خاطر نجات دادن احکام و اعتقادات شیعه از خطر نابودی و تغییر و تحریف، تمام هم‌خویش را مصروف جمع‌آوری و حفظ و حراست از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و بحث و بررسی پیرامون اسناد و شناسایی راویان آنها نموده و فرصت ثبت و ضبط اخبار تاریخی مربوط به زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی امامان شیعه علیهم‌السلام را نیافته‌اند، به استثنای شیخ مفید کمتر کسی از محدثین و محققین متقدم شیعه را می‌توان یافت که به حوادث و وقایعی که ائمه علیهم‌السلام به نوعی در آن نقش داشته‌اند پرداخته و بر ضبط آنها همت گمارده باشد غالب مورخینی که اخبار مربوط به زندگی سیاسی و اجتماعی اهل بیت علیهم‌السلام را گزارش کرده‌اند به دلیل گرایشهای غیر شیعی، یا انگیزه‌ای برای نقل همه حقایق عبرت‌آموز حیات آن بزرگواران را نداشته و یا داعی برای کتمان و تحریف آنها داشته‌اند، لذا کوشش برای احیای گزارشهای معتبر و مستند و دست اول سیره عملی اهل بیت علیهم‌السلام چه در مواضع سیاسی و شیوه مبارزاتی و چه در زندگی اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی امری لازم و ضروریست، نوشته حاضر که گامیست در جهت نیل به این هدف،

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۱۲  
ترجمه ایست از اسناد به جا مانده از کتاب [مقتل الحسین علیه‌السلام] که توسط [أبی مخنف لوط بن یحیی ازدی غامدی] [متوفای ۱۵۷ هـ] به رشته تحریر در آمده است، وی

از مورخین و راویان به نام کوفه در نیمه اول قرن دوم هجری است که کتب متعددی در زمینه‌های گوناگونی چون خطبه حضرت زهرا [س] و جنگ جمل و صفین، ماجرای شهادت محمد بن ابی بکر و نهضت امام حسین علیه السّلام و قیام مختار بن ابی عبیده و غیره نگاشته است. «۱» ابی مخنف از اصحاب ائمه علیهم السّلام شمرده می‌شد «۲» و از امام صادق علیه السّلام روایت نقل می‌کرد. «۳» اجداد و خاندانش در زمره محبین و یاران اهل بیت بوده‌اند بطوری که پدرش [یحیی] از یاران علی علیه السّلام شمرده می‌شد «۴» و جدّ دوش [مخنف بن سلیم] جزو اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، و در عهد حکومت علی علیه السّلام عامل آن حضرت در اصفهان و همدان گردید «۵» و در جنگ جمل و صفین در کنار علی علیه السّلام ایستادگی نمود و دو برادرش صقعب بن سلیم و عبد الله بن سلیم را در جریان نبرد جمل از دست داد «۶» لکن با همه این اوصاف نمی‌توان ابی مخنف را شیعه امامی دانست، چرا که از طریق او هیچ نقل بی‌واسطه‌ای از امام سجاد علیه السّلام [متوفای ۹۲ ه] و امام باقر علیه السّلام [متوفای ۱۱۵] نرسیده است در حالی که وی همزمان با آن بزرگواران

(۱) - شیخ طوسی، الفهرست، تصحیح و تحقیق سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف

مطبعة الحیدریه، چ دوم، ۱۳۸۰ ه ق، ص ۱۵۵.

(۲) - مصدر پیشین، همان.

(۳) رک: نجاشی، رجال نجاشی، تحقیق. محمد جواد نائینی، بیروت، دار الاضواء، چ

اول، ۱۴۰۸ ه ق، ۲ / ۱۹۱.

(۴) شیخ طوسی، رجال طوسی، تحقیق. سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة

الحیدریه، چ اول، ۱۳۸۱ ه ش، ص ۵۷ و شیخ طبرسی، الفهرست، ص ۱۵۵.

(۵) نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، تحقیق. عبد السّلام محمد هارون، قم، مکتبه آیه

الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ه ق، ص ۱۱.

(۶) رک: به تحقیق استاد محمد هادی یوسفی غروی در مقدمه کتاب وقعه الطف لأبی مخنف، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چ اول، ۱۳۶۷، ص ۱۳، به نقل از طبری، تاریخ الامم و الملوک، قسمت ذیل المذیل، بیروت، دار القاموس، ۱۳ / ۳۶. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳ می زیسته است، بعلاوه نه سال از دوران امامت امام کاظم علیه السلام [متوفای ۱۴۸ ه] را درک نموده اما حتی یک حدیث از آن بزرگوار به روایت ابی مخنف مشاهده نشده است، «۱» علمای رجال شیعه همچون کشی و نجاشی و شیخ طوسی در مورد مذهب او سکوت کرده اند «۲» و علامه تستری پس از بحث پیرامون مذهب ابی مخنف می نویسد هیچ کس امامی بودن او را ذکر نکرده است «۳» و نهایت سخنی که در مورد او می توان گفت آن است که وی فردی غیر متعصب و نزدیک به مذهب ما بوده است «۴» شاید بهمین خاطر بوده که علمای اهل سنت همچون ذهبی و دارقطنی و ابن معین روایات ابی مخنف را غیر قابل وثوق و ضعیف دانسته اند «۵» در حالی که در میان علمای شیعه شیخ طوسی وی را از اصحاب ائمه علیهم السلام شمرده «۶» و نجاشی منقولات او را اطمینان بخش دانسته و او را شیخ محدثین و راویان کوفه خوانده است. «۷» یکی از ارزشمندترین آثار ابی مخنف کتاب [مقتل الحسین] می باشد که به فرموده علامه تستری صحیحترین مقتل ابی عبد الله علیه السلام به حساب می آید. «۸» وی این کتاب را تقریباً هفتاد سال پس از واقعه عاشورا یعنی در دهه یکصد و سی هجری نوشته است «۹» و از آن رو که خود جزو اهالی کوفه مرکز اخبار فاجعه عاشورا

(۱) رک: به پژوهش محقق کتاب در مقدمه وقعه الطف، ص ۱۸ - ۱۹.

(۲) رک: رجال شیخ طوسی، ۵۷ و فهرست شیخ طوسی، ۱۵۵ و رجال نجاشی، ۲ / ۱۹۱.

(۳) علامه تستری، قاموس الرجال، تحقیق و نشر مؤسسه نشر اسلامی، قم، چ دوم، ۱۴۱۷.

- (۴) مصدر پیشین، ۸ / ۶۲۰.
- (۵) رک: ذهبی، میزان الاعتدال، تحقیق. علی محمد بجاوی و فتحیه علی بجاوی، دار الفکر العربی، ۴ / ۳۳۹ و ۳۴۰.
- (۶) شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۵.
- (۷) رجال نجاشی، ۲ / ۱۹۱.
- (۸) علامه تستری، قاموس الرجال، ۸ / ۶۲۰.
- (۹) رک: به مقدمه محقق بر همین کتاب [وقعه الطف]، ۱۶. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴ بوده است، غالباً حوادث را با یک و یا حد اکثر با دو واسطه نقل نموده است، در برخی موارد حوادث را از کسانی چون عقبه بن سمعان و غلام عبد الرحمن بن عبد ربه و ضحاک مشرقی نقل نموده که در روز عاشورا در کنار امام حسین علیه السلام بوده‌اند ولی به شهادت نرسیده و زنده مانده‌اند، و یا در پاره‌ای موارد از کسانی چون حمید بن مسلم و عقیف بن زهیر و کثیر بن عبد الله شعبی اخبار روز عاشورا را نقل کرده که خود جزو شهود قتل امام حسین علیه السلام بوده‌اند. «۱» از این رو مقتل او که توسط شاگردش هشام بن محمد کلبی روایت شده است همواره منبعی مستند و موثق و اطمینان‌بخش محققین و مورخین اسلامی بوده و در کتب خویش از آن نقل می‌کرده‌اند، اما متأسفانه این کتاب در گذر زمان مفقود گردیده و اکنون هیچ نسخه‌ای از آن در دست نیست و اهمیت و اعتبار آن موجب گردید که مورخین متأخری که به مقتل اُبی مخنف دسترسی داشته‌اند بسیاری از روایات این مقتل را در آثار خویش نقل کنند به طوری که طبری [متوفای ۳۱۰هـ] در کتاب [تاریخ الامم والملوک] اکثر روایات مقتل اُبی مخنف را همراه با ذکر دقیق اسناد آن نقل نموده است، و پس از او ابو الفرج اصفهانی [متوفای ۳۵۶هـ] در کتاب [مقاتل الطالبین] اخبار مقتل اُبی مخنف را با ذکر نام اُبی مخنف در سلسله اسناد نقل نموده که در پاره‌ای از موارد اسناد ابو الفرج کاملاً مطابق اسناد طبری می‌باشد،

و بعد از ابو الفرج، شیخ مفید [متوفای، ۴۱۳هـ] در کتاب [ارشاد] عین روایات طبری را با تفاوت ناچیزی در الفاظ و عبارات و در برخی موارد با همان ترتیب و به نقل از همان راوی مذکور در روایت تاریخ طبری آورده است که این خود شاهد گویایی است بر اینکه شیخ مفید نیز همچون طبری در نگارش بخش مربوط به زندگی امام حسین علیه السلام از مقتل اَبی مخنف استفاده کرده ولی به دلیل حذف اسناد روایات، نامی از اَبی مخنف به

(۱) رک: به پژوهش محقق کتاب در مقدمه وقعه الطف، ص ۲۹-۶۶ و تستری، قاموس الرجال، ۸ / ۶۲۰ و ۶۲۱. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵ میان نیاورده است. و در نهایت سبط ابن جوزی [متوفای ۶۵۴] در کتاب [تذکره الخواص] روایات مختصری از مقتل امام حسین علیه السلام را از زبان هشام بن محمد کلبی نقل نموده که از همسانی و شباهت زیادش با روایات اَبی مخنف در طبری معلوم می شود که آنچه ابن جوزی از زبان هشام بن محمد کلبی نقل نموده در حقیقت همان روایات مقتل اَبی مخنف بوده که توسط هشام بن محمد راوی مقتل اَبی مخنف نقل شده است و ابن جوزی به جهت رعایت اختصار نام اَبی مخنف و سایر راویان واسطه را حذف نموده و تنها به ذکر نام هشام بن محمد در اسناد اخبار اکتفا نموده است. در میان این منابع چهارگانه، طبری بیش از سایرین و سپس شیخ مفید بیش از ابو الفرج و ابو الفرج بیشتر از ابن جوزی اخبار مقتل اَبی مخنف را نقل نموده اند، بعلاوه تنها طبری و ابو الفرج به ذکر دقیق اسناد و واسطه های اَبی مخنف در نقل حوادث اهتمام ورزیده و شیخ مفید و ابن جوزی غالباً اخبار را بدون ذکر اسناد و یا تنها با درج نام یک نفر از اعضاء سلسله سند نقل نموده اند. پس از مفقود شدن نسخه اصلی مقتل اَبی مخنف هر از چند گاهی بعضی از فضلا و

نویسندگان تلاشهایی را در جهت جمع‌آوری روایات مقتل اَبی مخنف انجام داده و پاره‌ای از اخبار مقتل اَبی مخنف را از آثار مورخین پس از او، گزینش کرده و به صورت غیر مستند و ناقص و گاه تحریف شده و یا آمیخته با گزارشهای راویان دیگر منتشر می‌کردند، ولی کاستی‌هایی چون عدم ذکر اسناد، آمیختن گزارشهای اَبی مخنف با اخبار سایر راویان، و یا حتی تحریف و تغییر از اعتبار علمی آنها کاست. تا اینکه استاد محترم و محقق ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین محمد هادی یوسفی غروی پس از کوششی فراوان و با روشی علمی، ابتدا روایات مقتل اَبی مخنف را از تاریخ طبری استخراج نموده و سپس منقولات طبری را با نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۱۶ آنچه را که شیخ مفید و أبو الفرج و سبط ابن جوزی از مقتل اَبی مخنف نقل کرده بودند تطبیق نموده و پس از یک مقایسه تطبیقی بین این چهار منبع آن را با مقدمه‌ای محققانه پیرامون معرفی اَبی مخنف و واسطه‌هایش در نقل حوادث و با پاورقی‌های ارزشمند و رهگشا تحت عنوان «وقعة الطف لأبی مخنف» به چاپ رسانده و بدین وسیله منبع معتبر و گران سنگی از منابع زندگی امام حسین علیه السلام را احیا نموده‌اند، ترجمه حاضر برگردان فارسی متن آن کتاب می‌باشد که با رعایت امانت و استفاده از نزدیکترین واژه‌های معادل زیر نظر محقق ممتاز کتاب به پایان رسیده و تا آنجا که رعایت امانت در ترجمه اجازه می‌داد مطالب آن به فارسی روان برگردانده شده است. در پایان ضمن تقدیر و تشکر و آرزوی موفقیت روزافزون برای محقق ارجمند کتاب که با قبول زحمت‌های پی‌درپی، و رهنمودهای رهگشای خویش، این جانب را در ترجمه این کتاب یاری نموده‌اند، توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می‌کنم.

۱- آنچه از مقتل اَبی مخنف در تاریخ طبری نقل گردیده بر اساس شیوه مرسوم تاریخ‌نگاری در قرون اولیه تاریخ اسلام، به صورت نقل اخبار مجزا از یکدیگر بوده است، در حالی که امروزه این شیوه پسندیده نیست و مطالعه آن برای خوانندگان

ملال آور می‌باشد از این رو محقق محترم کتاب اسناد را از متن حذف و در پاورقی درج نموده و با توجه به زمان و مکان وقوع حوادث، اخبار طبری را دسته‌بندی و منظم نموده و کتاب را به صورت یک گزارش هماهنگ و مرتب و منظم از نهضت امام حسین علیه السلام در آورده است، بنابراین اگر در اخبار منقول طبری جابجایی‌هایی صورت پذیرفته و گاه بخشی از یک خبر به دنبال قسمتی از خبر دیگر ذکر گردیده با عنایت و بصیرت بوده است نه سهو و نسیان.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷  
 ۲- متن کتاب از روایات اَبی مخنف در تاریخ طبری ترتیب یافته سپس در پاورقی، با منقولات سه کتاب ارشاد و مقاتل الطالبین و تذکره الخواص تطبیق گردیده است و موارد اختلاف با عباراتی چون [با کمی تغییر و تفاوت]، [با اندکی جابجایی و حذف] تذکر داده شده است.

۳- خوانندگان محترم می‌توانند برای سهولت رجوع به آدرس‌های مندرج در پاورقی، به مشخصات دقیق زمان و مکان و مرکز نشر منابع و مآخذ در فهرست منابع مراجعه نمایند. اعادنا الله و ایاکم ان شاء الله جواد سلیمانی ۱۲ رجب ۱۴۱۹ ه ق ۱۳ آبان ۱۳۷۷ ه ش  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹  
 (بسم الله الرحمن الرحیم)

## فصل (۱) امام حسین علیه السلام در مدینه

### اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۱

### وصیت معاویه



«۱» (۱) هنگامی که معاویه به مرضی که موجب مرگش گردید مبتلا شد، پسرش یزید را خواسته، به او گفت: پسر من رنج و محنت سفر و به اینجا و آنجا رفتن [برای بیعت گرفتن از مردم] را از تو کم کرده‌ام [کنایه از اینکه خودم به شهرهای مختلف رفته‌ام و از مردم برای بیعت گرفته‌ام] و کارها را برای آماده و مهیا ساخته‌ام، دشمنانت را سرکوب کرده، گردن کشان عرب را در برابرت خاضع نموده‌ام، وحدت و یکپارچگی را برایت فراهم ساخته‌ام. بر سر خلافتی که برایت برپا شده از کسی باکی ندارم جز چهار نفر از قریش: حسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر، اما عبد الله بن عمر، کسی است که بشدت در عبادت فرو رفته [عبادت او را به سختی انداخته است] اگر ببیند غیر از او کسی باقی نمانده [که بیعت نکرده باشد] با تو بیعت خواهد کرد.

اما حسین بن علی: که اهل عراق در کمین اند تا او را به قیام دعوت کنند، اگر علیه تو قیام کرد و تو بر او چیره شدی از او در گذر، زیرا از خانواده مهمی است و حق عظیمی بر مردم دارد.

اما [عبد الرحمن] ابن ابی بکر: کسی است که اگر ببیند همراهانش عملی انجام داده‌اند او هم همانند آنان عمل می‌کند، هنری بیش از زنبارگی و خوشگذرانی ندارد.

(۱) ابی مخنف از عبد الملک بن نوقل بن مساحق بن عبد الله بن مخرمه نقل می‌کند. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۲ ولی کسی که خود را به زمین چسبانده و چون شیر به سویت خیز گرفته، و مثل روباه در کمین است تا تو را بفریبد و اگر فرصتی به دست آورد به سویت حمله می‌کند عبد الله بن زبیر است، اگر با تو چنین کرد او را قطعه‌قطعه کن. «۱»

(۱) ابی مخنف می گوید معاویه اول ماه رجب سال ۶۰ هجری یزید را به حکومت رسانید، در آن زمان ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان، امیر مدینه و عمر و بن سعید بن عاص امیر مکه بود، و نعمان بن بشیر أنصاری ولایت کوفه را داشت و امارت بصره در دست عبید الله بن زیاد بود.

تمام تلاش یزید بر این بود تا از کسانی که دعوت معاویه را برای بیعت با یزید، ولیعهد بعد از خودش، نپذیرفتند بیعت بگیرد. لذا به ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان، والی مدینه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، از یزید- امیر المؤمنین به ولید بن عتبۀ: ... معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود که خداوند او را بزرگ داشت، و جانشین خویش قرار داد، و [خلافت] را به او واگذار کرد و مقام و مکنتی به او بخشید، او به تقدیر [الهی] زیست و با أجل [او] در گذشت، خدا رحمتش کند، در زندگی مورد ستایش [مردم] بوده و نیک سیرت و تقوا پیشه بوده است و السلام. [همراه این نامه] در صحیفه کوچکی به اندازه گوش موش [یعنی در کاغذ کوچکی] نوشت: حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را برای بیعت دستگیر کن و به شدت تحت فشار قرار بده و هیچ مهلتی به آنها نده تا اینکه بیعت کنند.

(۱) طبری، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق. محمد ابو الفضل، قاهره، دار المعارف، ج ۵:

ص ۳۲۲ و ر ک:

سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۲۳۵، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۲۳ وقتی خبر مرگ معاویه به ولید رسید به شدت متأثر شد و احساس سنگینی کرد، از این رو به دنبال مروان بن حکم فرستاد و او را خواست. (۱)»

(۱) [ولید] نامه یزید را برای مروان خواند، [مروان آیه] «انا لله و انا الیه راجعون» را قرائت کرد و بر او رحمت فرستاد. سپس ولید با مروان در مورد این کار مشورت کرد. [ولید] گفت: به نظر شما چه کنم؟ مروان گفت: به نظر من همین الآن به دنبال این افراد بفرست، و آنها را به بیعت و قبول اطاعت از [یزید] دعوت کن، اگر بیعت کردند، [بیعتشان] را بپذیر و آنها را رها کن، و اگر خودداری کردند پیشدستی کن و قبل از آنکه به مرگ معاویه پی ببرند گردنشان را بزن، زیرا اگر آنها متوجه مرگ معاویه بشوند، هر یک از آنها به گوشه‌ای [از بلاد اسلامی] می‌روند و دست به مخالفت و ستیز زده مردم را به سوی خویش می‌خوانند. (۲)

### بیک بیعت

(۲) ولید، عبد الله بن عمرو بن عثمان را که آن روزها جوانی بیش نبود، به دنبال [حسین بن علی علیه السلام و عبد الله بن زبیر] فرستاد، عبد الله بن عمرو آنها را در حالی که در مسجد نشسته بودند پیدا کرد، وی وقتی پیش آنها آمد که معمولاً در چنین ساعتی نه ولید با مردم ملاقات می‌کرد و نه [حسین و عبد الله بن زبیر] نزد ولید می‌رفتند، [به هر حال به آن دو] گفت: امیر شما دو نفر را خواسته، حسن بن علی علیه السلام و ابن زبیر گفتند شما برگرد، ما الآن می‌آئیم.

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۳۸، به نقل از ابی مخنف و رک: تذکره الخواص، ۲۳۵،  
 (۲) تاریخ طبری، ۵: ۳۳۹، به نقل از ابی مخنف و رک: تذکره الخواص، ۲۳۵ و ۲۳۶.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۲۴  
 [بعد از رفتن عبد الله] [حسین علیه السلام و ابن زبیر] رو به یکدیگر کردند، [عبد الله] گفت: به نظر شما علت اینکه ولید در چنین ساعتی که معمولاً با مردم جلوس ندارد ما را خواسته چیست؟

حسین علیه السّلام فرمود: گمان می‌کنم زور گویشان هلاک شده، از این رو ما را خواسته تا قبل از اینکه این خبر میان مردم منتشر شود از ما بیعت بگیرد. [ابن زبیر] گفت: من هم غیر از این به ذهنم نمی‌رسد، حالا شما می‌خواهی چه کنی؟ [حسین علیه السّلام] فرمود: الآن جوانانم را جمع می‌کنم: به سویش می‌روم، به درب [دار الاماره] که رسیدم آنها را در آنجا متوقف می‌کنم و خودم داخل می‌شوم. [ابن زبیر] گفت: می‌ترسم وقتی نزدش رفتی از او در امان نباشی. [حسین علیه السّلام] فرمود: طوری می‌روم که قدرت ایستادگی در برابرش را داشته باشم. بعد از این [گفتگو] [حسین علیه السّلام] از جایش برخاست و دوستان و اهل بیتش را گرد آورده قدم زنان به طرف دار الاماره روانه شدند تا اینکه به در [دار الاماره] ولید رسیدند [حسین] به اصحابش فرمود: من داخل می‌شوم، اگر شما را صدا زدم یا اینکه شنیدید صدای ولید بلند شد، همگی بریزید و دورم را بگیرید. و آلا تا زمانی که من بیرون نیامدم اینجا را ترک نکنید. «۱»

### حسین بن علی علیه السّلام نزد ولید

(۱) [ابی مخنف می‌گوید]: [امام علیه السّلام] داخل شد با لفظ امیر به او [ولید] سلام داد، مروان کنار ولید نشسته بود، [البته همانطور که گذشت مروان از قبل نزد ولید بود] حسین علیه السّلام مثل کسی که هیچ خبری از مرگ معاویه ندارد فرمود: این پیوند بعد از

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۳۹ و رک: تذکره الخواص، ۲۳۶، با کمی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۵ جدایی است خدا بینتان را اصلاح کند. «۱» آنها در این رابطه هیچ پاسخی به حضرت علیه السّلام ندادند. ولید خبر مرگ معاویه را داد [حسین علیه السّلام] فرمود: انا لله و انا الیه راجعون ... [بعد ادامه داد تا به اینجا رسید] اما اینکه از من خواستی بیعت کنم، [باید

بگویم شخصی مثل من پنهانی بیعت نمی کند و گمان نمی کند شما هم بدون اینکه بیعت را بطور علنی در انظار عمومی به نمایش بگذارید به بیعت سرّی و پنهانی من راضی شوی؟ ولید گفت: بله [همینطور است] [حضرت] فرمود: پس هر وقت مردم را به بیعت دعوت کردی ما را هم به همراه آنها بخوان تا کار به یکباره صورت گیرد. [ولید] دوست داشت [مسأله اش با حسین علیه السّلام] به خیر بگذرد، لذا به [امام علیه السّلام] گفت: [خوب] خدا به همراهت برگردد تا اینکه همراه مردم نزدمان بیایی. مروان به ولید گفت: به و الله قسم اگر او الآن از تو جدا شود، نه دیگر بیعت می کند و نه هرگز قادر خواهی بود به او دست پیدا کنی مگر اینکه طرفین تلفات فراوانی را متحمل شوید. این مرد را حبس کن، مگذار از نزد تو بیرون برود، یا از او بیعت بگیر و یا گردنش را بزن، سخن که به اینجا رسید حسین علیه السّلام به [مروان] حمله برد و فرمود! یا بن الزرقاء [ای پسر زرقاء، زرقاء نام مادر مروان بود که در جاهلیت از زنان روسپی نشاندار به حساب می آمد] تو مرا می کشی یا او؟ دروغ گفתי و الله معصیت کردی، سپس از [دار الاماره] خارج شد و با أصحابش به خانه رفت. «۲»

(۱) گویا بین ولید و مروان اختلاف و جدایی بود و وقتی خبر مرگ معاویه به ولید رسید برای مشورت و برنامه ریزی مجدداً با مروان رابطه برقرار کرده بود از این رو امام حسین علیه السّلام وقتی آن دو را با هم دید فرمود خدا بین شما اصلاح کند. (۲) تاریخ طبری، ۵: ۳۳۹ و ۳۴۰، ادامه خبر اُبی مخنف و رک: تذکره الخواص، ۲۳۶، با کمی تغییر و رک: شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل البیت، قم، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق، ج ۲: ص ۳۳، با کمی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۶

**حسین بن علی علیه السّلام در مسجد مدینه**

(۱) [ولید و عمالش] حسین علیه السّلام را رها کردند و [روز اول و صبح روز خروج ابن زبیر از مدینه] تا غروب به دنبال عبد الله بن زبیر گشتند. سپس ولید هنگام غروب [روز دوم یعنی شنبه بیست و هشتم ماه رجب] عمالش را به دنبال امام حسین علیه السّلام فرستاد، [حضرت] فرمود تا صبح صبر کنید تا بینم چه می‌شود.

آنها آن شب [یعنی شب یکشنبه بیست و نهم ماه رجب] حسین علیه السّلام را آزاد گذاردند. [روز شنبه] امام حسین علیه السّلام از خانه بیرون آمد و به همراه دو محافظ به سوی مسجد مدینه رفت. ابی سعید مقبری می‌گوید: حسین علیه السّلام را داخل مسجد مدینه دیدم، در حالی که همینطور قدم می‌زد و به دو پایش تکیه می‌کرد، گاهی به این پا و گاه به آن پا ... و به قول یزید بن مفرّغ حمیری تمثیل می‌جست که [می‌گفت]: [من نمی‌خواهم آن روزی که مرگ مرا به گریز از ستم‌پذیری می‌خواند ولی من از ترس، تن به ظلم می‌دهم، زنده بمانم و صبحگاهان چرندگانم را به چرا ببرم و در میان مردم به نام یزید خوانده شوم] ابی سعید می‌گوید: با خود گفتم و الله حسین علیه السّلام بی‌جهت و از روی هوا به این شعار تمثیل نجسته است، او می‌خواهد نکته‌ای را برساند. [حسین علیه السّلام] دو روز در مدینه ماند ولی بعد به من خبر رسید که حسین بن علی به طرف مکه حرکت کرد «۱»

### پیشنهاد محمد بن حنفیه درباره نحوه قیام امام حسین علیه السّلام

(۲) محمد بن حنفیه [برادر امام حسین علیه السّلام] وقتی از تصمیم [امام علیه السّلام] آگاه شد نزد برادر آمد و گفت: برادر! شما نزد من محبوب‌ترین و عزیزترین مردم هستی نسبت به

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۴۲ و رک: تذکره الخواص، ۲۳۷، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۷  
 احدی باندازه شما در خود احساس خلوص و ارادت نمی‌کنم. [به نظر من] ابتدا با بیعت  
 کردن با یزید بن معاویه از او دور شو و تا می‌توانی از شهرها فاصله بگیر، بعد پیک‌هایت  
 را به سوی مردم بفرست و آنها را نزد خود بخوان، در این صورت اگر با شما بیعت کردند  
 [خوب] الحمد لله، و اگر به دیگری روی آوردند، خدا از دین و عقل شما چیزی نکاسته  
 و از مروّت و جوانمردی و فضل شما چیزی از دست نرفته است.  
 من می‌ترسم به یکی از این شهرها وارد شوی و جمعی هم گردت جمع شوند ولی بعد  
 بینشان اختلاف ایجاد شود. گروهی به نفع شما و دسته‌ای نیز بر علیه شما بسیج شوند، بعد  
 هم بینشان جنگی درگیرد و شما اولین کسی باشی که در مقابل لبه تیز شمشیرشان قرار  
 می‌گیری. در این صورت خون بهترین فرد این امت چه از حیث ارزش نفسانی و چه از  
 حیث پدر و مادر بیش از همه ضایع خواهد شد و خانواده‌اش بدتر از همه ذلیل خواهند  
 گشت! امام حسین علیه السّلام فرمود: برادر، من می‌روم.  
 محمد گفت، پس [لا اقل] در مکه توقف کن، اگر دیدی جای امنی است همانجا بمان و  
 اگر دیدی مکان مناسبی نیست سر به بیابانها و کوهها بزن، از این شهر به آن شهر برو تا  
 بینی کار مردم به کجا می‌کشد، تا در این اثنا چاره‌ای بیندیشی، در این صورت وقتی  
 خواستی دست به اقدامی بزنی نظرت صائب‌تر و اقدامت استوارتر خواهد بود، و [در  
 مقابل] وقتی خواستی از اقدامی صرف نظر کنی هرگز با مشکلی روبرو نخواهی شد.  
 امام حسین علیه السّلام فرمود: برادر، شما مرا نصیحت کردی، از روی مهربانی و شفقت  
 هم [نصیحت] کردی، امیدوارم نظرت متقن و موفق از کار در آید. «۱»

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۴۱ و ۳۴۲ ادامه خبر ابی مخنف و رک: الارشاد، ۲: ۳۴ و ۳۵.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۸

(۱) [حسین علیه السلام به ولید فرموده بود] دست نگه‌دار، تا هم شما و هم ما قدری تأمل و تدبّر کنیم. لذا [آنها] حسین علیه السلام را رها کردند و روز اول و دوم را تا شبانگاه مشغول به تعقیب عبد الله بن زبیر شدند. وقتی غروب شد، ولید مأمورینش را [روز دوم یعنی شنبه بیست و هشتم رجب] به دنبال [امام علیه السلام] فرستاد. امام علیه السلام فرمود: تا صبح صبر کنید تا هم شما و هم ما تأملی می‌کنیم، آنها هم آن شب [یعنی شب دوم یعنی شب یکشنبه، بیست و نهم ماه رجب] لجاجت به خرج ندادند و حسین علیه السلام را آزاد گذاردند. ولی [امام] حسین علیه السلام با استفاده از تاریکی شب [دوم] یعنی شب یکشنبه دو روز مانده به آخر رجب سال شصت [هجری] با فرزندان و برادران و برادرزادگان و اکثر اهل بیتش غیر از محمد بن حنفیه [از مدینه] خارج شد، «۱» در حین خروج این آیه را [آیه‌ای را که حضرت موسی علیه السلام در حین خروج از مصر از بیم جانش تلاوت نمود] تلاوت کرد: «فخرج منها خائفاً يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين» «۲» «با بیم و امید از شهر خارج شد، گفت بار الها مرا از دست این قوم ستمکار نجات بخش» سپس زمانی که [امام حسین علیه السلام] وارد مکه شد این آیه را [آیه‌ای را که حضرت موسی علیه السلام هنگام رفتن به مدین تلاوت کرد]. تلاوت نمود:

«فلما توجه تلقاء مدین قال: عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل» «۳» «وقتی رو به سوی مدین کرد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.» «۴»

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۴۰ و ۳۴۱، [ادامه خبر اُبی مخنف] و سبط ابن جوزی می‌گویند امام [علیه السلام] یکشنبه دو شب مانده به آخر ماه رجب از مدینه خارج شد / تذکره الخواص،

۲۴۵،

(۲). /۲۱. قصص.

(۳). /۲۲. قصص.



(۴) تاریخ طبری، ۵: ۳۴۳ و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۳۵ و ۳۶. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۹  
بسم الله الرحمن الرحيم

## فصل (۲) امام حسین علیه السلام در مکه

### اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۳۱

### امام حسین علیه السلام در راه مکه

(۱) عقبه بن سمعان «۱» می گوید: از مدینه بیرون آمدیم وارد بزرگ راه [مدینه به مکه] شدیم، برخی از اهل بیت حسین علیه السلام به ایشان گفتند: چطور است از بزرگ راه نرویم همانطور که عبد الله بن زبیر نرفت، در این صورت [گروه] تعقیب به شما نمی رسد؟! حسین علیه السلام فرمود: نه و الله من از بزرگ راه جدا نمی شوم منتظر می مانم تا قضای الهی به آنچه محبوب در گاهش است تعلق گیرد.

### نظر عبد الله بن مطیع عدوی در مورد حرکت امام علیه السلام به کوفه

(۲) [عقبه بن سمعان در ادامه می گوید] بعد با عبد الله بن مطیع روبرو شدیم، [وی] به حسین علیه السلام گفت: فدایت شوم، کجا می روی؟ حضرت فرمود: در حال حاضر قصد مکه دارم ولی بعد از مکه از خدا طلب خیر می کنم. [هر جا که او خیر بداند همانجا می روم] عبد الله گفت: خدا خیرت بدهد، فدایت شویم اگر وارد مکه شدی، به کوفه نزدیک نشو، کوفه شهر شوم و محنت زایی است، در کوفه پدرت کشته شد، [در کوفه] برادرت تنها گذاشته شد و با ضربه ای که نزدیک بود جانش را بر باید ترور گردید. پس ملازم حرم [مکه] باش، شما سید و آقای عرب هستی و الله احدی از مردم

(۱) ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب از عقبه بن سمان نقل می کند ... نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۳۲ حجاز به پای شما نمی رسد، [اگر در مکه بمانی] مردم از هر سوء یکدیگر را به بیعت با شما دعوت می کنند، عمو و دایم فدایت، از حرم جدا نشو، بخدا قسم اگر شما از دست ما بروی بعد از شما ما به بندگی و بردگی برده می شویم! «۱»

### ورود امام حسین علیه السلام به مکه

(۱) [امام علیه السلام] راهش را ادامه داد تا اینکه به مکه رسید، و شب جمعه [یعنی چهارمین شب ماه شعبان] وارد مکه شد، ماه شعبان و رمضان و شوال و ذی القعدة تا هشتم ذی الحجه را در مکه ماند. [در این مدت] اهالی مکه نزد [حضرت] رفت و آمد می کردند، کسانی که برای اعمال عمره در مکه به سر می بردند و مردم بلاد دور دست نزد حضرت می آمدند. در این زمان عبد الله بن زبیر در مکه بود، و ملازم خانه خدا [کعبه] شده بود. بیشتر روز را به نماز می ایستاد و طواف می کرد، و همراه کسانی که نزد حسین علیه السلام می آمدند، گاهی دو روز پشت سر هم و گاه یک روز در میان، پیش آن حضرت می آمد و هر وقت می آمد رایزنی می کرد [یعنی در مورد اوضاع و احوال روز از امام علیه السلام نظر خواهی می کرد] برایش حضور احدی از خلق الله به اندازه حضور حسین علیه السلام در مکه سنگین نبود. زیرا می دانست تا زمانی که حسین علیه السلام در این شهر باشد اهل حجاز هرگز با او بیعت نمی کنند و از او پیروی نمی نمایند چرا که حسین علیه السلام در دیدگان و دلهایشان بزرگتر و دلکش تر از اوست. «۲»

### نامه های اهالی کوفه و پاسخ امام علیه السلام

(۲) وقتی خبر مرگ معاویه به اهالی کوفه رسید، مردم عراق علیه یزید قیام کردند،

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۱، ادامه خبر عقبه و رک: تذکره الخواص، ۲۴۳، با کمی تغییر.

(۲) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۱، ادامه خبر عقبه و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۳۶

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۳۳

[با خود] گفتند: حسین علیه السلام و [عبد الله] ابن زبیر [از بیعت] خودداری کردند و به

مکه آمدند، [پس ما هم تن به سلطه یزید نمی دهیم]. «۱» محمد بن بشر همدانی «۲»

می گوید: ما منزل سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدیم، و بحث و گفتگو کردیم، [سلیمان]

گفت: معاویه مرده، حسین علیه السلام هم از بیعت با بنی امیه دست کشیده و به طرف

مکه آمده، شما شیعیان او و پدرش هستید، اگر می دانید که او را یاری می کنید و با

دشمنانش می جنگید، برایش نامه بنویسید [و اعلام حمایت و جهاد در راهش را بکنید]

ولی اگر می ترسید سستی و فتور از خود نشان دهید، این مرد را به جانش فریب نداده. [او

را به کشتن ندهید] سایرین گفتند: نه ما با دشمنانش می جنگیم و جانمان را به پایش فدا

می کنیم! سلیمان گفت: پس برایش [نامه] بنویسید و [اعلام حمایت کنید]، لذا [خطاب به

حسین علیه السلام] نوشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم، از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و حبيب

بن مظاهر و شیعیان مؤمن و مسلمان کوفه به حسین بن علی علیه السلام سلام علیکم: در

پیشگاهت خدا را ستایش می کنیم خدایی که به غیر او الهی نیست، حمد از آن خدایی

است که دشمن سلطه گر و معاندت را درهم شکست، دشمنی که همواره علیه این امت

شرارت می کرده، و به آنها نیرنگ می زده است، فیءشان «۳» را غصب می کرد، و بدون

رضایتشان بر آنها حکم می رانده است، برگزیدگانشان را می کشت و اشرارشان را باقی

می گذارد و مال خدا را بین جباران و اغنیاءشان دست بدست می گردانده است، لعنت بر

او همانطور که [قوم] ثمود لعن گردید.

ما پیشوایی نداریم، نزد ما بیا تا که شاید خداوند بواسطه شما ما را بر محور

- (۱) آدرس و سند پیشین.
- (۲) ابی مخنف این خبر را از حجاج بن علی از محمد بن بشر همدانی نقل می کند.
- (۳) فیء مالیات و اموالی بود که از بلاد مفتوحه بدست می آمد، اعم از جزیه و خراج و عشریه و اموالی که بعد از جنگ بدست مسلمین می افتاد، که طبق مقررات شرعی می بایست توسط حاکم بین مسلمین تقسیم شود.
- نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۳۴
- حق گرد آورد، نعمان بن بشیر در قصر حکومتی لانه کرده است، [ولی ما] روز جمعه با او نماز نمی گذاریم و برای نماز عید همراهش [از شهر] خارج نمی شویم، اگر بفهمیم شما نزد ما می آیی او را [از کوفه] بیرون می کنیم و به شام برمی گردانیم. ان شاء الله و السلام علیک و رحمه الله.» (۱) بعد نامه را با عبد الله بن سبع همدانی و عبد الله بن وال [تمیمی] [برای حسین علیه السلام فرستادیم، آن دو به سرعت حرکت کردند و یازدهم ماه رمضان در مکه بر حسین علیه السلام وارد شدند. دو روز صبر کردیم، قیس بن مسهر صیداوی و عبد الرحمن بن عبد الله بن کدن أرحبی و عماره بن عبید سلولی را به طرف حسین علیه السلام فرستادیم. آنها صد و پنجاه نامه «۱» با خود برده بودند که برخی از طرف یک نفر و بعضی از سوی دو یا چهار تن نوشته شده بود.
- محمد بن بشر ادامه می دهد! دو روز دیگر صبر کردیم و هانی بن هانی سیعی و سعید بن عبد الله حنفی را همراه با نوشته ای به سوی حسین علیه السلام فرستادیم، نوشتیم: بسم الله الرحمن الرحیم، از شیعیان مؤمن و مسلمان حسین بن علی علیه السلام به آن حضرت، عجله نما: چرا که مردم منتظر شما هستند، و جز شما روی کسی نظر ندارند، عجله عجله! و السلام علیک. شبت بن ربیع و حجار بن أبجر و یزید بن حارث بن یزید بن رویم و عزرة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمر تمیمی «۲» نوشتند: باغ و بستان

سبز شده، میوه‌ها رسیده، نهرها لبریز گردیده است، لذا اگر مایلی به سپاهی که برایت ترتیب یافته بپیوند. و السلام علیک. (۳)

(۱) در تاریخ طبری بجای عدد [مائه و خمسین]، [ثلاثه و خمسین یعنی پنجاه و سه نامه] نوشته شده است و از آنجا که در ارشاد شیخ مفید / ۲: و ۳۸ تذکره الخواص / ۲۴۴ عدد نامه‌ها مائه و خمسین [صد و پنجاه] نامه ذکر شده است ... به نظر می‌رسد که در تاریخ طبری هم مائه و خمسین بوده که در نسخه‌برداریه‌ها اشتباه صورت گرفته و [ثلاثه و خمسین] نگاشته شده است.

(۲) که همگی از سران یاران آل ابی سفیان و بنی امیه در کوفه بودند. (۳) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۲ و ۳۵۳ و رک: تذکره الخواص، ۲۴۳ و ۲۴۴، با کمی تغییر، و رک: ارشاد شیخ مفید ۲: ۳۶ تا ۳۸.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۳۵ فرستادگان همگی نزد حسین علیه السلام رسیدند، [حضرت] نامه‌ها را قرائت کرد، و از آنها اوضاع و احوال مردم را پرسید، و نامه زیر را نوشت و به هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبد الله حنفی که آخرین پیک‌های [مردم کوفه] بودند سپرد: «بسم الله الرحمن الرحیم، از حسین بن علی به همه مؤمنین و مسلمین: هانی و سعید با نامه‌هایتان آخرین کسانی بودند که نزد آمدند- هر چه گفتید و ذکر کردید را فهمیدم، حرف اکثر شما این است که ما پیشوایی نداریم لذا نزد ما بیا که شاید خدا بواسطه شما ما را گرد محور حق و راه راست جمع کند. برادر، پسر عمو و فرد مورد وثوق خانواده‌ام [مسلم بن عقیل] را به سوی شما فرستاده‌ام مأمورش نموده‌ام وضع و نظرتان را برایم گزارش دهد، اگر نوشت که نظر همه شما و فضلا و عقلایتان همان است که پیک‌هایتان به من رسانده‌اند، و در نامه‌هایتان خوانده‌ام، ان شاء الله به سرعت نزد شما می‌آیم. قسم بجانم کسی امام نیست مگر آنکه عامل به

قرآن باشد و بر اساس قسط عمل نماید و در گرو حق و حقیقت باشد و نفس خویش را  
بر خواست خدا وادارد.  
و السلام.» (۱)

### سفر مسلم بن عقیل به کوفه

(۱) «۲» حسین علیه السلام مسلم را خواست و با قیس بن مسهر صیداوی و عماره بن عبید  
سلولی و عبد الرحمن بن عبد الله بن کدنی أرحبی [به کوفه] فرستاد، مسلم را به تقوای  
الهی و مهربانی با مردم و کتمان مأموریتش سفارش کرده، [و فرمود] اگر دید مردم متحد  
و جمع هستند فوراً به وی اطلاع دهد.

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۳، ادامه خبر محمد بن بشر و رک: تذکره الخواص، ۲۴۴ با کمی  
تغییر و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۳۸ و ۳۹.  
(۲) ابی مخنف بعد از روایتی از ابی مخارق راسبی نقل می کند.  
نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۳۶  
مسلم حرکت کرد تا اینکه به مدینه رسید، در مدینه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم نماز خواند و با خانواده اش خداحافظی کرد، از قبیله قیس دو نفر راهنما  
کرایه کرد، [تا بلد راهش باشند] آن دو مسلم را می آورند که [ناگاه] از مسیر منحرف  
شده راه را گم کردند، و گرفتار تشنگی سختی شدند [که به مرگشان انجامید]، ولی  
پیش از مرگشان راه نجات را به مسلم نشان داده بودند [گفتند: این راه را بگیر و برو تا به  
آب برسی ... [راه مذکور] به جایی به نام مضیق از بطن الخیب منتهی می شد. (۱)»

### نامه مسلم از بین راه و جواب به امام علیه السلام

(۱) ... بعد از این ماجرا مسلم بن عقیل به اتفاق قیس بن مسهر صیداوی به حسین علیه السلام نوشت: من از مدینه با دو راهنما حرکت کرده بودم، ولی آن دو از مسیر منحرف شدند و راه را گم کردند، تشنگی بر ما فشار آورد تا حدی که دیری نگذشت که آن دو جان سپردند، ولی ما به راه خود ادامه دادیم تا به آب رسیدیم. و [خلاصه] با اندک جانی که برایمان باقی مانده بود نجات یافتیم آن آب در مکانی به نام مضیق در بطن الخیب است. به این سفر فال بد زده‌ام، اگر صلاح می‌دانی مرا از این سفر معاف کن و شخص دیگری را بفرست. «۲» حسین علیه السلام به مسلم نوشت: ... «ترسیدم ترس باعث شده باشد که برایم نامه بفرستی و از مأموریتی که به شما محول کردم استعفا دهی، به سویی که شما را بدان فرستاده‌ام پیش برو، و السلام علیک». مسلم علیه السلام به کسی که نامه [امام علیه السلام] را [برایش] خواند گفت: این [مأموریت]

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۴ و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۳۹ و ۴۰ طبری ماجرای سفر مسلم را با تغییراتی از معاویه بن عماره از امام باقر علیه السلام، هم نقل کرده است، ۵: ۳۴۷.

(۲) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۴ و رک: ارشاد شیخ مفید ۲: ۴۰.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۳۷ چیزی نیست که به خاطر آن بر جانم بترسم، در نتیجه به راهش ادامه داد تا اینکه به آبگیره قبیله طی رسید، [اندکی] نزدشان توقف کرد و بعد از مدتی از نزدشان رفت، در همین حین فردی را دید که صیدی را گرفته و وقتی بر او مسلط شد آن را به خاک افکنده بود. مسلم گفت: من بر این حادثه فال نیک می‌زنم که ان شاء الله دشمن ما هم کشته خواهد شد. «۱»

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۵ و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۴۰

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۳۹  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### فصل (۳) حوادث کوفه پس از ورود مسلم

#### اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۴۱

#### بیعت سران شیعه

(۱) ... بعد مسلم به سوی کوفه حرکت کرد با اتفاق قیس بن مصهر صیداوی و عماره بن عبید سلولی و عبد الرحمن بن عبد الله بن کدنی ارحبی وارد کوفه شده و به خانه مختار بن ابی عبید وارد شد. شیعیان نزدش رفت و آمد می کرده اند، وقتی جمعی از شیعیان نزد او گرد آمدند، نامه حسین علیه السلام را بر ایشان قرائت نمود و آنها شروع به گریه کردند.

عابس بن ابی شیب شاکری برخاست، بعد از حمد و ثنای خدا گفت: من از طرف مردم به شما خبر نمی دهم، و نمی دانم در دلشان چه می گذرد، شما را در مورد آنها فریب نمی دهم، و الله آنچه می گویم بنایی است که با خود گذاشته ام. بخدا قسم اگر دعوتم کنید اجابت می کنم و در کنارتان با دشمنان می جنگم، و همراهتان شمشیر می زنم تا به لقاء الله برسم، و در این کار جز آنچه خداست را نمی طلبم. حبیب بن مظاهر فقعی اَسدی بلند شد و به او گفت: خدا رحمت کند، با سخنی کوتاه آنچه در دل داشتی را بیان کرده ای، قسم به خدایی که الهی جز او نیست، من هم همین بنا را با خود گذاشته ام. سعید بن عبد الله حنفی هم همین را گفت.

#### خطبه نعمان بن بشیر [والی کوفه]



(۲) ... شیعیان همچنان نزد مسلم رفت و آمد می کردند تا اینکه مکانش فاش شد و خبرش به نعمان بن بشیر رسید، [نعمان] بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۴۲ گفت: بندگان خدا! تقوای الهی را حفظ کنید، و به سوی فتنه تفرقه [و جدایی] سرعت مگیرند، زیرا بواسطه این دو، مردها هلاک می شوند و خون‌ها ریخته شده و اموال غصب می گردد ... من با کسی که با من جنگ نکند نمی جنگم و بروی کسی که رو به رویم نایستاده نمی ایستم، و به شما ستم نمی کنم، و با شما سر جنگ ندارم، و بی دلیل و به تهمت و توهم دستگیرتان نمی کنم، لیکن اگر سینه تان را در برابرم قرار داده، [رو برویم ایستادید] و بیعتتان را شکسته و با امامتان مخالفت ورزیدید، قسم به خدایی که الهی جز او نیست تا زمانی که قبضه شمشیر دستم قرار دارد با شما می جنگم، و لو اینکه احدی از شما یاریم نکند اما امیدوارم افراد حق شناس در میانتان بیش از کسانی باشند که باطل آنان را هلاک می کند.

عبد الله بن مسلم بن سعید حضرمی [یکی از هم پیمانان بنی امیه] مقابل او ایستاد و گفت: وضعی که می بینی شایسته پاسخی جز ظلم نیست، موضعی که در قبال مسئله ای که بین تو و دشمنت پیش آمده انتخاب کرده ای موضع افراد ضعیف است. نعمان بن بشیر گفت: اگر در اطاعت خدا از ضعفا باشم نزد من محبوب تر از آنست که در معصیت او جزو اقویا باشم! بعد، از منبر پائین آمد. [ولی] عبد الله بن مسلم از [مسجد] بیرون آمد و به یزید بن معاویه نوشت: مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، شیعه برای حسین بن علی با او بیعت کرده است. اگر کوفه را می خواهی مرد نیرومندی را که بتواند فرمانت را اجرا کند و همانند شما با دشمنانت رفتار نماید به کوفه بفرست چرا که نعمان بن بشیر مرد ضعیفی است و خود را به ضعف و ناتوانی می زند! [البته] عماره بن عقبه [هم] نامه ای مثل نامه عبد الله بن مسلم به یزید نوشته و [بعد از آن] عمر بن سعد بن ابی وقاص نامه ای شبیه این به یزید نوشت. (۱)

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۶ و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۴۱ و ۴۲ و رک: تذکره الخواص، ۲۴۴، که این قسمت را به اختصار نقل کرده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۴۳

### نامه امام علیه السلام به اهالی بصره

«(۱) حسین علیه السلام به وسیله غلامی به نام سلیمان نامه‌ای خطاب به سران دسته‌های پنج‌گانه و اشراف [بصره یعنی] مالک بن مسمع بگری و أحنف بن قیس و منذر بن جارود و مسعود بن عمرو و قیس بن هیشم و عمرو بن عبید الله بن معمر نوشت: [خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر خلقش برگزیده، و او را با نبوتش بزرگ داشت و برای رسالت خویش برگزید، آنگاه نزد خویش برد و [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] هم بندگانش را اندرز داده و با آنان خالص بوده، و رسالت خویش را ایفاء نموده است، درود خدا بر او و خاندانش باد، ما اهل بیت و نزدیکان و اوصیاء و وارثینش بوده، و برای رسیدن به مقامش از سایر مردم شایسته‌تر بوده‌ایم، لیک قوم ما آن را بخود اختصاص داده‌اند و ما هم رضایت دادیم و نخواستیم تفرقه و جدایی پدید آید و صلح و سازش و سلامت و عافیت را ترجیح داده‌ایم، اما همواره می‌دانستیم که ما نسبت به کسانی که متولی آن حق شده‌اند به آن سزاوارتریم، حال فرستاده‌ام را با این نوشتار به سویتان فرستاده‌ام، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانم، چرا که سنت مرده و بدعت زنده شده است. اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید شما را به راه راست هدایت خواهم کرد. و السلام علیکم و رحمة الله] همه اشرافی که این نامه را خواندند، مطلب را کتمان کردند، مگر منذر بن جارود، او به زعم خودش، ترسید [فرستاده حسین علیه السلام، سلیمان] جاسوسی از ناحیه عبید الله [ابن زیاد] باشد، لذا فرستاده [حسین علیه السلام] را در شبی که ابن زیاد می‌خواست صبحگاهش به کوفه

برود نزد عبید الله آورد و او را وادار کرد تا نامه‌اش را پیش عبید الله بخواند، و عبید الله هم فرستاده [حسین علیه السلام را] گردن زد! «۲»

(۱) ابی مخنف از صقعب بن زهیر از ابی عثمان نهدی نقل می‌کند.

(۲) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۷

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۴۴

### خطبه ابن زیاد در بصره

(۱) سپس [ابن زیاد] بر منبر بصره بالا رفت و پس از حمد و ثنای خدا گفت: و الله من چموشی تان را تحمل نمی‌کنم، و کسی نیستم که فریبتان را بخورم، من از کسی که با من عداوت بورزد انتقام خواهم گرفت، و برای کسی که با من از در جنگ در آید چون زهر خواهم بود. انصاف دهید [بپذیرید] که کسی که به سوی چون منی تیر بیفکند تیر کاری‌تری دریافت کند.

ای اهل بصره: امیر المؤمنین [یزید] مرا به فرمانداری کوفه برگزیده صبحگاهان به کوفه خواهم رفت، و [برادرم] عثمان بن زیاد بن ابی سفیان را به جای خویش بر شما خواهم گماشت و ای به حالتان اگر علیه او به مخالفت و قیام برخیزید، قسم به آنکه الهی غیر او نیست، اگر به من خبر برسد که فردی از میانتان با او مخالفت کند او و عریف «۱» و ولی او را می‌کشم، و نزدیکان را به گناه دور دستان خواهم گرفت. تا به من گوش سپارید و مخالفت و دشمنی در میانتان یافت نشود. من پسر زیاد هستم، بین مردمی که بر زمین قدم نهاده‌اند تنها به او رفته‌ام، و شباهتی به دایی و پسر عمو در من یافت نمی‌شود. «۲»

### ورود ابن زیاد به کوفه

(۲) ... سپس ابن زیاد از بصره خارج شد و به سمت کوفه حرکت کرد، مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن أعمور حارثی و خویشاوندان و اهل بیتش بین سیزده تا نوزده مرد او را همراهی می کردند، تا اینکه وارد کوفه شد، در حالی که عمامه سیاهی بر

(۱) جمعیت کوفه و بصره به گروههای متعددی تقسیم شده بود که توزیع حقوق هر گروه به گروهها و واحدهای کوچکتر محول می شد و شخصی از هر گروه به عنوان سرپرست توزیع برگزیده می شد، این گروه عرافه و شخصی که مسئول آن بود عریف نامیده می شد.

(۲) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۸، [ادامه خبر ابی عثمان].  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۴۵  
 سر داشت و بینی و دهان خود را پوشانده بود. از قبل به مردم رسیده بود که حسین علیه السلام به سویشان می آید لذا منتظر ورود حسین علیه السلام بودند، از این رو وقتی عید الله وارد کوفه شد گمان کردند حسین علیه السلام آمده است بدین رو عید الله بر هر جماعتی می گذشت به او سلام می دادند، می گفتند: خوش آمدی یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! خیر مقدم، عید الله دید مردم به خاطر ورود حسین علیه السلام [همان چیزی که او بد داشت] به یکدیگر مژده می دهند. لذا سخن مردم او را به خشم آورد، و گفت ای کاش آنها را به حالتی غیر از این حالت می دیدم، وقتی جمعیت زیاد شد، مسلم بن عمرو باهلی گفت: عقب بروید، ایشان امیر عید الله بن زیاد است. وقتی وارد قصر شد و مردم فهمیدند او عید الله زیاد بود غم و اندوه سختی به جانان نشست.

«۱»

**اولین خطبه ابن زیاد در کوفه**

(۱) وقتی [عبید الله] در قصر مستقر گردید و صبح شد بانگ برخاست: الصلاة جماعة [نماز جماعت]، مردم جمع شدند، و عبید الله از قصر خارج شد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: امیر المؤمنین - که خدا توفیقش بدهد - فرمانداری شهر و مرزهایتان را به من سپرده است، مرا مأمور کرده تا با مظلومتان با انصاف رفتار کنم، و به محرومیتان رسیدگی نمایم، و با افراد حرف شنو و مطیعان به نیکی و احسان معامله کنم، و با افراد مشکوک و گناهکار شما با شدت برخورد نمایم، من از فرمانش پیروی خواهم کرد، و اوامرش را به اجرا خواهم گذارد، با افراد نیکوکار و مطیع مثل پدری مهربان خواهم بود، و شلاق و شمشیرم برای کسی که از فرمانم سرپیچی کند و با دستورم مخالفت نماید بلند خواهد شد. پس هر کسی مواظب خود باشد!

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۸، ادامه خبر ابی عثمان و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۴۳. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۴۶ راستی ما در عمل معرف ما خواهد بود، نه وعید و ترساندن! سپس از منبر پائین آمد عریفها و مردم را شدیداً تحت فشار قرار داد، گفت: اسامی اشخاص ناشناس و مخالف امیر المؤمنین [یزید] و خوارج و افراد مشکوکی که قصد مخالفت و دشمنی دارند را برایم بنویسید. هر کس نام آنان را برایم بنویسد با او کاری ندارم، ولی آنکه نام احدی را برای ما ننویسد باید ضمانت کند که کسی از عرافه اش «۱» با ما مخالفت نکند و از میانشان کسی با ما دشمنی نورزد، در غیر این صورت، ذمه ام را از آن عریف بری می دانم و مال او و ریختن خونش بر ما حلال می شود، و هر عریفی که در عرافه اش احدی از دشمنان امیر المؤمنین [یزید] پیدا شود که به ما معرفی نکرده باشد [آن دشمن] بر در خانه عریف بدار آویخته خواهد شد و عطای آن عرافه قطع گردیده و آن عریف به محلی در عمان زاره «۲» تبعید خواهد شد.

## انتقال مسلم از خانه مختار به منزل هانی

«(۴) (۱) وقتی خبر ورود عبید الله و سخنرانی اش و تحت فشار قرار دادن عریف ها و مردم به گوش مسلم رسید از خانه مختار- [که لو رفته بود]- خارج شده، به طرف خانه هانی بن عروه مرادی رفت و وارد درگاهی خانه اش شد، [سپس شخصی را] به دنبال هانی فرستاد، هانی نزد مسلم آمد، وقتی او را دید ناراحت شد، مسلم گفت:

(۱) جمعیت کوفه از گروههای متعددی ساخته می شد که توزیع حقوق هر طبقه به گروهها و واحدهای کوچکتر محول می گردید و شخصی از هر گروه به عنوان سرپرست توزیع حقوق برگزیده می شد. این گروهها عرافه و شخصی که مسئول آن بود عریف نامیده می شد.

(۲) عمان زاره: همین عمان فعلی است که مجاور دریای عمان قرار گرفته و گرمای شدیدی دارد. بطوری که زندگی در آنجا بسیار سخت است لذا ابن زیاد مخالفین را به تبعید به عمان تهدید کرده است.

(۳) تاریخ طبری، ۵: ۳۵۸ و ۳۵۹ به نقل از ابی مخنف از معلی بن کلیب از ابی ودّاک و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۴۴ و

(۴) این خبر را ابی مخنف از معلی بن کلیب از ابی ودّاک نقل کرده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۴۷ آمده ام تا پناه بدهی و مهمانم کنی، [هانی] گفت: «خدا رحمتت کند! تکلیف سنگینی بر شانهم نهاده ای، اگر داخل خانه ام نمی شدی و [فرد] مورد اطمینانی نبود دوست داشتم- و از طرف شما می خواستم- از خانه ام خارج شوی! ولی حرمت [و رسم عربی] مانع این کارم می شود! و عذر مثل منی را کسی نمی پذیرد که شخصی چون شما را نشناخته باشم [لذا پناهت نداده باشم]! بیا داخل. بالآخره مسلم را پناه داد. شیعیان همچنان

در خانه هانی بن عروه نزد مسلم رفت و آمد داشتند، «۱» وقتی «۲» مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه تغییر مکان داد و هجده هزار نفر با او بیعت کردند بواسطه عابس بن اُبی شیب شاکری نامه‌ای [به شرح زیر] به حسین علیه السلام نوشت «۳»: همانا «۴» فرستاده به خانواده‌اش دروغ نمی گوید، هجده هزار نفر از اهالی کوفه با من بیعت کرده‌اند، وقتی نوشته‌ام به دستت رسید با عجله به سویمان بیا، مردم همگی با شمایند، و نظر و میلی به فرزندان معاویه ندارند، و السلام.» [تاریخ ارسال این نامه] بیست و هفت شب قبل از قتل مسلم بود. «۵»

### معقل شامی در جستجوی مسلم

«۶» (۱) ابن زیاد غلامش معقل را خواست، گفت: این سه هزار درهم را بگیر، مسلم بن عقیل و یارانش را پیدا کن، و این سه هزار درهم را به آنها بده، بگو! از این سه هزار درهم در جنگ با دشمنانتان استفاده کنید، به آنها بگو تو از آنهایی، اگر این سه هزار درهم را به آنها ببخشی خاطرشان جمع شده به شما اطمینان می‌کنند. و هیچ چیز از

- 
- (۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۲ و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۴۵.
  - (۲) اُبی مخنف از جعفر بن حدیفه طائی نقل می‌کند.
  - (۳) تاریخ طبری، ۵: ۳۷۵.
  - (۴) اُبی مخنف از محمد بن قیس نقل می‌کند.
  - (۵) رک: تاریخ طبری، ۵: ۳۹۵ با کمی تغییر.
  - (۶) اُبی مخنف از معلی بن کلیب از اُبی ودّاک نقل می‌کند. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۴۸ خبرهایشان را از شما نمی‌پوشانند، صبح و عصر نزدشان برو. [معقل] آمد تا اینکه در مسجد اعظم به مسلم بن عوسجه اُسدی رسید مسلم در حال نماز بود [معقل] از مردم

شنیده بود که می گفتند: این مرد [مسلم بن عوسجه] برای حسین علیه السلام بیعت می گیرد. معقل نزدیک آمد وقتی نماز مسلم تمام شد گفت: بنده خدا! من از اهالی شام هستم، غلام قبیله ذی کلاع هستم، خداوند نعمت محبت اهل بیت و محبت دوستانشان را به من عطا فرموده، این سه هزار درهم است، می خواهم با این مردی از اهل بیت را که خبر یافته ام وارد کوفه شده تا برای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت بگیرد ملاقات کنم. [پیشتر] می خواستم با او ملاقات کنم ولی کسی را پیدا نکرده بودم که آدرسش را به من بدهد و مکانش را بداند، چند لحظه پیش در مسجد نشسته بودم که از بعضی از مسلمین شنیدم که می گفتند: این مرد [مسلم بن عوسجه] اهل بیت را می شناسد از این رو نزد شما آمدم تا این پول را بگیری و مرا نزد رفیقت ببری تا با او بیعت کنم، و اگر می خواهی قبل از ملاقات با او، از من بیعت بگیری [حرفی ندارم].

(۱) مسلم بن عوسجه گفت: خدا را شکر می کنم که شما با من برخورد کرده ای از این اتفاق خوشوقت شده ام، به خواسته ات می رسی، خداوند بواسطه شما، اهل بیت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را یاری می کند، [ابتدا] از ترس این طاغوت سلطه گر ناراحت شدم که چرا قبل از اینکه این [نهضت] پا بگیرد از ارتباطم با [مسلم بن عقیل] اطلاع پیدا کرده ای.

سپس [مسلم] قبل از اینکه معقل از او جدا شود از وی بیعت گرفت، و پیمانهای محکمی از او ستاند که خالص و صادق باشد و جریان را مخفی نگه دارد، [معقل هم] تا حدی که مسلم را راضی می کرد به او تعهد داد. بعد مسلم بن عوسجه با خیال آسوده گفت: چند روزی منزلت رفت و آمد کن تا برایت از فرد مورد نظرت اجازه ملاقات بگیرم. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۴۹ [در این اثنا معقل] با سایر مردم منزل [مسلم بن عوسجه] رفت و آمد می کرد تا اینکه او از مسلم بن عقیل برایش اجازه ملاقات گرفت. «۱»



## طرح قتل ابن زیاد

(۱) [هنگامی که] هانی بن عروه مریض شد عید الله [ابن زیاد] به عیادتش آمد، عماره بن عبید سلولی به [هانی] گفت: گردهمایی ما برای کشتن این ستمگر [ابن زیاد] است. حال که خداوند به تو امکان چنین کاری را داد، ابن زیاد را بکش، هانی گفت: من دوست ندارم [ابن زیاد] در خانه من کشته شود [بنابراین ابن زیاد] از هانی عیادت کرد و با سلامتی از خانه‌اش بیرون رفت.

یک جمعه نگذشته بود که شریک بن اُعور [حارثی] مریض شد وی نزد ابن زیاد و سایر فرمانداران فردی محترم بود. و در عین حال، شیعه متعصبی بود، عبید الله دنبالش فرستاد، گفت من دم غروب نزد تو می‌آیم. شریک به مسلم [ابن عقیل] گفت: این فاجر دم غروب به عیادت خواهد آمد وقتی که نشست به طرفش حمله کن و او را بکش، بعد برو در قصر بنشین، کسی جز شما و ایشان وجود ندارد و [من هم] اگر همین روزها از مرضم رها شوم به بصره می‌روم و برایت وضع آنجا را سرو سامان می‌دهم.

دم غروب عبید الله [ابن زیاد] برای عیادت شریک [حارثی] حرکت کرد، مسلم هم آماده شد تا داخل [اطاق بشود]، شریک به [مسلم] گفت: وقتی که [عبید الله نشست] فرصت را از دست نده، [فوراً حمله کن]. [در این حین] هانی بن عروه بلند شد و گفت من دوست ندارم [ابن زیاد] در خانه من کشته شود- گویا آن را قبیح می‌دانست!

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۲ و ۳۶۳ و رک: تذکره الخواص، ۲۴۱ که این خبر را به اختصار

نقل کرده است و رک:

ارشاد شیخ مفید ۲: ۴۵ و ۴۶.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۵۰

(۱) عبید الله بن زیاد وارد شد و نشست و از شریک درباره بیماریش پرس و جو کرد.

گفت: چه مشکلی پیدا کرده‌ای؟ سؤالش از شریک به درازا کشید [ولی مسلم وارد نشد]

[شریک دید مسلم] حمله نمی کند، ترسید فرصت را از دست بدهد، لذا [برای اینکه به مسلم بفهماند فرصت دارد از کف می رود] شروع کرد به خواندن این مثل عربی [چه انتظار دارید که بر سلمی درود نفرستید؟ مرا سیراب کنید اگر چه به قیمت از دست رفتن جانم تمام شود] دو یا سه بار این را خواند. عید الله گفت: چه شده است؟ آیا دارد هذیان می گوید؟ هانی [که در مجلس حضور داشت] گفت: بله، خدا سلامت بدارد، همیشه از اوائل تاریکی صبح [صبح دم] تا این ساعت این عادتش است. سپس [ابن زیاد از جایش] بلند شد و برگشت. بعد مسلم [از اطاق] بیرون آمد، شریک به او گفت: چه چیزی باعث شد او را نکشی؟ مسلم گفت: دو خصلت: یکی عدم خشنودی هانی از کشته شدن [ابن زیاد]، دیگری سخنی بود که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند [که آن حضرت فرمود] ایمان مانع کشتن پنهانی [ترور] است. مؤمن کسی را نمی کشد [ترور نمی کند]. هانی گفت: و الله اگر او را می کشتی [در حقیقت] فرد فاسق و فاجر و کافر و خائنی را کشته بودی! ولی من خوش نداشتم در خانه من کشته شود. «۱»

### معقل جایگاه مسلم را پیدا می کند

«۲» (۲) معقل روزها نزد مسلم بن عوسجه رفت و آمد می کرد تا [که شاید] مسلم او را نزد [مسلم] بن عقیل ببرد، [بالاخره روزی مسلم بن عوسجه] او را نزد [مسلم بن

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۳، ادامه خبر ابی وداک.

(۲) ادامه خبر ابی وداک.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۵۱  
عقیل [برد] مسلم بن عوسجه [وارد شد و وی را به] مسلم بن عقیل [معرفی کرد]. [به عنوان

کمک به مسلم [آورده از او بگیرد. [از این پس معقل مرتب با مسلم و یارانش] رفت و آمد می کرد، او اولین کسی بود که وارد می شد و آخرین کسی بود که از نزدشان خارج می شد، خبرهایشان را می شنید و اسرارشان را می گرفت و می رفت تا به گوش ابن زیاد برساند. «۱»

### احضار هانی نزد ابن زیاد

«۲» (۱) [در این گیرودار روزی] ابن زیاد به هم نشینانش گفت: چرا هانی را در میانتان نمی بینم؟ گفتند او مبتلا به بیماری شده، «۳» عید الله، محمد بن أشعث و أسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج [که روعه خواهر عمرو بن حجاج همسر هانی بن عروه بود] را خواست و به آنها گفت چرا هانی بن عروه نزد ما نمی آید؟ گفتند خدا سلامتت بدارد ما نمی دانیم [ولی] او از بیماری اش شکوه می کند. [ابن زیاد] گفت [ولی] به من خبر رسیده که [بیماریش] بر طرف شده، و [هنگام غروب] جلوی درب خانه اش می نشیند، نزد او بروید و بگوئید از انجام وظیفه ای که بر عهده اش گذارده شده سربازنزد، من دوست ندارم آدمی مثل او، که از اشراف عرب می باشد خودش را نزد من خراب کند. «۴» «۵» [فرستادگان ابن زیاد] به طرف هانی آمدند و هنگام غروب بر او وارد شدند، و همانطور که ابن زیاد گفته بود دیدند که او جلو درب [خانه اش] نشسته، گفتند چه

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۴ و رک: إرشاد شیخ مفید، ۲: ۴۶.

(۲) ادامه خبر ابی وداک.

(۳) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۴ و رک: إرشاد شیخ مفید، ۲: ۴۶.

(۴) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۴ و ۳۶۵ به نقل از ابی مخنف از مجالد بن سعید و رک: شیخ

مفید، ۲: ۴۶ و ۴۷.

(۵) ابی مخنف این خبر را از نمیر بن وعله از ابی وداک نقل می کند.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۵۲  
 مسأله‌ای پیش آمده که پیش امیر نمی آیی، [امیر] خبرت را گرفت، و گفت اگر او مریض  
 است من به دیدارش بروم؟ (۱) هانی به آنها گفت: بیماری نمی گذارد [نزد امیر بیایم]،  
 آنها گفتند به امیر خبر رسیده که تو غروبها جلو درب خانهات می نشینی، [لذا تو را سست  
 و کاهل یافت، سلطان، سستی و روی گردانی را تحمل نمی کند، تو را سوگند می دهیم  
 با ما بیایی [پیش امیر]. هانی لباسش را خواست و پوشید، بعد استرش را طلبید سوار بر  
 [استرش] شد. و نزدیک قصر رفت گویا در دلش بعضی از [نیرنگ‌های پشت پرده را]  
 احساس کرده بود، لذا به حسان بن خارجه گفت: برادر زاده - قسم به خدا - من از این  
 مرد [ابن زیاد] می ترسم، نظر شما چیست؟  
 [حسان] گفت: عمو - بخدا قسم - ذره‌ای برایت نگران نیستم، چرا در حالی که بی گناهی،  
 به دلت شک و شبه راه می دهی؟  
 بعد آنها بر ابن زیاد وارد شدند و [هانی هم] با آنها [سرگذشت هانی نزد ابن زیاد] رفت.  
 وقتی [خود را به ابن زیاد] نشان داد عبید الله [پیش خود] گفت: احمقی با دو پای خویش  
 پیش تو آمد، [ابن زیاد در حالی که شریح قاضی نزدش بود] رو به طرف [هانی] کرد و  
 گفت: من برایش بذل و بخشش می خواهم ولی او قصد کشتن مرا دارد من شما را به  
 دوست بنی مرادی ات «۱» هشدار می دهم. «۲» هانی به ابن زیاد گفت: چه شد امیر؟ ابن  
 زیاد گفت: آری ای هانی ابن عروه، این چه کارهایی است که در خانه‌هایت به امید  
 [ضربه زدن] به امیر المؤمنین و عموم مسلمین صورت می گیرد؟ مسلم بن عقیل را آورده  
 در خانهات جای داده‌ای، و در خانه‌های اطرافت برایش سلاح و مردان جنگی جمع  
 نمودی و خیال کرده‌ای آنها بر من مخفی می ماند؟!!

(۱) هانی از قبیله بنی مراد بود.

(۲) تاریخ طبری: ۵: ۳۶۴ و ۳۶۵ و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۴۷ و ۴۸.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۵۳

(۱) هانی گفت: من این کار را نکرده‌ام، مسلم هم پیش من نیست. ابن زیاد گفت: نه، تو این کار را کرده‌ای! [هانی] گفت: نکرده‌ام! [ابن زیاد]: [کرده‌ای]! در این هنگام که بحششان به درازا کشید و هانی نمی‌پذیرفت و حرف ابن زیاد را نفی و انکار می‌کرد، ابن زیاد [جاسوسش] معقل را خواست. معقل آمد و جلوی ابن زیاد ایستاد، [عبید الله به هانی] گفت: آیا این را می‌شناسی؟ [هانی] گفت: بلی! از اینجا هانی متوجه شد معقل مأمور مراقب آنها بوده و همو بود که اخبارشان را به ابن زیاد می‌رسانده [لذا موضعش را تغییر داد] و به ابن زیاد گفت: از من گوش کن و سختم را تصدیق کن: قسم به خدا به تو دروغ نمی‌گویم، قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، من او [مسلم] را به خانه‌ام دعوت نکرده و از برنامه کارش چیزی نمی‌دانسته‌ام، تا اینکه [روزی] دیدم او جلو درب خانه‌ام نشسته، از من خواست تا در منزلم وارد شود و من از ردّ [تقاضایش] حیا کردم، و حفظ حرمتش بر من لازم شد از این رو او را به خانه‌ام آوردم و مهمان خود کرده و پناهِش دادم. این ماجرای مسلم بود که [خبرش] به تو رسیده. حال اگر خواستی الآن قول محکمی که برایت اطمینان‌بخش باشد بتو می‌دهم که بدخواه شما نباشم. و اگر مایل باشی [چیزی را به عنوان] وثیقه به دست می‌دهم که [دوباره] پیش تو برگردم تا نزد مسلم بروم و به او امر کنم که از خانه‌ام به هر جایی از زمین که خواست بیرون برود، و از حق او و جوارش [پناه دادنش] خارج شوم.

[ابن زیاد] گفت: قسم بخدا هرگز تو از من جدا نخواهی شد تا اینکه [مسلم] را برایم بیاوری!

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۵۴

(۱) هانی گفت: نه، و الله هرگز او را نزد تو نخواهم آورد، من مهمانم را پیش تو بیاورم تا او را بکشی؟! ابن زیاد: نه بخدا او را نزد من می‌آوری! هانی: بخدا او را نمی‌آورم! وقتی

بحث بین آن دو به طول انجامید مسلم بن عمرو باهلی بلند شد و گفت: امیر، خدا سلامتت بدارد، من و [هانئ] را تنها بگذار تا با او صحبت کنم. [مسلم بن عمرو] به هانئ گفت: بلند شو بیا اینجا پیش من تا با تو صحبت کنم، هانئ بلند شد و با [مسلم بن عمرو] در گوشه‌ای از [مجلس] ابن زیاد خلوت کرد، [البته] با [ابن زیاد] فاصله اندکی داشتند به طوری که وی آن دو را می‌دید و وقتی صدایشان بلند می‌شد حرفشان را می‌شنید ولی وقتی صدایشان را کوتاه می‌کردند حرفشان را نمی‌شنید. مسلم [بن عمرو باهلی] به هانئ گفت، هانئ، شما را بخدا از اینکه خودت را به کشتن بدهی و قوم و عشیره‌ات را به بلا گرفتار کنی پرهیز! بخدا قسم قتل تو را خیلی نزدیک می‌بینم! این مرد [مسلم بن عقیل] پسر عموی این قوم [بنی امیه] است، نه او را می‌کشند و نه ضرری به او می‌رسانند؛ لذا او را به [ابن زیاد] تحویل بده! [هیچ] ننگ و عیبی به تو نمی‌چسبد؛ چرا که او را به سلطان تحویل داده‌ای! هانئ گفت: نه بخدا، این کار مایه ننگ و خواریم خواهد شد، من صحیح و سالم باشم، بشنوم و بینم و قوت و ریاست داشته باشم و یاران زیادی دورم باشند، ولی پناه خواه و مهمانم را تحویل بدهم؟ و الله اگر تنها بودم و هیچ یاری هم نداشتم تا به پای مسلم کشته نمی‌شدم او را به وی [ابن زیاد] تحویل نمی‌دادم.

[هانئ] به نظرش می‌رسید که قوم و قبیله‌اش بزودی به یاریش برمی‌خیزند [لذا] وقتی [مسلم باهلی] به او قسم می‌داد، [نمی‌پذیرفت] و می‌گفت: نه بخدا هرگز [مسلم] را تحویل نمی‌دهم!

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۵۵  
 (۱) [در این حین] ابن زیاد [صدایش] را شنید گفت: او را نزدیک من بیاورید، نزدیک آوردند، گفت: بخدا قسم یا [مسلم] را پیش من می‌آوری و یا گردنت را قطع می‌کنم! [هانئ] گفت: [اگر چنین کنی] شمشیرها گرد خانه‌ات را محاصره می‌کنند- [هانئ] گمان می‌کرد اقوامش صدایش را می‌شنوند. «۱» ابن زیاد گفت: وای بر تو! با شمشیرها مرا

می ترسانی؟! او را نزدیک من بیاورید، نزدیک شد. آنگاه با چوبدستی به صورتش زد، پشت سر هم به بینی و پیشانی و گونه‌هایش می زد تا اینکه بینی‌اش شکست و خون روی لباسش جاری شد و گوشت گونه و پیشانی‌اش روی محاسنش ریخت و چوبدستی شکست. هانی با دستش دسته شمشیر یکی از نگهبانان را گرفت [تا با شمشیر از خود دفاع کند ولی] نگهبان [دسته شمشیر را] از دستش کشید و نگذاشت [او شمشیر را از غلاف بیرون آورد] بعد عبید الله گفت: [گویا] بقیه عمرت را حروری «۲» [جزو خوارج] شده‌ای؟ خودت جانت را حلال کرده‌ای، [دیگر] قتل تو بر ما حلال شده است. بگیرد او را بیندازد داخل یکی از اطاقهای قصر و دربش را به رویش ببندد و نگهبانی بر او بگذارد، [مأمورین هم] همین کار را کردند، [در این هنگام] اسماء بن خارجه [یکی از فرستادگان ابن زیاد برای آوردن هانی به کاخ] روبروی [ابن زیاد] ایستاد و گفت مثل اینکه ما از حالا رسولان خائنی شده‌ایم! به ما دستور داده بودی این مرد را نزدت حاضر کنیم ولی وقتی او را پیش تو آورده‌ایم، صورتش را شکستی و خونسش را روی محاسنش روان ساختی و تصمیم گرفتی او را بکشی؟! عبید الله گفت: [حالا] تو هم اینجا [زبان در آوردی؟] دستور داد او را ببرند!

(۱) چون با چند تن از افراد عشیره‌اش به کاخ آمده بود و آنها پشت درب به انتظارش نشسته بودند.

(۲) حروراء مکانی نزدیک کوفه بود که خوارج برای اول بار در آنجا جمع شده بودند و علیه امیر المؤمنین علی علیه السلام قیام کردند از این رو ابن زیاد با این کلمه می خواست به هانی بگوید تو با این کارت جزو خوارج شده‌ای. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۵۶

(۱) [مأمورین در حالی که بر گردن و بناگوش او می زند او را تلو تلو خوران بردند حبس کردند. [در این میان محمد بن اشعث یکی دیگر از فرستاده‌های عبید الله برای آوردن

هانى [گفت: ما به آنچه نظر امير باشد راضى هستيم، چه به سودمان باشد و چه به زيان ما، شأن امير اَدب کردن است.

[سپس] جلوى عبيد الله بن زياد اِستاد و با او سخن گفت، گفت: شما که موقعيت و جاىگاه هانى بن عروه را در شهر و در ميان قومش مى دانى، [الآن هم] قومش مى دانند من و رفيقم او را نزد تو آورده ايم، لذا [براى نجات ما از دست قومش] تو را بخدا قسم مى دهم که او را به من ببخشى، من از کينه قبيله اش نسبت به خودم، نگرانم، آنها نيرومندترين اهالى شهر هستند و عمده يمينان [کوفه] را تشکيل مى دهند.

[ابن زياد] به وى وعده داد که [هانى] را ببخشد! به عمرو بن حجاج [برادر زن هانى که به دستور ابن زياد هانى را به قصر آورده بود] خبر دادند هانى کشته شد، وى با جمع کثيرى از قبيله مذحج آمد و قصر را محاصره کرد و با صدای بلند گفت: من عمرو بن حجاج هستم، اينها جنگجويان و سرشناسان [قبيله] مذحج هستند نه [قصد] عصيانگرى دارند و نه [هوای] جدا شدن از جماعت [مسلمين]، [ليک] به آنها خبر رسیده که دوستشان [بزرگان] کشته شده است از اين رو نتوانستند تحمل کنند.

به عبيد الله گفته شد [قبيله] مذحج جلو درب [کاخ] اجتماع کرده اند. [از اين رو] به شريح قاضى گفت: برو رئيس شان [هانى] را ببين، بعد برو بيرون و به آنها اعلام کن [هانى] زنده است و کشته نشده و تو او را ديده اى.

[شريح] مى گويد: بر هانى وارد شدم وقتى مرا دید گفت: يا الله يا للمسلمين! مگر عشيره ام مرده اند؟! پس اهل دين کجا هستند؟! اهالى شهر کجا هستند؟! جدا شدند و مرا با دشمن شان و فرزند دشمن شان تنها گذاشته اند- اين در حالى بود که خون بر نخستين گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۵۷ محاسنش جارى بود- وقتى غوغای پشت درب قصر را شنيد، من از نزد او خارج شدم، او به دنبالم آمد و گفت: شريح، گمان مى کنم اين سر و صدا، صدای [قبيله] مذحج و ياران مسلمان من است. اگر ده نفر به من برسند مرا نجات مى دهند! شريح مى گويد: من



برای ملاقات با [قبیله مذحج] از [قصر] بیرون رفتم در حالی که ابن زیاد حمید بن بکیر  
 أحمري را که از مأمورین [شخصی] و ملازمش بود، با من فرستاده بود [تا مرا زیر نظر  
 داشته باشد] وقتی بیرون رفتم گفتم: امیر وقتی از حرف و [خواستہ] شما در مورد رئیس تان  
 مطلع شد به من دستور داده نزد او بروم، من نیز نزدش رفته و از او دیدن کرده‌ام، [بعد] به  
 من امر کرد با شما ملاقات کرده و اعلام کنم او [هانی] زنده است، و آنچه در مورد کشته  
 شدنش به شما رسیده باطل می‌باشد.  
 عمرو بن [حجاج] و یارانش گفتند: حال که کشته نشده الحمد لله، بعد برگشتند. «۱»

### خطبه ابن زیاد بعد از دستگیری هانی

«۲» (۱) عبید الله می‌ترسید مردم به او حمله کنند لذا همراه اشراف [کوفه] و مأمورین و  
 دار و دست‌های [از قصر] بیرون آمد و بالای منبر رفت. بعد از حمد و ثنای خدا گفت: ای  
 مردم به طاعت خدا و پیروی از رهبرانتان ملتزم گردید! اختلاف نکنید و متفرق نشوید  
 که هلاک خواهید شد! خوار و ذلیل شده! کشته می‌شوید! به شما جفا شده محروم  
 خواهید شد! برادر تان کسی است که به شما راست بگوید، هر کس هشدار بدهد راه عذر  
 خواهی را بسته است. «۳»

(۱) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۶ تا ۳۶۸، ادامه خبر نمیره بن وعله و ر ک: ارشاد شیخ مفید، ۲:

۴۸ تا ۵۱

(۲) ابی مخنف از حجاج بن علی از محمد بن بشر همدانی نقل می‌کند ...

(۳) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۸ و ر ک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۵۱

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۵۸

### عکس العمل مسلم در برابر دستگیری هانی

«۱» (۱) [مسلم بن عقیل، عبد الله بن خازم را به سوی قصر فرستاد تا ببیند کار هانی به کجا رسیده است؟ عبد الله] می گوید وقتی [شنیدم هانی را] زده و حبس کرده اند سوار اسبم شدم و در میان اهل خانه اولین کسی بودم که خبرش را به مسلم دادم، در این زمان زنان بنی مراد دور هم جمع شدند و فریاد می زدند، آی قوم هانی! وا مصیبتا! پیش مسلم بن عقیل رفتم و خبر را به او رساندم او به من دستور داد در میان یارانش فریاد بزنم، یا منصور أمت «۲» [ای یاری شده از سوی پروردگار دشمنت را بکش] خانه های اطراف [خانه] مسلم پر از جمعیت شد، [چرا که پیشتر] هیجده هزار نفر با [مسلم] بیعت کرده بودند [از اینرو وقتی هانی را دستگیر کردند] چهار هزار مرد [جمع شده] بودند- سپس من فریاد زدم [یا منصور أمت] [به دنبال فریاد من] اهالی کوفه یکدیگر را صدا زدند و نزد [مسلم] جمع شدند. مسلم برای عید الله بن عمرو بن عزیز کندی در ربع کنده و ربع پرچم بست، و گفت در میان سپاه جلوم حرکت کن، بعد در ربع مذحج و أسد برای مسلم بن عوسجه أسدی پرچم بست و گفت در میان پیاده ها برو، تو فرمانده آنها هستی، و برای ثمامه صائدی در ربع تمیم و همدان پرچم بست و برای عباس بن جعدہ جدلی در ربع مدینه [پرچم بست] «۳» و [خود] مسلم در میان بنی مراد حرکت کرد. «۴» «۵»

- 
- (۱) اُبی مخنف از یوسف بن یزید از عبد الله بن خازم نقل کرده است ...
- (۲) این شعار، شعار مسلمانان در جنگ بدر بود که برای جمع کردن و خبر دادن اصحاب در جنگ با کفار از آن استفاده می کردند.
- (۳) تاریخ طبری، ۵: ۳۶۸ و ۳۶۹ و ر ک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۵۱ و ۵۲.
- (۴) این قسمت را اُبی مخنف از یونس بن اُبی اسحاق از عباس جدلی نقل کرده است، ر ک: تاریخ طبری، ۵: ۳۶۹.
- (۵) در آن روزگار وقتی می خواستند فرمانده بخشی از سپاه را تعیین کنند پرچمی به دستش می دادند و بعد از معرفی او سر پرچم او را گره می زدند مسلم هم برای تعیین

فرماندهانش همین سنت را عملی کرد.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۵۹

### پیوستن اشراف به ابن زیاد

«۱» (۱) اشراف مردم از دری که کنار خانه رومی‌ها بود نزد ابن زیاد می‌آمدند «۲»، عبید الله، کثیر بن شهاب بن حصین حارثی را خواست، به او دستور داد با یاران مذحجی به کوفه برود و مردم را وادار به جدایی از [مسلم] بن عقیل کند، و آنان را از جنگ بترساند و از عقوبت و مجازات سلطان بر حذر بدارد. و به محمد بن اشعث دستور داد همراه یاران [قبیله] کنده و حضرموت بیرون برود و پرچمی برای امان دادن به کسانی که به او می‌پیوندند نصب نماید.

مثل همین [دستور] را به قعقاع بن شور ذهلی و شبت بن ربیع تمیمی و حجار بن عجلی و شمر بن ذی الجوشن عامری داد. و برای شبت بن ربیع پرچمی بست و او را به خارج [از قصر] فرستاد و گفت: میان مردم بروید و افراد مطیع را به افزوده شدن [عطا و حقوق] و ارزش و احترامشان نوید بدهید، و افراد عاصی [و سرکش] را از محرومیت و مجازات بترسانید، و به آنها اعلام کنید لشکریان شام به سویشان براه افتاده‌اند. «۳»

### خروج اشراف با پرچم‌های امان برای جدا کردن مردم از مسلم

(۲) ابتدا کثیر بن شهاب شروع به سخن کرد گفت: ای مردم به خانواده‌هایتان ملحق شوید در برپایی شر شتاب نکنید و خودتان را به کشتن ندهید، هان این‌ها لشکریان، امیر المؤمنین یزید هستند که به طرف [کوفه] می‌آیند. امیر با خدا عهد بست چنانچه بر جنگ با او باقی ماندید و تا غروب برنگشتید، زن و بچه‌تان را از عطا محروم کند.

(۱) اَبی مخنف از اَبو جناب کلبی نقل می‌کند ...

(۲) از اینجا معلوم می‌شود خانه‌های رومیها پشت دار الاماره بود و از آن رو که اهل ذمه بودند ابن زیاد ورود و خروجشان را به قصر مخفی نگه می‌داشت و یاران مسلم علیه السلام فراموش کرده بودند این طرف را مسدود کنند.

(۳) تاریخ طبری، ۵: ۳۷۰ و رک: ارشاد شیخ مفید، ۲: ۵۲.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۶۰ و جنگجویان شما را در جنگ‌های اهل شام بدون چشم داشتی متفرق سازد. «۱» بی‌گناه را به جای گناهکار و حاضر را به جای غایب دستگیر کند! تا جایی که دیگر در میانتان کسی از گناهکاران باقی نماند مگر این که سزای دستاوردها را بچشند! [سایر] اشراف هم همین طور [با مردم] سخن گفتند.

(۱) وقتی مردم گفته‌های آنها را شنیدند شروع کردند به متفرق شدن! «۲» هر زنی نزد پسر و برادرش می‌آمد و می‌گفت: برگرد! مردم جایت را پر می‌کنند! و یا هر مردی نزد پسر یا برادرش می‌آمد و می‌گفت: فردا اهل شام جلویت ظاهر می‌شوند [در آن صورت] با جنگ و شری [که بپا می‌شود] چه خواهی کرد؟! برگرد. و او را می‌برد! «۳» [در این اثنا] محمد بن اشعث بیرون آمد و کنار خانه‌های بنی عماره توقف کرد. عماره بن صلحب ازدی در حالی که مسلح بود و می‌خواست نزد [مسلم] بن عقیل برود، به [محمد] برخورد، [محمد] او را دستگیر کرد و به سوی ابن زیاد فرستاد و [ابن زیاد] او را زندانی کرد.

[بعد از این ماجرا مسلم] بن عقیل عبد الرحمن بن شریح شبامی را از مسجد، همراه تعداد زیادی از مردم [به جنگ با محمد بن اشعث فرستاد]. «۴» قعقاع بن شور ذهلی از منطقه‌ای از کوفه که عرار نامیده می‌شد به مسلم و اصحابش حمله کرد، «۵» و به محمد بن اشعث پیغام فرستاد که من از عرار به [مسلم]

- (۱) یعنی از غنائمی که مسلمین در جنگ با رومیان می‌گیرند چیزی به آنها ندهد.
- (۲) تاریخ طبری: ۵: ۳۷۰ و ۳۷۱، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از عبد الله بن خازم کثیری و ارشاد شیخ مفید، ۲: ۵۳ و ۵۴، با کمی تغییر.
- (۳) تاریخ طبری، ۵/ ۳۷۱، به نقل از ابی مخنف از مجالد بن سعید و ارشاد شیخ مفید، ۲/ ۵۴، با کمی تغییر.
- (۴) تاریخ طبری، ۵/ ۳۷۱، به نقل از ابی مخنف از ابو جناب کلبی.
- (۵) تاریخ طبری، ۵/ ۳۸۱، این قسمت را طبری از ابی مخنف نقل نکرده بلکه از هارون بن مسلم از علی بن صالح از عیسی بن یزید نقل کرده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۶۱ بن عقیل حمله کردم از این رو تو از روبروی وی کنار برو. «۱» [و شبت بن ربیع با آنها می‌جنگید، و می‌گفت منتظر شب باشید تا متفرق شوند، قعقاع بن شور به وی گفت: شما جلو راه مردم را گرفته‌ای از سر راهشان کنار برو تا بروند.] «۲»

### آغاز غربت مسلم

- (۱) عباس جدلی می‌گوید با [مسلم] بن عقیل همراه چهار هزار نفر خارج شدیم، هنوز به قصر نرسیده بودیم که تعدادمان به سیصد نفر رسید، «۳» دائما [از نیروهای] ما فرار می‌کردند، تا اینکه شب شد، و تنها سی نفر در مسجد با [مسلم] بن عقیل ماندند، و با وی نماز خواندند، [مسلم] وقتی با این وضع روبرو شد به طرف درهای کنده رفت. [وقتی به درهای کنده «۴» رسید از آن سی نفر] تنها ده نفر با او مانده بودند. سپس از [درب] خارج شد در حالی که دیگر کسی با او نبود. وقتی، به خود آمد متوجه شد که دیگر احدی را نیافت تا راه را به او نشان بدهد و او را به خانه‌ای هدایت کند و یا اگر دشمنی متعرضش شد او را یاری کند. [مسلم] با چهره‌ای سرگشته و حیران در کوچه‌های کوفه می‌رفت ولی نمی‌دانست کجا باید برود!! تا اینکه به طرف خانه‌های بنی

جبله از [قبیله] کنده رفت، مقداری قدم زد تا به درب [خانه] زنی رسید که او را [طوعه] می خواندند [طوعه] [کنیز] اشعث بن قیس [کندی] بود که [از وی بچه دار شده بود] لذا [اشعث او را آزاد کرد و اسید حصرمی با او ازدواج کرده بود، که پسری به نام، بلال را برایش بدنیا آورد. بلال [به] دنبال

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۰، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از عبد الله بن خازم کثیری.

(۲) این قسمت خبر ابی مخنف نیست بلکه هارون بن مسلم از علی بن صالح از عیسی بن یزید نقل کرده است، رک: تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۱.

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۳۶۹، به نقل از ابی مخنف از یونس بن ابی اسحاق.

(۴) منظور درهایی از مسجد است که به طرف محله کنده باز می شد. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۶۲ غوغای شهر [با مردم بیرون رفته بود و مادرش [جلو درب] ایستاده بود و انتظارش را می کشید.

(۱) [مسلم] بن عقیل به او سلام کرد، او [هم] جواب [سلامش] را داد، [مسلم] به او گفت: ای کنیز تو را بخدا به من آب بده. [طوعه] داخل [خانه] شد [و برایش آب آورد] و سیرابش کرد، بعد [مسلم] نشست، [طوعه] ظرف را به خانه برد و بیرون آمد [و دید مسلم هنوز نشسته است] گفت: ای بنده خدا مگر آب نوشیده ای؟ مسلم گفت: چرا [نوشیده ام].

گفت: پس [برخیز و] به سراغ خانواده ات برو! مسلم ساکت شد. [طوعه] دوباره حرفش را تکرار کرد. [باز] مسلم ساکت ماند.

[طوعه] به او گفت: در دستیزی و طمع به من از خدا بترس، سبحان الله، ای بنده خدا! برو

سراغ خانواده‌ات. خدا به تو عافیت بدهد به صلاح تو نیست که جلو درب من بنشینی، من این نشستن را حلال نمی‌کنم [راضی نیستم اینجا بنشینی]. [سخن که به اینجا رسید] مسلم بلند شد و گفت: ای کنیز خدا! من در این شهر منزل و خانواده‌ای ندارم آیا دوست داری اجر و پاداش و خیری به تو برسد؟! شاید امروز که گذشت تو را پاداش بدهم! [طوعه] گفت: ای بنده خدا تو کیستی؟ مسلم گفت: من مسلم بن عقیل هستم، این قوم [مردم کوفه] به من دروغ گفتند و فریب دادند.

طوعه گفت: تو مسلم هستی؟! [مسلم] گفت: بلی. [طوعه] گفت: بیا داخل، و او را برد داخل یکی از اطاقهای خانه‌اش - اطاقی که نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۶۳ خودش در آن نبود - فرشی برایش گسترد و برایش شام آورد [ولی مسلم] شام نخورد. قبل از اینکه طوعه این کارها را به سرعت به انجام رساند، پسرش [بلال] وارد [خانه] شد، [و] دید [مادرش] داخل آن اتاق رفت و آمد می‌کند، گفت: قسم به خدا رفت و آمد زیاد شما در این اتاق از سر شب [تاکنون] مرا به شک انداخته است! گویا مسأله‌ای رخ داده؟ [طوعه] گفت: پسر من از این مسأله صرف نظر کن! [بلال] گفت: ولی قسم به خدا [می‌دانم] شما مرا از [این مسأله] آگاه می‌کنی! [مادرش] گفت: برو به کارت مشغول شو و چیزی از من سؤال نکن، ولی پسرش به او اصرار کرد. لذا [طوعه] گفت: پسر من خبری را که به تو می‌دهم برای احدی نقل نکن! و از او خواست قسم یاد کند، [پسرش هم] این کار را کرد در نتیجه [جریان مسلم] را به او خبر داد، بعد خوابید و ساکت شد. «۱»

**ابن زیاد و رسیدگی اوضاع شهر**

(۱) ابن زیاد دید صدایی که سابقاً از یاران [مسلم] بن عقیل به گوش می‌رسید حال نمی‌رسد.

وقتی ماجرا به طول انجامید به یارانش گفت: از بالای [قصر] نگاه کنید و ببینید آیا کسی از آنها را می‌بینید یا نه؟ [مأمورین هم] رفتند از بالا [نگاه کردند ولی کسی را ندیدند. [عبید الله] گفت: نگاه کنید شاید آنها زیر سایه [در تاریکی] در کمینتان نشسته‌اند. [یعنی شاید] به مسجد پناه برده‌اند.

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۱، به نقل از ابی مخنف از مجالد بن سعید و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۵۴ و ۵۵، با کمی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۶۴ [مأمورین] شعله‌های آتش را در دست گرفته آهسته [از بالای دیوار قصر] به پایین می‌بردند بعد نگاه می‌کردند، که آیا در تاریکی کسی هست یا نه؟ ولی این شعله‌های آتش گاهی [محیط را] برایشان روشن می‌کرد و گاهی آن طور که می‌خواستند [فضا را] روشن نمی‌کرد، از این رو مشعل‌ها را به پایین آویختند و دسته‌های نی را با طنابهایی بستند و آن را آتش زدند بعد به پایین آویختند تا به زمین برسد، این عمل را در ابتدا و انتها و وسط تاریکی انجام دادند، حتی در سایه‌بانی که در آن منبر قرار داشت این کار را انجام دادند، بعد از این که کسی را ندیدند به اطلاع ابن زیاد رساندند. [که کسی را ندیده‌اند].

[ابن زیاد] به [کاتبش] عمرو بن نافع دستور داد و گفت: آگاه باشید من مسئولیت حفظ جان هیچ کس از نگهبانان و آمار داران یا فوجهای ارتش و جنگجویانی که نماز عشا را در [جایی] غیر از مسجد بخوانند را بر عهده نمی‌گیرم. از این رو ساعتی نگذشت که مسجد پر از جمعیت شد! حصین بن تمیم - که از نگهبانان ابن زیاد بود - [به ابن زیاد] گفت: آیا خودت می‌خواهی برای مردم نماز بخوانی یا دیگری



بر ایشان نماز بخواند؟ من می ترسم برخی از دشمنانت تو را مخفیانه بکشند [ترور کنند]!  
 [ابن زیاد] گفت: به نگهبانانم دستور بده همان طور که سابقاً گاهی پشت سرم ایستاده  
 نگهبانی می داده اند، [اکنون نیز] بایستند و نگهبانی دهند، [به علاوه] در میانشان دور بزن.  
 پس از آن [ابن زیاد] رواق مسجد را باز کرد، و به بیرون آمد یارانش هم با او بیرون  
 آمدند ... و او برای مردم نماز خواند! «۱»

### خطبه ابن زیاد بعد از غربت مسلم

(۱) [ابن زیاد بعد از نماز] بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا، گفت:

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۲، ادامه خبر مجالد بن سعید و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۵۵ و ۵۶، با

کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۶۵  
 [همان طور که می بینید] [مسلم] بن عقیل نادان جاهل بین مسلمین اختلاف و شکاف ایجاد  
 کرده است، [از این رو من] ذمه خدا را از کسی که [مسلم] را در خانه اش پنهان کند  
 برداشته ام [یعنی خونش را مباح کرده ام!] هر کس او را بیاورد دیه اش مال اوست! از خدا  
 پرهیزید ای بندگان خدا، و به فرمانبرداری و بیعتتان پایبند باشید، و در جان خودتان شک  
 راه ندهید. ای حصین بن تمیم! مادرت به عزایت بنشیند اگر دری از درهای کوفه به صدا  
 در آید یا این مرد [مسلم] از آن خارج شود و او را نزد من نیاوری! تو را بر خانه های اهل  
 کوفه مسلط کرده ام! پس نگهبانانی بر در آنها قرار بده.  
 فردا صبح، آن خانه ها را بازدید کن و درونش را جستجو نما، تا این مرد را نزد من بیاوری.  
 «۱»

### ابن زیاد در جستجوی مسلم

(۱) سپس ابن زیاد از [منبر] پائین آمد و وارد قصر شد، و پرچمی به دست عمرو بن حریث داد و فرماندهی مردم را به او سپرد، و وی را مأمور کرد تا در مسجد برای مردم پرچم  
 پرچم                      امان                      نصب                      کند.  
 خبر ظهور [مسلم] بن عقیل در کوفه، به مختار رسید، [در این زمان] مختار در روستایش  
 در حوالی خطرینّه که [لقفا] نامیده می شد بود! [با شتاب به کوفه آمد] وی از جمله  
 کوفیانی بود که با مسلم بیعت کرد و به او ارادت داشت و دار و دسته اش را به سوی  
 [مسلم] دعوت می کرد. [از این رو بعد از شنیدن این خبر] به اتفاق دوستانش به کوفه  
 آمد، بعد از غروب به باب الفیل رسید، این در حالی بود که عید الله بن زیاد پرچم  
 فرماندهی همه مردم را بدست عمرو بن حریث داده بود، در این هنگام هانی بن اُبی حیه  
 و                      داعی                      جلوی                      باب                      الفیل                      بر                      مختار

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۲ و ۳۷۳، ادامه خبر مجالد بن سعید و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۵۶ و  
 ۵۷،                      با                      کمی                      تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۶۶  
 گذشت، و به وی گفت: اینجا چه کار داری؟ نه در میان مردم هستی و نه در منزلت؟  
 مختار گفت: از بزرگی گناه شما فکرم به بن بست رسیده است، [هانی] به او گفت:  
 قسم به خدا گمان می کنم خودت را به کشتن بدهی، سپس به طرف عمرو بن حریث  
 رفت و جریان مختار را به گوشش رساند. «۱»

### موضع مختار

(۱) عبد الرحمن بن اُبی عمیر ثقفی می گوید: هنگامی که هانی بن اُبی حیه این خبر را از  
 مختار به [ابن حریث] رساند [ابن حریث] به من گفت: بلند شو و نزد عمویت برو و به او  
 خبر بده که [اگر می خواهد دوستش مسلم را یاری کند] معلوم نیست که او کجاست

[یعنی خود را پنهان کرده است] لذا [بهتر است] کار به دست خودش ندهد، همین که من برخاستم تا پیش مسلم بروم، زائده بن قدامه بن مسعود مقابل [ابن حریث] ایستاد و گفت: اگر [مختار] نزد تو بیاید در امان خواهد بود یا نه؟ عمرو بن حریث گفت: از جانب من در امان است و اگر از جانب او چیزی به امیر عبید الله بن زیاد رسید من در محضرش [به نفع مختار] شهادت می‌دهم و به نحو احسن از او شفاعت می‌کنم.

زائده بن قدامه گفت: در این صورت ان شاء الله خیر پیش خواهد آمد. عبد الرحمن می‌گوید: من بیرون آمدم و زائده هم با من خارج شد، و با هم به سراغ مختار رفتیم و جریان را به اطلاع او رساندیم. و او را به خدا قسم دادیم که برای خودش پاپوش درست نکند.

[مختار هم پذیرفت] و نزد ابن حریث آمد و بر او سلام کرد و زیر پرچمش نشست تا صبح شد. «۲»

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۵۶۹ و ۵۷۰، ادامه خبر مجالد بن سعید.  
(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۵۷۰، به نقل از ابی مخنف از نصر بن صالح از عبد الرحمن بن ابی عمیر ثقفی.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۶۷  
کثیر بن شهاب حارثی مردی از قبیله کلب را که [عبد الأعلى بن یزید] خوانده می‌شد، در بنی فتیان [مکانی در کوفه] یافت، که سلاحش را بر تن کرده بود و قصد داشت به [مسلم] بن عقیل بپیوندد، [کثیر] او را دستگیر کرده، پیش ابن زیاد برد و ماجرایش را به اطلاع [ابن زیاد] رساند، [مرد کلبی به ابن زیاد] گفت: من می‌خواستم به نیروهای شما بپیوندم! ابن زیاد [با تمسخر] گفت: نه اینکه وعده داده بودی که به من ملحق شوی! [سپس] دستور داد او را زندانی کنند که این کار را کردند. «۱»

## مخفیگاه مسلم کشف می‌شود

(۱) صبح فردا ابن زیاد در مجلس [روزانه] خویش حاضر شد و به مردم اجازه ورود داد، مردم وارد شدند، [از جمله] محمد بن اشعث آمد، [ابن زیاد] تا او را دید گفت: آفرین به کسی که نه خیانت کرده و نه تهمتی دامنش را گرفته است! سپس او را در کنار خویش نشانند.

بلال بن اسید، پسر پیر زنی که [مسلم] بن عقیل را پناه داده بود در سپیده صبح به سراغ عبد الرحمن، پسر محمد بن اشعث رفت و جای [مسلم] بن عقیل را که نزد مادرش بود به او خبر داد.

عبد الرحمن هم به دنبال پدر خویش رفته، در محضر ابن زیاد، جریان را در گوشه به پدر اطلاع داد.

ابن زیاد [به محمد بن اشعث] گفت: [پسرت] به تو چه گفته است؟ محمد گفت: به من خبر داده که [مسلم] بن عقیل در خانه‌ای از خانه‌های [قبیله ما مخفی شده است]. (۲)

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۶۹ و ۳۷۰، به نقل از ابی مخنف از ابو جناب کلبی.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۳، به نقل از ابی مخنف از مجالد بن سعید و ارشاد شیخ مفید ۲ /

۵۷، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۶۸

## ماجرای جنگ محمد بن اشعث با مسلم

(۱) [وقتی محمد بن اشعث مخفیگاه مسلم را به ابن زیاد گفت] ابن زیاد با چوبدستی‌اش به پهلوی [محمد] زد و گفت: بلند شو همین الآن او را پیش من بیاور، بعد [شخصی] را سراغ عمرو بن حرث فرستاد - عمرو جانشین ابن زیاد برای فرماندهی مردم در مسجد

[کوفه] بود- [و دستور داد] شصت یا هفتاد مرد از [قبیله] قیس را با [ابن اشعث] بفرستد- [علت این کار این بود که ابن زیاد] صلاح نمی‌دید از قبیله محمد بن اشعث [قبیله کننده، قبیله‌ای که مسلم در میان آنها مخفی شده بود] کسانی را با [محمد برای دستگیری مسلم] بفرستد، زیرا می‌دانست هیچ قبیله‌ای راضی نمی‌شود- شخصیتی چون [مسلم] بن عقیل را که به آنان پناه آورده دستگیر کرده [تحویل امویان بدهد] «۱»- [عمر و بن حریت هم بنا به دستور ابن زیاد] عمرو بن عبید الله بن عباس سلمی را با شصت یا هفتاد تن از قبیله قیس همراه [محمد بن اشعث برای دستگیری مسلم] فرستاد، [آنها رفتند] تا به خانه‌ای رسیدند که [مسلم] بن عقیل در آنجا مخفی شده بود. وقتی [مسلم] صدای سم اسب‌ها را شنید فهمید که [مأمورین] آمدند، لذا با شمشیر روبرویشان ظاهر شد، آنها داخل خانه بر سرش ریختند، ولی او با ضرب شمشیر آنان را بالاجبار از خانه بیرون کرد، آنها دوباره برگشتند ولی مسلم بار دیگر به همین نحو آنها را به بیرون راند.

در این گیرودار بکیر [بن حمران أحمري شامی] ضربه‌ای به دهان مسلم زد و لب بالایش را برید، و شمشیر را در لب پائینی فرو برد به طوری که دو دندان جلوییش افتاد، [در مقابل] مسلم هم ضربه وحشتناکی بر سرش فرود آورد و ضربه

(۱) شاید علت اینکه ابن زیاد، محمد بن اشعث را مأمور دستگیری مسلم کرد این بود که طوعه ابتدا کنیز اشعث بن قیس پدر محمد بود از این رو افکار عمومی قبیله کننده به محمد این حق را می‌داد که مسلم را از خانه کنیزشان بیرون کند، از اینجا معلوم می‌شود که ابن زیاد به خلق و خوی و آداب و سنن قبائل و عشایر آگاهی داشت و در رسیدن به اغراضش از آنها کمک می‌گرفت.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۶۹

دیگری نیز بر شانه‌اش فرود آورد به طوری که نزدیک بود شمشیر داخل شکمش برود.

[سایر مأمورین] وقتی این صحنه را دیدند از طریق پشت بام بر مسلم اشراف پیدا کرده و شروع کردند به سنگ انداختن به طرف او، آنها آتش را در دسته‌های نی شعله‌ور می‌کردند و از بالای خانه بر سرش می‌ریختند. وقتی مسلم اوضاع را این چنین دید با شمشیر کشیده میان کوچه آمده و با آنها درگیر شد.

در این بین محمد بن اشعث به طرفش آمد و گفت: جوانمرد! تو در امانی، خودت را به کشتن نده، ولی [مسلم] به مبارزه‌اش ادامه داد، در حالی که [اشعاری به این مضمون] می‌خواند! «قسم خوردم در حال آزادی کشته شوم [نه اسارت]، گرچه مرگ در نظرم چیز ناخوش آیندی باشد، هر انسانی روزی به ملاقات شر خواهد رفت، چرا که [زندگی] خوش و گوارا با سوز و تلخی آمیخته است. ترسی که ابتدا عارضم گردیده بود بر طرف شد لکن می‌ترسم به من [وعده] دروغ داده شود و یا فریفته شوم.» «۱» «۲»

### اسارت مسلم با نیرنگ امان

(۱) محمد بن اشعث به مسلم گفت: به تو دروغ گفته نمی‌شود، و با خدعه و فریب با تو رفتار نمی‌گردد، این قوم پسرعموهای تو هستند تو را نمی‌کشند و ضرری به شما نمی‌رسانند.

(۱) تاریخ طبری، ۲ / ۳۷۳ و ۳۷۴، به نقل از ابی مخنف از قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی.

(۲) این شعر از جناب مسلم نیست بلکه سروده شخص دیگری است و جناب مسلم آن را به خاطر برخی از مضامین عالی‌اش پیرامون شجاعت و دلیری در مبارزه خویش به کار گرفته است، و الا سایر مفاهیم نادرستش چون [عارض شدن ترس] مورد نظر حضرت مسلم نبوده است.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۰

[مسلم] از شدت سنگباران، زخم فراوانی برداشته بود و از مبارزه عاجز مانده، به دیوار خانه [طوعه] تکیه داده بود.

محمد بن اشعث نزدیک آمد، گفت: تو در امانی.

[مسلم] فرمود: من در امانم؟ گفت: آری، سایر مأمورین هم گفتند [آری] تو در امانی.

[مسلم] بن عقیل فرمود: اگر امانم نمی‌دادید دستم را در دستتان نمی‌گذاشتم، [از اینجا معلوم می‌شود مسلم به خاطر امان آنها خود را تسلیم کرده بود.] بعد مرکبی آوردند و مسلم را رویش نشانده، و گردش جمع شدند و شمشیرش را از گردنش برگرفتند، گویا مسلم از جان سالم به در بردن ناامید شده بود، چشمانش پر از اشک شده، فرمود: این آغاز خیانت است! محمد بن اشعث گفت: امیدوارم مشکلی برایت رخ ندهد! [مسلم] فرمود: این آرزویی بیش نیست! امان شما کجاست؟ [إنا لله و إنا الیه راجعون] ما از خدائیم و به او باز می‌گردیم! بعد گریه کرد.

عمرو بن عبید الله بن عباس [سلمی، سر کرده مأمورین گسیل شده به سوی مسلم] گفت: کسی که هدفی مثل هدف تو را دارد وقتی به مشکلی مانند مشکلی که تو گرفتارش شدی مبتلا گردد، گریه نمی‌کند! [مسلم] فرمود: و الله برای خودم گریه نمی‌کنم و از کشته شدن خویش غمگین نیستم - گرچه هیچ‌گاه نسبت به تلف شدن جان خود هم بی‌مبالا نیستم - لکن [اکنون به خاطر] خویشاوندانم که به سوی من می‌آیند گریه می‌کنم، برای حسین و خانواده‌اش علیهم السلام می‌گریم. «۱»

(۱) تاریخ طبری، ۳۷۴/۵، ادامه خبر قدامه بن سعید و ارشاد شیخ مفید، ۲/ ۵۸ و ۵۹، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۱

**وصیت مسلم به ابن اشعث**

(۱) بعد رو به محمد بن اشعث کرد و فرمود: بنده خدا!، بخدا، گمان می‌کنم، تو نمی‌توانی برایم امان بگیری، ولی آیا این قدر خیر داری که کسی از اطرافیانت را بفرستی تا نزد حسین [برود]، [چرا که بگمانم او و اهل بیتش امروز یا فردا به سوی شما می‌آیند، و ناراحتی‌ای که در من مشاهده می‌کنی بهمین خاطر است] و از زبان من بگویند که: [مسلم] بن عقیل مرا نزد شما فرستاده، خودش در دست امویان اسیر شده و معلوم نیست تا شب زنده بماند! [و بگویند مسلم] گفت: با اهل بیت برگرد، اهل کوفه شما را فریب ندهند، آنها همان یاران پدرتان هستند که برای رهایی از آنان آرزوی مرگ و کشته شدن می‌کردند! اهل کوفه به من و شما دروغ گفتند! و به قول دروغگو اعتمادی نیست! [محمد] بن اشعث گفت: بخدا این کار را انجام می‌دهم. و به ابن زیاد هم می‌گویم که به شما امان داده بودم. «۱»

### مسلم در مقابل درب قصر

(۲) محمد بن اشعث، [مسلم] بن عقیل را به جلوی در قصر برد، [مسلم] در حال تشنگی به سر می‌برد، «۲» [عده‌ای از] مردم جلوی قصر نشسته و منتظر بودند تا اجازه داخل شدن به قصر به آنها داده شود. از جمله آنها عماره بن عقبه بن ابی معیط و عمرو بن حرث و مسلم بن عمرو و کثیر بن شهاب، بودند. «۳» کوزه آب سردی در کنار در [قصر] نصب شده بود، [مسلم] بن عقیل فرمود: از این آب به من بدهید. مسلم بن عمرو [باهلی] گفت: می‌بینی چقدر خنک است! نه، بخدا هرگز

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۴، ادامه خبر قدامه بن سعید و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۵۹ و ۶۰.

(۲) به خاطر ضربتی که به دهانش خورده بود و لب و دهانش مجروح شد و خون زیادی از او رفته بود لذا تشنگی جانگاهی بر او عارض گردیده بود.

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۵، به نقل از ابی مخنف از جعفر بن حدیفه طایی، و ارشاد شیخ



مفید، ۲ / ۶۰، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۲

قطره‌ای از آن را نخواهی چشید، تا اینکه در آتش جهنم از حمیم «۱» بچشی.

[مسلم] بن عقیل فرمود: وای بر تو، تو کیستی؟

گفت: من همانم که حقیقت را وقتی تو انکارش کرده بودی شناختم [من آنم که] به امامم وقتی تو فریبش داده بودی اخلاص ورزیده‌ام و زمانی که تو از [دستوراتش] سرپیچی کرده و با او مخالفت ورزیده بودی من [او امرش] را شنیده، از او اطاعت کرده‌ام! من مسلم بن عمرو باهلی هستم! [مسلم] بن عقیل فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، چقدر جفاکار و دهان دریده‌ای، چه سنگ دل و درشت‌خویی! تو - ای پسر باهله به نوشیدن حمیم و ماندن همیشگی در آتش جهنم از من سزاوارتری. بعد به دیوار تکیه داد.

[در این هنگام] عمرو بن حرث [مخزومی] غلامش را که سلیمان خوانده می‌شد فرستاد «۲» و کوزه‌ای آب که رویش دستمالی قرار داشت و کاسه‌ای همراهش بود برای مسلم آورد. آب را در کاسه ریخت و به [مسلم] داد، ولی [مسلم] هر بار که می‌خواست آب را بنوشد کاسه پر از خون می‌شد «۳» [این مسأله دو بار تکرار شد] بار سوم که کاسه را از آب پر کرد و خواست آن را بنوشد، دندانهای ثناییش در آن افتاد، لذا فرمود: الحمد لله! اگر این آب جزو روزی و قسمت من بود می‌توانستم آن را بنوشم. [گویا روزی من نیست].

[به هر حال محمد بن اشعث برای ورود به قصر] اجازه ورود خواست و اجازه دخول داده شد، و مسلم بر ابن زیاد وارد شد، ولی بر او سلام نکرد.

نگهبانی به [مسلم] گفت: آیا بر امیر سلام نمی‌گویی؟!

(۱) حمیم آب داغ تهیه شده از عرق چرک است که به اهل جهنم می‌نوشانند.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۶، به نقل از ابی مخنف از قدامه بن سعید.

(۳) و این بدین خاطر بود که لب و دندان و دهان مسلم از ضرب شمشیر مأمورین ابن زیاد مجروح شده بود و خونریزی می کرد. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۳ [مسلم] فرمود: اگر قصد دارد مرا بکشد دیگر سلامم سود نخواهد داشت. و اگر تصمیم به قتل ندارد، قسم به جانم [بعدها] سلام من بر او بسیار خواهد شد. ابن زیاد به [مسلم] گفت: به جانم قسم تو را می کشم! ... [مسلم] فرمود: این گونه؟! [ابن زیاد] گفت: آری. [مسلم] فرمود: پس اجازه بده وصیتم را به بعضی از بستگانم بگویم! «۱»

### وصیت مسلم به عمر بن سعد

(۱) [جناب مسلم] نگاهی به هم نشینان عبید الله کرد، عمر بن سعد را در میانشان دید، فرمود: ای عمر! بین من و شما نسبت خویشاوندی است. «۲» از تو درخواستی دارم، می خواهم برآورده کنی، خواسته ام چیز سری است، ولی [عمر بن سعد] با اظهار بی توجهی به مسلم، به وی اجازه نمی داد خواسته هایش را بگوید تا اینکه عبید الله به [عمر بن سعد] گفت: به خواسته پسر عمویت بی توجهی نکن، از این رو [عمر بن سعد] به اتفاق مسلم [برخواست و در مکانی در تیررس دید ابن زیاد نشستند. [مسلم به عمر بن سعد] گفت: من در کوفه دینی دارم، وقتی وارد کوفه شده بودم هفتصد درهم وام گرفته ام، آن دین را از طرف من ادا کن، [بعد از کشته شدنم] بدن مرا با تقاضا از ابن زیاد بگیر و دفن کن، کسی را به سوی حسین علیه السلام بفرست تا او را [از مسیر کوفه] بازگرداند، زیرا من به او نامه نوشته ام و به وی خبر داده ام که مردم [کوفه] با او هستند، از این رو یقین دارم به کوفه می آید. «۳»

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۳۷۶، به نقل از ابی مخنف از سعید بن مدرک بن عماره و ارشاد

شیخ مفید، ۲ / ۶۱، با کمی تغییر.  
 (۲) بین مسلم و ابن سعد خویشاوندی قرشی بود یعنی مسلم از طرف بنی هاشم با بنی زهره، عشیره ابن سعد ارتباط داشت.  
 (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۶ و ۳۷۷، ادامه خبر سعید بن مدرک و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۶۱، با کمی تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۴

### مسلم در مقابل ابن زیاد

(۱) [وقتی سخن مسلم با عمر بن سعد تمام شد] ابن زیاد به [مسلم] گفت، پسر عقیل بگو بینم، آیا آمدی تا بین مردمی که گردهم آمده و وحدت کلمه داشتند جدایی بیفکنی و وحدت کلمه شان را از بین ببری و بعضی از آنان را بر بعضی دیگر بشورانی! [مسلم] گفت: نه [به این منظور] نیامده‌ام، بلکه اهالی این شهر گمان می کردند، پدرت، بزرگان شان را کشته و خونشان را ریخته است و در میانشان چون کسری و قیصر عمل نموده است، از این رو [از ما دعوت کرده‌اند] و ما نزدشان آمده‌ایم تا در میانشان بر اساس عدل فرمان برانیم و [آنان را] به پیروی از دستورات کتاب [خدا] بخوانیم. [ابن زیاد] گفت: ای فاسق! تو را با [کتاب خدا] چه کار؟ مگر نه این است که آن روزی که ما به [کتاب خدا] عمل می کرده‌ایم تو در مدینه شراب می خوردی! [مسلم] گفت: من شراب می خوردم؟! به خدا قسم، خدا می داند که دروغ می گویی و بدون علم و آگاهی حرف می زنی، من آن گونه که تو گفתי نیستم بلکه کسی که خون مسلمانان را خورده نفسی را که خدا کشتنش را حرام کرده به قتل می رساند، و مردم را بی آنکه کسی را کشته باشند می کشد، و خون دارای حرمت را می ریزد، و از روی غضب و دشمنی و سوء ظن [مسلمانان را] به قتل می رساند، و در عین حال [چنان سرگرم] لهو و لعب می شود که گویی هیچ عملی را مرتکب نشده است، برای شراب خواری شایسته تر و سزاوارتر از من

است.

[ابن زیاد به مسلم] گفت: ای فاسق! نفست تو را واداشت تا آرزوی چیزی را [خلافتی را] بکنی که خدا تو را شایسته آن ندیده و بین تو و آن حایل گردیده است. [مسلم] گفت: پس چه کسی شایسته آن است؟ ای پسر زیاد؟ [ابن زیاد] گفت: امیر المؤمنین یزید. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۵  
 آنگاه [مسلم] گفت: ما در همه حال [چه خلافت بدست ما باشد و چه بدست شما] خدا را سپاسگزاریم، و به حکم خدا بین ما و شما دل خوش کرده‌ایم. [ابن زیاد] گفت: مثل اینکه گمان می‌کنی برای شما از آن نصیبی وجود دارد. [مسلم] گفت: بخدا قسم، گمان نیست بلکه یقین دارم! [سخن که به اینجا رسید ابن زیاد] گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به گونه‌ای که احدی در [تاریخ] اسلام بدان گونه کشته نشده باشد به قتل نرسانم. [مسلم] گفت: دیگر لزومی ندارد شما سخن از بدی کشتن و زشتی مثله کردن و بدی رفتار و ترس غلبه‌ات بگویی چرا که در میان مردم کسی برای این کارها شایسته‌تر از شما نیست.

[وقتی مسلم این جملات را گفت] پسر سمیه «۱» [ابن زیاد برآشفت] و شروع کرد به فحش دادن و ناسزا گفتن به مسلم و حسین علیه السلام و علی علیه السلام و [پدر مسلم] عقیل. «۲»

### شهادت مسلم

(۱) سپس [ابن زیاد] گفت: [مسلم را] بالای قصر ببرید و گردنش را قطع کنید، و جسدش را به دنبال سرش به پائین بیندازید. [در این بین مسلم به محمد بن اشعث] گفت: پسر اشعث، بخدا قسم اگر تو به من امان

نمی‌دادی من تسلیم نمی‌شدم؛ اکنون که عهد و امانت شکسته شد برخیز [به

(۱) سمیه نام مادر زیاد پدر عبید الله بود که جزو زنان بدکاره و روسپی‌گر دوران جاهلیت به حساب می‌آمد و زیاد مولود نامشروعی بود که در اثر ارتباط نامشروع سمیه با ابو سفیان و چند تن دیگر دنیا آمده بود از این رو به خاطر نامعلوم بودن پدر زیاد، وی را به نام مادرش می‌خواندند و زیاد بن سمیه می‌گفتند و از همین رو به عبید الله بن زیاد هم ابن سمیه پسر سمیه می‌گفتند، البته پس از مدتی معاویه زیاد را فرزند پدرش ابو سفیان دانسته و او را برادر خویش خواند و با این عمل یکی از زشت‌ترین منکرات دینی و عرفی را مرتکب شد.

(۲) تاریخ طبری، ۳۷۷/۵، ادامه خبر سعید بن مدرک و ارشاد شیخ مفید، ۶۲/۲ و ۶۳، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۶  
روی عبید الله [شمشیر بکش! محمد بن اشعث جلو آمد ... و ماجرای دستگیری [مسلم] بن عقیل و ضربه بکیر بن حمران به وی [و ضربه سنگین مسلم بر بکیر] را برای ابن زیاد تعریف کرد، و مسأله خود و امانش به مسلم را به اطلاع وی رساند. ولی عبید الله گفت: تو را با امان دادن چه کار! گویا [خیال کردی] ما تو را فرستادیم تا به او امان بدهی! [خیر] ما تو را فرستادیم تا او را نزد ما بیاوری، [محمد وقتی عکس العمل عبید الله را دید] سکوت کرد.

آنگاه ابن زیاد گفت: آن کسی که [مسلم] بن عقیل با شمشیر بر سر و شانه‌اش زد کجاست؟ [مأمورین بکیر] را خواستند، [و بکیر حاضر شد آنگاه] ابن زیاد [به وی] گفت: برو بالای قصر و خودت گردن [مسلم] را قطع کن.  
(۱) [بکیر] مسلم را بالای قصر برد در حالی که مسلم تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و بر ملائکه خدا و رسولش درود می‌فرستاد و می‌گفت: بار الها! بین ما و این قومی که ما

را فریب داده، به ما دروغ گفته‌اند و ما را خوار و زبون کرده‌اند حکم کن. [بکیر أحمري] مسلم را مشرف محل قصابهای امروز «۱» برد و گردنش را قطع کرد و سر و جسدش را [از پشت بام قصر به زمین] انداخت. «۲» وقتی بکیر بن حمران أحمري از [بام قصر] پائین آمد ابن زیاد به وی گفت: آیا او را کشتی؟ [بکیر] گفت: بلی. [ابن زیاد] گفت: وقتی او را بالای [دار الاماره] می‌بردی چه می‌گفت؟ [بکیر] گفت: تسبیح می‌گفت و استغفار می‌کرد وقتی نزدیکش شدم تا او را به قتل برسانم، گفت: بار الها! بین ما و این قومی که به ما دروغ گفته، ما را فریب داده‌اند

(۱) مراد از امروز عهد راوی [أبی مخنف] می‌باشد که اوائل قرن دوم هجری به حساب می‌آید. البته شیخ مفید بجای محله قصابها، محله کفّاش‌ها نقل کرده است، رک: ارشاد، ۲ / ۳۶

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۸، ادامه خبر سعید بن مدرک، ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۶۳، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۷۷ و ما را تنها گذارده به قتل رسانده‌اند، حکم فرما، من [بکیر] به او گفتم: نزد من بیا و بعد ضربه‌ای به او زدم که تأثیر نگذاشت، سپس ضربه دوم را فرود آوردم و او را به قتل رساندم. «۱» [در این بین] عمر [ابن سعد] به ابن زیاد گفت: آیا می‌دانی [مسلم] چه چیزی به من گفت؟ او چنین و چنان گفت [و وصیت‌های سرّی مسلم را یکی پس از دیگری فاش کرد].

ابن زیاد گفت: فرد امین خیانت نمی‌کند ولی گاهی به خائن امانتی سپرده می‌شود! «۲» [آنگاه ابن زیاد در پاسخ به درخواستهای مسلم در وصایایش به عمر بن سعد گفت] اما [از اینکه گفتمی مسلم از تو خواست دینش را ادا کنی] مالت مال شماسست هر کار دوست داری با آن بکن ما مانع تو نمی‌شویم.

و اما [در مورد رساندن خبر مسلم به] حسین علیه السلام، اگر او کاری با ما نداشته باشد ما با او کاری نخواهیم داشت ولی اگر متعرض ما بشود ما از او دست نگه نمی‌داریم. و اما [در مورد دفن کردن] جسدش، ما پس از اینکه او را به قتل رساندیم برایمان فرقی نمی‌کند که با جسدش چه شود [می‌توانید او را دفن کنید]. «۳»

### قتل هانی بن عروه

(۱) پس از کشته شدن مسلم بن عقیل، ابن زیاد به وعده‌ای که به محمد بن اشعث داده بود وفا نکرد، قرار بود ابن زیاد برای رفع خطر دشمنی قبیله هانی [نسبت به

(۱) تاریخ طبری، ۳۷۸ / ۵، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از عون بن ابی جحیفه.  
(۲) گویا وقتی ابن سعد دید ابن زیاد از بکیر بن حمران پرسید مسلم در حین قتل چه می‌گفته است، مبادرت به افشاء وصایای سری مسلم نمود تا بدین وسیله چابلوسی کرده خود را به ابن زیاد نزدیک کند، ولی ابن زیاد متوجه چابلوسی‌اش شد و با خائن شمردنش به وی تو دهنی زد.

(۳) تاریخ طبری، ۳۷۷ / ۵، به نقل از ابی مخنف از سعید بن مدرک بن عماره و ارشاد شیخ مفید ۲ / ۶۱، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۷۸  
محمد]، هانی را به محمد بیخشد، چرا که محمد بن اشعث، هانی را نزد ابن زیاد برده بود، [و قوم هانی به همین علت کینه محمد را به دل گرفته بودند].  
[ولی] ابن زیاد در مورد هانی بن عروه دستور صادر کرد و گفت: وی [هانی] را به بازار ببرید و گردنش را قطع کنید! لذا هانی را در حالی که دستهایش از پشت بسته شده بود بیرون بردند، به بازار گوسفندفروشان رسیدند، [در این حین] هانی فریاد کشید: آی مدحج! مگر قبیله‌ام مدحج نیست؟! آی قبیله مدحج کجا هستند تا از من حمایت کنند؟!]

وقتی دید کسی به دادش نمی‌رسد، دستش را کشید و از ریسمان در آورد، می‌گفت! [آخر یک] عصا و چاقو یا سنگ و استخوانی نیست که آدم از خودش دفاع کند؟! [ناگهان] مأمورین به او حمله‌ور شده و او را محکم بستند، بعد گفتند گردنت را جلو بیاور! هانی گفت: من در سردادن، بخشش و سخاوت ندارم. من برای این که جانم را بگیرم به شما کمک نمی‌کنم! [در این اثنا] غلام ترک عبید الله بن زیاد به نام رشید «۱» پیش قدم شده، با شمشیرش به گردن هانی زد، ولی ضربه شمشیرش کاری نبود. هانی فرمود: بازگشت به سوی خداست! خدایا به سوی رحمت و رضوانت باز می‌گردم. سپس ضربه دیگری به گردن هانی زد که او را از پای در آورد. [رحمت خدا و رضوانش بر او باد، [بعد از قتلش] سرش را نزد ابن زیاد بردند.] «۲» «۳»

(۱) [مدتی بعد] عبد الرحمن بن الحصین مرادی دید رشید نزد عبید الله بن زیاد مانده است، مردم گفتند این قاتل هانی بن عروه است، لذا ابن حصین به او حمله کرد و با ضربه نیزه او را کشت.

(۲) تاریخ طبری، ۵/ ۳۷۸ و ۳۷۹، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از عون بن ابی جحیفه و ارشاد شیخ مفید ۲۰/ ۶۴، با کمی تغییر.

(۳) ابی مخنف به نقل از ابو جناب کلبی از عدی بن حرمله اسدی از عبد الله بن سلیم و مدری بن مشعل ادامه پاورقی از صفحه قبل می‌گوید بکیر بن ثعبه اسدی گفت: از کوفه خارج نشده بودم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند، دیدم با ایشان آن دو را در بازار به زمین می‌کشیدند، تاریخ طبری، ۵/ ۳۹۷.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۷۹

**شهادت عبد الأعلی کلبی و عماره بن صلخب**



(۱) بعد از قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، عبید الله بن زیاد، عبد الاعلی کلبی را که به دست کثیر بن شهاب در محله بنی فتیان دستگیر شده بود، طلبید، او را آوردند. گفت: جریان [دستگیری‌ات] را برای ما بگو. [عبد الاعلی] گفت: خدا سلامت بدارد! از خانه بیرون آمده بودم تا بینم مردم چه می‌کنند! که کثیر بن شهاب مرا دستگیر کرد. عبید الله گفت: به چنین و چنان باید قسم بخوری که برای امر دیگری از خانه بیرون نیامده‌ای! عبد الاعلی از قسم خوردن خودداری کرد. [و عبید الله یقین کرد که او می‌خواست به یاری مسلم برود لذا] گفت: او را به گورستان سبیع ببرید و گردنش را قطع کنید! [به دنبال این دستور] مأمورین، عبد الاعلی را بردند و گردنش را قطع کردند. آنگاه عماره بن صلحب ازدی را بیرون آوردند- وی از کسانی بود که می‌خواست به یاری مسلم برخیزد ولی دستگیر شد- او را نزد عبید الله آوردند، گفت: از کدام قبیله‌ای؟ [عماره] گفت: از ازد، [آنگاه عبید الله بدون اینکه به سؤالش ادامه دهد] گفت: او را نزد قوشم ببرید و گردنش را در میانشان قطع کنید. «۱»

### دستگیری مختار

(۲) وقتی آفتاب بالا آمد [و روز شد] درب [قصر] عبید الله بن زیاد باز شد، و به مردم اجازه ورود داده شد، مختار هم در میان واردین داخل [قصر] شد، عبید الله او را

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۷۹، ادامه خبر عون بن ابی جحیفه. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۸۰ صدا زد، گفت: آیا تو میان جمعیت می‌آمده‌ای، تا [مسلم] بن عقیل را یاری کنی؟ گفت: [نه] من این کار را نکرده‌ام، من زیر پرچم عمرو بن حریث قرار گرفته بودم، و با او همکاری می‌کردم تا اینکه صبح شد.

[در این هنگام] عمرو بن حرث گفت: امیر، خدا سلامتت بدارد، راست می گوید. [با این حال ابن زیاد] چوبدستی اش را بلند کرد و به صورت مختار کوفت، و ضربه محکمی هم به چشمش زد بطوری که پلک چشمش شکافته شد. گفت: وای بر تو، و الله اگر شهادت عمرو نبود گردنت را قطع می کردم، او را به زندان ببرید، [مأمورین] او را به زندان بردند و تا قتل [امام] حسین علیه السلام در زندان بود. «۱»

### فرستادن سرها برای یزید

(۱) عبید الله بن زیاد سر [مسلم و هانی] را بوسیله هانی بن ابی حیه و داعی کلبی همدانی و زبیر بن أرواح تمیمی برای یزید بن معاویه فرستاد و به کاتبش عمرو بن نافع دستور داد ماجرای مسلم و هانی را برای یزید بن معاویه بنویسد. کاتب نامه عریض و طویلی نوشت، وقتی عبید الله بن زیاد آن را دید نپسندید، گفت: این زیاده گویی و توضیح بیجا چه لزومی دارد؟ بنویس «حمد خدای را که حق امیر المؤمنین را برایش گرفته، و مزاحمت دشمنش را رفع نموده است، به اطلاع امیر المؤمنین - اکرمه الله - می رسانم که مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه مرادی پناه برده بود، و من برای هر دو جاسوسانی قرار دادم، و اشخاصی را برای فریب آنها فرستادم، و [بالاخره] آن دو را فریغتم و از خانه بیرون آوردم، و به حول و قوه الهی بر آنها مسلط گردیده و گردنشان را زده ام.

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۵۷۰، به نقل از ابی مخنف از نصر بن صالح از عبد الرحمن بن ابی عمیر

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۸۱  
 حال سرهای آن دو را به وسیله هانی بن ابی حیه همدانی و زبیر بن اروح تمیمی برایتان فرستاده ام، [هانی بن ابی حیه و زبیر بن اروح] از شنوایان و مطیعان و ارادتمندان ما هستند.

امیر المؤمنین می تواند هر چه خواست از آن دو بپرسد، چرا که آن دو عالم و صادق و فهیم و پرهیزکارند، و (۱) یزید [در پاسخ نامه ابن زیاد] نوشت: «هم چنانکه گمان می کردم طبق میل ما عمل کرده! و دوراندیشانه و هوشیارانه برخورد نموده‌ای و با شجاعت و دلیری و بدون هراس بر آنان چیره گردیده‌ای، با این عمل نظر و دید مثبتم را در مورد خودت تثبیت و تصدیق کرده‌ای. فرستاده‌هایت را خواسته، و با آنان پرس و جو و گفتگوی محرمانه داشته‌ام، همان طور که ذکر کردی آن دو را اهل نظر و فضل یافتم، لذا شما را به آن دو سفارش می کنم. به من خبر رسید حسین بن علی به طرف عراق می آید، دیدبانیها و نگهبانیها را مستقر کن مواظب موارد مظنون باش و متهمین را دستگیر کن، [لکن] تا کسی با تو از در جنگ در نیامده او را نکش، و هر اتفاقی که رخ داده، به من گزارش کن، و السلام علیک و رحمۃ الله». (۱) مسلم بن عقیل روز سه شنبه هشتم ذی الحجّه سال ۶۰ در کوفه قیام کرد، و [درست در همین روز] یعنی سه شنبه [هشتم ذی الحجّه] یوم الترویئه، امام حسین [علیه السلام از مکه] خارج شد. (۲) عبد الله بن زبیر اسدی در مورد قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مرادی

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۰، به نقل از ابی مخنف از ابی جناب یحیی بن ابی حیه کلبی و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۶۵ و ۶۶، با کمی تغییر.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۱، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از عون بن ابی جحیفه. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۸۲ [اشعاری بدین معنا] گفته است، [که برخی گفته‌اند فرزددق آنها را سروده است.] (۱) ای نفس اگر نمی دانی مرگ یعنی چه به [جسد] هانی و [مسلم] بن عقیل در بازار بنگر - به [هانی] قهرمانی که شمشیر صورتش را خورد کرده و [یا به مسلم] کسی که جنازه‌اش از

بالای قصر [به زمین] انداخته شده نگاه کن. - فرمان امیر آن دو را بدین روز در آورده که [چنین] نقل مجالس شده‌اند. - جسدی را خواهی دید که مرگ رنگش را دگرگون کرده است و فوران خورش به هر راهی رفته است. [مقصود جسد هانی است.] - [مسلم] آن جوانی که از یک دخترک جوان شرمگین هم شرمگین تر به نظر می‌رسید از شمشیر دو دم تیز هم برآتر بود. - چطور اسماء [بن خارجه فزازی] داماد هانی [بر اسب‌های فاخر سوار می‌شود در حالی که عشیره مذحج از او [می‌خواهند] خون [هانی] را بطلبند. - بنی مراد از کوچک و بزرگ با گردنهای افراشته گرداگرد اسماء را گرفته [دورش طواف می‌کنند تا که شاید انتقام خون‌هایی را بگیرند] - [در چنین حالی] اگر شما انتقام خون برادرتان [هانی بن عروه] را نگیرید مثل شما مثل آن زنان روسپی [خودفروش] خواهد بود که به بهای اندکی، راضی [به خودفروشی] شده‌اند. «۱»

(۱) تاریخ طبری، ۳۷۹/۵ و ۳۸۰، به نقل از ابی مخنف از صقعب بن زهیر از عون بن ابی جحیفه و ارشاد شیخ مفید، ۲/ ۶۴ و ۶۵، با کمی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۸۳  
بسم الله الرحمن الرحيم

## فصل (۴) خروج امام حسین علیه السلام از مکه

### اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۸۵  
(۱) روز یکشنبه بیست و نهم رجب سال شصت هجری حسین [علیه السلام] از مدینه به سوی مکه خارج گردیده و شب جمعه چهارم شعبان وارد مکه شد. و [ماه‌های] شعبان و رمضان و ذی القعدة را در مکه اقامت نمود، سپس روز سه شنبه هشتم ذی الحجة یوم

الترویة [همان روزی که مسلم بن عقیل [در کوفه] قیام کرد] از مکه خارج شد. «۱» وقتی در مکه مستقر گردید، اهالی مکه از او استقبال نموده نزدش رفت و آمد می کردند [علاوه بر اهالی مکه] سایر کسانی که در مکه بودند مثل حجّاج و مردم سرزمین های دور خدمتش می آمدند. «۲»

### برخوردهای مختلف با مسأله خروج امام علیه السلام از مکه

#### ۱- موضع عبد الله بن زبیر

(۲) از جمله کسانی که نزد حسین [علیه السلام] می آمدند [عبد الله] بن زبیر بود. که گاه دو روز متوالی و گاه هر دو روز یک بار نزد حسین [علیه السلام] می آمد، وی فهمیده بود تا زمانی که حسین [علیه السلام] در این شهر [مکه] باشد مردم حجاز از او [عبد الله بن زبیر] پیروی نکرده و هرگز با او بیعت نخواهند کرد. چرا که حسین [علیه السلام] در دیدگانشان بزرگوارتر و فرمانش در میانشان نافذتر از فرمان اوست. «۳» [لذا خود را به آن حضرت

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۱، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از عون بن ابی جحیفه و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۶۶، با کمی تغییر.  
(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۵۱، به نقل از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان.

(۳) مصدر پیشین، همانجا.  
نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۸۶  
نزدیک می کرد و می خواست امام علیه السلام را از مکه دور کند. [روزی] به حسین [علیه السلام] گفت: نمی دانم چرا ما این قوم [بنی امیه] را رها کرده و از پرخاش به سوی آنان دست کشیده ایم، در حالی که ما فرزندان مهاجرین و والیان امر خلافت هستیم نه

آنها! به من خبر بده چه می خواهی بکنی؟  
 [حسین علیه السلام] فرمود: و الله پیش خود گفتم به کوفه بروم، شیعیانم در کوفه همراه  
 اشراف کوفی برایم نامه نوشته اند، از خدا طلب خیر می کنم.  
 [عبد الله] بن زبیر گفت: اگر من در کوفه پیروانی مثل پیروان شما داشتم از آنجا صرف  
 نظر نمی کردم! سپس ترسید که امام علیه السلام او را متهم کند [که می خواهد آن  
 حضرت از مکه دور نموده و آنگاه برای خود در مکه مقام و قدرتی به هم بزند]، لذا  
 گفت: البته اگر در حجاز هم اقامت کنی و نقشه ات را اینجا عملی نمایی با تو مخالفت  
 نخواهد شد ان شاء الله، سپس از نزد امام خارج شد.  
 [وقتی که عبد الله بن زبیر رفت] حسین [علیه السلام] فرمود: برای این مرد چیزی از دنیا  
 محبوب تر از خروج من از حجاز به عراق نیست. او [خوب] فهمیده که با وجود من برایش  
 از قدرت چیزی باقی نخواهد ماند، مردم او و مرا یکسان نمی شمارند، لذا دوست دارد  
 من از مکه بیرون بروم تا اینجا برایش خالی شود. «۱»

## ۲- نظر عبد الله بن عباس

(۱) وقتی [امام علیه السلام] تصمیم گرفت راه کوفه را در پیش بگیرد، عبد الله بن عباس  
 خدمتش رسید و گفت: ای پسر عمو، مردم شایعه کردند شما به سوی عراق می روی،  
 برایم روشن کن می خواهی چه بکنی؟  
 [حضرت] فرمود: تصمیم دارم ان شاء الله تعالی در یکی از این دو روز [امروز یا فردا] به  
 کوفه بروم.

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۳۸۳، به نقل از ابی مخنف از حارث بن کعب والبی از عقبه بن  
 سمعان.

ابن عباس گفت: پناه می‌برم به خدا از این کار! خدا به شما رحم کند بفرماید آیا به طرف قومی می‌روید که امیرشان را کشته‌اند و شهرهایشان را در اختیار خویش گرفته‌اند و دشمنانشان را از شهرشان بیرون کرده‌اند؟ اگر این کارها را انجام داده‌اند [این مقدمات را فراهم کرده‌اند] نزدشان برو، ولی اگر فرماندارشان هنوز به صورت ماهرانه بر آنان فرمانروایی می‌کند و عمال او در شهرها مالیات می‌ستانند، در این حال از شما دعوت به عمل آورده‌اند [در حقیقت] شما را به جنگ و کشت و کشتار دعوت کرده‌اند. من می‌ترسم آنان شما را فریب داده، به شما دروغ بگویند و با شما مخالفت ورزیده، تنهایتان بگذارند، و [ابتدا] از شما یاری طلبیده ولی [در نهایت] بدترین دشمنان شما گردند.

[امام] حسین [علیه السلام] فرمود: از خدا طلب خیر می‌کنم و امور را زیر نظر می‌گیرم. «۱» غروب یا فردای [آن روز] عبد الله بن عباس [بار دیگر نزد حسین علیه السلام] آمد و گفت: پسر عمو! می‌خواهم صبر کنم اما نمی‌توانم، می‌ترسم این سفر به هلاکت و نابودی شما منتهی شود! عراقیان قومی پیمان‌شکن و خیانت‌پیشه‌اند، به آنها نزدیک مشو. در همین شهر [مکه] بمان شما سید [و آقای] اهالی حجاز هستی، اگر مردم عراق شما را می‌خواهند - کما این که این طور خیال می‌کنند - برایشان بنویس که [اگر راست می‌گویند] دشمنشان [عمال بنی امیه] را بیرون کنند، آنگاه شما نزدشان برو. اگر این [پیشنهاد] را نمی‌پذیری و حتماً می‌خواهی از [مکه] خارج شوی لااقل به یمن برو، چرا که یمن سرزمین پهناوری است و در آنجا قلعه‌ها و قبایل بزرگی وجود دارد. دعوت‌کنندگان را بفرست [تا مردم آن سامان را به شما بخوانند]، امیدوارم

(۱) مصدر پیشین، همانجا.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۸۸ آنچه که شما در صدد آن هستید با صلح و سلامت و عافیت به دستتان برسد.

[امام] حسین علیه السلام [در پاسخ به او فرمود]: پسر عمو، و الله می دانم که شما خیر خواه من هستی و نسبت به من مهربانی، لیکن من تصمیم و عزم خود را بر این قرار دادم که به کوفه بروم! ابن عباس گفت: حال که می خواهی بروی پس با زنان و بچه هایت برو، و الله من می ترسم کشته شوی. (۱)

### ۳- دیدگاه عمر بن عبد الرحمن مخزومی

(۱) عمر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومی می گوید: وقتی حسین [علیه السلام] آماده حرکت به سوی عراق شد نزدش آمده به خدمتش رسیدم، [ابتدا] حمد و ثنای الهی را گفته سپس گفتم: نزد شما آمدم تا چیزی را از روی خیر خواهی به شما متذکر شوم. اگر پند مرا می پذیرید بگویم و گرنه از سخن خودداری کنم. [حسین علیه السلام] فرمود: بگو، قسم بخدا من تو را در امور و کارهایت کج فکر و بدخواه نمی بینم.

[عمر بن عبد الرحمن] گفت: به من خبر رسید که شما می خواهی به عراق بروی. من برای شما از راهی که برگزیدی نگرانم، شما به شهری می روید که عمال و فرمانداران یزید در آن هستند بیت المال در دست آنان می باشد، و مردم آنجا، بندگان کوچک همین درهم و دینارند، می ترسم کسی با شما بجنگد که به شما وعده نصرت داده است و شما در نزد او محبوب تر از کسی هستید که در رکاب او قرار گرفته و با شما می جنگد. [امام علیه السلام] فرمود: پسر عمو خدا به شما جزای خیر بدهد، بخدا قسم، می دانم شما از روی خیر خواهی سخن می گویی و عاقلانه صحبت می کنی، هرگاه قضای

(۱) مصدر پیشین، همانجا، و تذکره الخواص، ۲۳۹، با کمی حذف و تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۸۹ الهی به امری تعلق بگیرد [آن امر] محقق خواهد شد.



چه مطابق نظرت عمل بکنم و چه نکنم، شما نزد من مشاوری پسندیده و خیر خواهی مخلص هستی. (۱)

#### ۴- حرف آخر عبد الله بن زبیر و پاسخ امام علیه السلام

(۱) عبد الله بن سلیم [أسدی] و مذری بن مشمعل [أسدی] می گویند: ما برای حج، یوم الترویة [هشتم ذی الحجّه] وارد مکه شده بودیم در همین حین هنگام بالا آمدن خورشید به یکباره با حسین [علیه السلام] و عبد الله بن زبیر مواجه گردیدیم که بین حجر الاسود و درب [خانه خدا] ایستاده بودند، خود را به آن دو نزدیک کردیم، شنیدیم ابن زبیر به حسین [علیه السلام] می گفت: اگر می خواهی اینجا بمانی بمان و ریاست [تولیت] این امر [منظور قیام برای دستیابی به حاکمیت است] را به دست بگیر ما هم از تو حمایت کرده یاریات می کنیم و خیر خواهان بوده با شما بیعت خواهیم کرد. حسین [علیه السلام] فرمود: پدرم برایم فرموده: که گوسفندی حرمت حرم [مکه] را خواهد شکست! لذا نمی خواهم آن گوسفند نر من باشم! (۲) [عبد الله] بن زبیر [به حسین بن علی علیه السلام] گفت: ای پسر فاطمه نزدیکم بیا؛ حسین [علیه السلام] گوشش را نزدیک آورد و ابن زبیر در گوشی با او سخن گفت، ولی حسین [علیه السلام] رو به ما کرد و فرمود: می دانید ابن زبیر چه می گوید؟ گفتیم: خدا ما را فدایت کند، نمی دانیم! فرمود: می گوید در این [مسجد الحرام] بمان مردم گردت جمع خواهند شد. بعد حسین [علیه السلام] فرمود: و الله اگر یک وجب، خارج حرم [مکه] کشته شوم برایم

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۲، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۴، به نقل از ابی مخنف أبو جناب یحیی بن ابی حیه از عدی بن

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۰  
خوشر است تا اینکه یک وجب، داخل حرم کشته شوم! قسم به خدا اگر در سوراخ  
حشره‌ای از این حشرات باشم مرا بیرون خواهند کشید تا به خواسته‌ای که از من دارند  
برسند [یعنی از من بیعت بگیرند در غیر این صورت مرا به قتل می‌رسانند] و الله به حق  
تجاوز خواهند کرد همان گونه که یهود در روز شنبه از حق خود تجاوز کردند. «۱»

## ۵- موضع عمرو بن سعید اشدق والی مدینه و عبد الله بن جعفر همسر حضرت زینب علیها السلام

(۱) وقتی حسین [علیه السلام] از مکه خارج شد فرستادگان عمرو بن سعید بن عاص  
[والی مدینه] به سرکردگی یحیی بن سعید [برادر عمرو بن سعید] جلوی او را گرفتند و  
گفتند: برگرد! کجا می‌روی! ولی حسین [علیه السلام] در برابرشان ایستاد. هر دو گروه با  
تازیانه یکدیگر را دور می‌رانند ولی حسین [علیه السلام] به راه خود ادامه داد.  
صدا زدند: یا حسین! آیا از خدا نمی‌هراسی! از جماعت مسلمین خارج شده بین این امت  
تفرقه می‌افکنی! حسین [علیه السلام] در پاسخشان این کلام خدای عز و جل را تلاوت  
نموده و بر خود تطبیق کرد:  
«عمل من برای من و عمل شما برای شماست، شما از آنچه می‌کنم بری و برکنارید و من  
از آنچه شما می‌کنید بری و برکنارم.» «۲» «۳» علی بن حسین بن علی [علیه السلام]  
می‌فرماید: وقتی از مکه بیرون آمده بودیم عبد الله بن جعفر بن ابی طالب «۴» به وسیله دو  
پسرش عون و محمد به حسین بن علی [علیه السلام] نوشت:

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۵  
(۲) لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ، یونس / ۴۱.  
(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۳۸۵، به نقل از ابی مخنف از حارث بن کعب والبی از عقبه بن

سمعان و ارشاد، ۲ / ۶۸، با کمی تغییر.

(۴) عبد الله بن جعفر پسر عموی امام حسین علیه السلام و شوهر حضرت زینب علیها السلام بوده است.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۱

«به خدا سوگندت می‌دهم و از شما می‌خواهم وقتی که نامه‌ام را دیدی، برگردی. از راهی که برگزیده‌ای برایتان نگرانم که مبادا به هلاکت شما و نابودی اهل بیت بانجامد. امروز اگر شما از دست بروی نور زمین خاموش خواهد شد، چرا که شما بزرگ و مرشد راه یافتگان و امید مؤمنین هستی، در رفتن عجله مکن، که من به دنبال این نامه خواهم آمد، و السلام.» (۱) بعد عبد الله بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص [والی مدینه] رفت و با او صحبت کرد، گفت: برای حسین [علیه السلام] نامه‌ای بنویس و در آن به او امان بده [قول عدم تعرض بده] و او را به نیکی و احسان خویش امیدوار کن، و در نوشته‌ات به او اطمینان بده، و از او بخواه تا برگردد، شاید این نامه موجب شود او به آن مطمئن گردد و مراجعت نماید، نامه را با برادرت یحیی بن سعید برای او [حسین علیه السلام] بفرست چرا که این باعث می‌شود [حسین علیه السلام] به این نامه اطمینان خاطر پیدا کرده و مطلب را از ناحیه شما جدی تلقی کند.

عمرو بن سعید گفت: هر چه خواستی بنویس و برایم بیاور تا من مهرش بکنم. لذا عبد الله بن جعفر نامه را بدین شرح نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، از عمرو بن سعید به حسین بن علی، از خدا می‌خواهم شما را از آنچه مایه هلاکتان است منصرف کند و بدانچه موجب هدایت شما است راهنمایی نماید، به من رسیده که شما رو به سوی عراق می‌روی، تو را از اختلاف و تفرقه‌افکنی برحذر می‌دارم، می‌ترسم این کار موجب نابودی‌ات گردد، لذا عبد الله بن جعفر و یحیی بن سعید را به سوی شما فرستادم، با آن دو نزد من بیا، یقیناً پیش من در امان خواهی بود و بر حسب کرم و بخشش و نیکی و حسن همجواری با تو رفتار خواهد شد، خداوند

شاهد و ضامن و ناظر و وکیل شما [در این قول‌هایی که دادم] باشد. و السلام علیک». سپس [عبد الله بن جعفر] این نامه را پیش عمرو بن سعید آورد و گفت: مهرش نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۲ کن، عمرو هم مهرش کرد، و عبد الله بن جعفر و یحیی [بن سعید] به [حسین علیه السلام] ملحق شدند، یحیی نامه را برای [حسین علیه السلام] قرائت کرد، و حسین [علیه السلام] در پاسخ به وی [عمرو بن سعید] نوشت:

«تحقیقاً کسی که به خدای عزّ و جلّ دعوت می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید من از مسلمین هستم، با خدا و رسولش مخالفت نمی‌ورزد. تو مرا به در امان بودن و نیک‌رفتاری و بخشش و کرم دعوت کرده‌ای. اما بهترین امان، امان خداست [چون] کسی که در دنیا از او نهراسد خدا به روز قیامت بدو امان نخواهد داد، بنابراین ما از خدا خوفش را در دنیا می‌طلبیم تا موجب امانش در روز قیامت شود. اگر خواستی با این نامه بخشش و نیکی‌ای در حق من بکنی در دنیا و آخرت جزای خیر نصیبت خواهد شد. و السلام» (۱) سپس [عبد الله بن جعفر و یحیی بن سعید به طرف عمرو بن سعید] برگشتند، و گفتند: نامه را برایش خواندیم و تلاش کردیم [تا او را قانع کنیم برگردد اما نپذیرفت]، از چیزهایی که برایمان به عنوان عذر مطرح کرد این بود که گفت: «خوابی دیده‌ام که رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] در آن بود و در آن مأموریتی یافته‌ام که به انجام خواهم رساند چه به ضرر من باشد و چه به نفع من».

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف ؛ ؛ ص ۹۲ آن دو به [حضرت] گفتند: آن خواب چه بوده؟

[حضرت] فرمود: [تاکنون] برای هیچ کس نقل نکرده‌ام و تا زمانی که پروردگارم را ملاقات نکنم [برای کسی] نقل نخواهم کرد! «۱»

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۳۸۷ و ۳۸۸، به نقل از ابی مخنف از حارث بن کعب والبی و ارشاد

شیخ مفید، ۲ / ۶۸ و ۶۹، با کمی حذف و تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۳  
بسم الله الرحمن الرحيم

## فصل (۵) منازل و حوادث بین راه مکه به کوفه

### اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۵

### تنعیم: «۱» [ضبط اموال ارسالی حاکم یمن]

(۱) بعد حسین [علیه السلام] حرکت کرد تا به تنعیم رسید و با کاروانی که بحیر بن ريسان حمیری برای یزید بن معاویه فرستاده بود برخورد کرد [بحیر] فرماندار یزید در یمن بود، و آن کاروان حامل ورس «۲» و بردها و حوله‌های یمنی بود که برای یزید برده می‌شد. حسین [علیه السلام] آنها را ضبط کرده به شتربانان فرمود: مجبور تان نمی‌کنم، هر کس می‌خواهد با ما به عراق بیاید کرایه‌اش را کامل می‌دهیم و به نیکی با او مصاحبت خواهیم کرد، هر کس هم دوست دارد از اینجا از ما جدا شود کرایه‌اش را به اندازه راهی که طی کرده حساب هر کس را که از او جدا شد پرداخت کرده، مزدش را به طور کامل داد، و به آن کس که با او آمده بود کرایه و جامه‌ای عطا نمود. «۳»

### صفاح: «۴» [گزارش فرزندق از کوفه]

(۲) عبد الله بن سلیم أسدی و مذری بن مشمعل أسدی می‌گویند: آمدیم تا به صفاح

(۱) تنعیم مکانی در دو فرسخی مکه می‌باشد، رک: معجم البلدان ۲ / ۴۹ - که در آن

مسجدی قرار دارد، و نزدیک‌ترین میقات برای احرام می‌باشد که امروزه در فاصله شش کیلومتری مرکز مکه قرار گرفته است.

(۲) ورس گیاهی به شکل کنجد زرد رنگ است که با آن رنگ را زرد می‌کنند و از آن زعفران پدید می‌آید.

(۳) تاریخ طبری، ۳۸۶/۵، به نقل از حارث بن کعب والبی از عقیقه بن سمعان و ارشاد شیخ مفید، ۲/۶۸، با کمی حذف و تغییر.

(۴) صفاح مکانی بین حنین و نشانه‌های حرم می‌باشد که در سمت چپ کسی که از مشاش به مکه داخل می‌شود قرار می‌گیرد، رک: معجم البلدان، ۳/۴۱۲، که امروزه یعنی پس از سال ۱۴۰۰ ه. ق، شهرکی جدید با ویلاهایی زیبا در آن بنا گردیده و دارای شهرداری و بازار است و به اسم الشرایع الجدیدة نامیده می‌شود، رک: معجم معالم مکه از عائق بن قیس بلادی حجازی [محقق].

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۶

منتهی شدیم و با فرزندق بن غالب شاعر برخورد کردیم [او] نزد حسین [علیه السلام] ایستاد و گفت: خداوند خواسته‌های شما را عطا فرماید و بدانچه دوستش می‌داری امیدوار سازد.

حسین [علیه السلام] به او فرمود: خبر مردم پشت سرت را برایمان بیان کن. فرزندق گفت: از فرد آگاهی سؤال کردی: دل‌های مردم با شما و شمشیرهایشان با بنی امیه است، [البته] قضای [الهی] از آسمان نازل می‌شود و خدا آنچه بخواهد انجام می‌دهد! حسین [علیه السلام] فرمود: راست گفתי، کارها دست خداست، خداوند آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد، و پروردگار ما هر روز در کاریست. اگر قضای [الهی] بر وفق مراد ما نازل گردد خدا را بر نعمتهایش ستایش می‌کنیم و برای ادای شکر از او یاری می‌طلبیم، و اگر قضا به خلاف آرزوی ما بازگردد، کسی که طالب حق است و سرشتش تقوی و پرهیزکاریست، ضرر نخواهد کرد.

سپس حسین [علیه السلام] شترش را به حرکت درآورد و فرمود: السلام علیک، و از هم جدا شدند. «۱» وقتی خبر حرکت حسین [علیه السلام] از مکه به سوی کوفه به عبید الله بن زیاد رسید حصین بن تمیم [تمیمی] رئیس نیروی انتظامی اش را فرستاد، وی در قادسیه «۲» پیاده شد و سوارانش را بین قادسیه تا خفان «۳» و ما بین قادسیه تا قطقطنه «۴» و لعل منظم نمود. «۵»

- (۱) تاریخ طبری، ۳۸۶/۵، به نقل از ابی مخنف از ابی جناب از عدی بن حرمله و ارشاد شیخ مفید، ۲/۶۷ و ۶۸ همراه با تغییر و اضافات.
- (۲) قادسیه در پانزده فرسخی کوفه قرار داشته، معجم البلدان، ۴/۲۹۱، و اولین شهر بزرگ عراق بسوی بادیه حجاز به حساب می آمده است، و اکنون نیز چنین است.
- (۳) جایی نزدیک کوفه بود که گاهی حجاج از داخل آنجا عبور می کردند. معجم البلدان، ۲/۳۷۹.
- (۴) قطقطنه: نسبت به کوفه بیست و اندی میل دورتر از رهیمة بود، رک: معجم البلدان، ۴/۳۷۴.
- (۵) تاریخ طبری، ۳۹۴/۵، به نقل از ابی مخنف از یونس بن ابی إسحاق سبعی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۶۹، کمی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۹۷

### حاجر: [پیام امام علیه السلام به مردم کوفه - شهادت قیس بن مسهر صیداوی]

(۱) حسین [علیه السلام] آمد تا اینکه به [ناحیه] حاجر از بطن الرمة «۱» رسید. قیس بن مسهر صیداوی را به طرف اهل کوفه فرستاد و بواسطه او برایشان چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ از طرف حسین بن علی به برادران مؤمن و مسلمانان سلام علیکم، حمد و سپاس می کنم خدایی را که الهی جز او نیست، اما بعد، نامه مسلم بن

عقیل به من رسید، که از حسن نیت و اجتماعتان در یاری رساندن به ما و مطالبه حق ما خبر می‌داد. از خدا می‌خواهم کار را برایمان آسان و نیکو گرداند به خاطر این نصرت و یاری، أجر عظیمی نصیب‌تان کند، روز سه شنبه هشتم ذی الحجّه [یوم الترویة] به طرف شما حرکت کردم لذا وقتی فرستاده‌ام نزدتان آمد، در کارت‌ان سرعت و اهتمام بورزید که من ان شاء الله در همین روزها بر شما وارد خواهم شد، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته».

قیس بن مسهر صیداوی با نامه حسین [علیه السلام] به طرف کوفه آمد وقتی که به قادیسیه رسید، حصین بن تمیم او را دستگیر نموده به سوی عبید الله بن زیاد فرستاد، عبید الله به [قیس] گفت: برو بالای قصر و به کذاب پسر کذاب [منظورش امام حسین علیه السلام] بود [ناسزا] بگو.

[ولی قیس] بالای قصر رفت و فرمود: ای مردم! این حسین بن علی - بهترین خلق خدا - پسر فاطمه دختر رسول الله است [که به سوی شما می‌آید] و من فرستاده او به طرف شما هستم، در [منزل] حاجر از او جدا شده‌ام، [دعوتش] را اجابت کنید، سپس عبید الله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی علیه السلام طلب رحمت نمود. [بنابراین عبید الله بن زیاد دستور داد او را از بالای قصر [به زمین] پرتاب کنند، پرتابش کردند و بدنش قطعه قطعه شد و مرد [خدا رحمتش کند. «۲»]

(۱) وادی‌ای بالای نجد می‌باشد، رک: معجم البلدان ۱ / ۴۴۹.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۹۴ و ۳۹۵، به نقل از ابی مخنف از محمد بن قیس [که احتمالاً پسر قیس بن مسهر صیداوی است] و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۰ و ۷۱، با کمی تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۸

**تلاش عبد الله بن مطیع برای بازگرداندن امام علیه السلام**



(۱) سپس حسین [علیه السلام] به سوی کوفه رهسپار شد تا اینکه به آبگیره‌ای از آبهای عرب رسید که عبد الله بن مطیع عدوی هم در آنجا بود، [امام علیه السلام] آنجا پیاده، [عبد الله] وقتی حسین [علیه السلام] را دید برخاست، به سویش رفت، و گفت: پدر و مادرم به فدایت ای پسر رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم]، چه شد که اینجا آمده‌ای؟! حسین [علیه السلام] فرمود: اهالی عراق برایم نامه نوشته‌اند و مرا نزد خویش دعوت نموده‌اند.

[ناگهان] عبد الله بن مطیع گفت: شما را بخدا ای پسر رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم]، مگذار حرمت اسلام شکسته شود! شما را بخدا حرمت رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] و آله و سلم را حفظ کن! شما را بخدا حرمت عرب را نگه دار! و الله اگر آنچه را که [امروز] در دست بنی امیه است [یعنی حکومتشان را] بطلبی شما را می‌کشند و اگر شما را بکشند بعد از شما هرگز از کسی نمی‌هراسند. و الله این کار موجب هتک حرمت اسلام و قریش و عرب خواهد شد این کار را انجام مده، به کوفه برو، و متعرض بنی امیه مشو، [ولی ابی عبد الله علیه السلام] پذیرفت و به راه خویش ادامه داد. «۱»

## خزیمه «۲»

(۲) حسین [علیه السلام] آمد تا به آبی بالای زرود رسید. [که خزیمه نام داشت. «۳»]

(۱) تاریخ طبری، ۳۹۵ / ۵ و ۳۹۶، ادامه خبر محمد بن قیس و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۱ و

۷۲ با اندکی تفاوت.

(۲) خزیمه: برای کسی که از کوفه می‌آید بعد از زرود واقع است گفتند بین خزیمه و ثعلبیه سی و دو میل فاصله است و جزو منازل حجاجی است که از کوفه می‌آیند. رک:

معجم البلدان، ۲ / ۳۷۰

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۳۹۶، ادامه خبر محمد بن قیس. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۹۹

### پیوستن زهیر بن قین به امام حسین علیه السلام

(۱) مردی از بنی فزاره می گوید: ما با زهیر بن قین بجلی بودیم، هنگامی که از مکه حرکت کرده بودیم همراه حسین [علیه السلام] راه می رفتیم، [ولی از اینکه با [حسین علیه السلام] در یک منزل همنشین شویم بشدت پرهیز می کردیم] به طوری که هیچ چیزی نزدمان مبعوض تر از این نبود که با حسین علیه السلام در یک منزل فرود بیاییم. از این رو وقتی حسین [علیه السلام] در حرکت بود زهیر جلو می افتاد، [این روند ادامه داشت] تا اینکه در جایی فرود آمدیم که هیچ چاره‌ای جز منزل کردن در کنار [حسین علیه السلام] نداشته‌ایم، لذا حسین [علیه السلام] در گوشه‌ای و ما در گوشه دیگری منزل کردیم، هنگامی که ما بر سر سفره غذا نشسته بودیم فرستاده حسین آمد، سلام کرد و داخل شد، گفت: زهیر بن قین؛ ابی عبد الله حسین بن علی مرا پی شما فرستاده، تا نزد او بیایی، [ناگاه] همگی هر چه در دست داشتیم به زمین انداختیم [و میخکوب شدیم] گویی پرنده‌ای بر سرمان نشسته بود! «۱» دلهم بنت عمرو، همسر زهیر بن قین گفت: من به [زهیر] گفتم: پسر رسول الله دنبالت می فرستد تو [سرباز می زنی] نمی روی! سبحان الله! برو صحبتش را بشنو

بعد  
زهیر بن قین نزد [حضرت] آمد، ولی چیزی نگذشت که با چهره‌ای بشاش و درخشان بازگشت. و به همراهانش گفت: هر کس می خواهد، دنبال من بیاید و گرنه این آخر همراهی و دیدار ما با یکدیگر است! لکن حدیثی را برایتان نقل کنم! ما در بلنجر [قفقاز] جنگ می کردیم که خداوند پیروزی را نصیبمان کرد و غنایمی به دست آوردیم. سلمان باهلی گفت: آیا از پیروزی ای که خدا نصیبتان کرد و غنایمی که به دست آوردید شاد و خوش حال شدید؟

(۱) تاریخ طبری، ۵/۳۹۶، به نقل از ابی مخنف از سدّی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۷۲ و ۷۳، با اندکی تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۰  
 گفتیم: بله، [سلمان] گفت: [روزی که] جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یافتید از جنگ در رکابشان بیش از غنایمی که به دست آوردید مسرور و شادمان باشید. اما من [زهیر]، شما را به خدا می سپارم! بعد به همسرش گفت: تو را طلاق می دهم نزد خانوادهات برو، دوست ندارم به واسطه من به شما چیزی جز خیر برسد. (۱)»

### شهادت عبد الله بن بقطر

(۱) حسین [علیه السلام] عبد الله بن بقطر حمیری را از بین راه به سوی مسلم بن عقیل فرستاد، سواران حصین بن تمیم در قادسیه او را دستگیر کرده نزد عبید الله بن زیاد فرستادند.

[عبید الله] گفت: [اول] برو بالای قصر و کذاب پسر کذاب [مقصودش حسین بن علی علیه السلام بوده است] را لعنت کن، بعد بیا پایین تا ببینم نظرم دربارهات چیست! عبد الله بن بقطر بالای [قصر] رفت، و وقتی مشرف بر مردم شد فرمود: ایها الناس من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستم او را در [مبارزه] علیه پسر مرجانه، پسر سمیه مشکوک النسب یاری و حمایت کنید! در نتیجه با دستور عبید الله [بن زیاد] از بالای قصر به زمین انداخته شد و استخوانش شکست، نفس های آخر را می زد که عبد الملك بن عمیر لخمی گردنش را برید. (۲)»

(۱) تاریخ طبری، ۵/۳۹۶ و ۳۹۷، به نقل از ابی مخنف، با کمی جابجایی عبارات و ارشاد شیخ مفید، ۲/۷۳، کمی تغییر.

(۲) تاریخ طبری، ۳۹۸ / ۵، به نقل از ابی مخنف از ابو علی أنصاری از بکر بن مصعب مزنی.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۱

### زرود: «۱» [خبر شهادت مسلم و هانی]

(۱) عبد الله بن سلیم و مذری بن مشمعلّ أسدی می گویند: وقتی حَجّمان تمام شد، تمام همت خود را بر پیوستن به حسین [علیه السلام] در بین راه قرار داده بودیم، به خاطر اینکه می خواستیم ببینیم کار و بارش به کجا می انجامد؟ لذا حرکت کردیم، دو شترمان را به سرعت می بردند تا اینکه به زرود رسیدیم، وقتی نزدیک زرود شده بودیم، مردی را دیدیم که وقتی چشمش به حسین [علیه السلام] افتاد راهش را کج کرد، حسین [علیه السلام] توقف نمود گویا برای او توقف کرده بود [ولی وقتی دید [آن مرد] راهش را کج کرد حسین علیه السلام هم] رهایش نموده، به راه خویش ادامه داد. یکی از ما به رفیقش گفت: برویم نزد این [مرد] و از او [در رابطه با کوفه] پرسیم، اگر خبری از کوفه داشته باشد ما نیز از وضع کوفه با خبر می شویم، لذا رفتیم تا اینکه به او رسیدیم، گفتیم: سلام علیک، گفت: علیکم السلام و رحمه الله. گفتیم مرد کدام [قبیله ای]؟ گفت أسدی هستم، گفتیم ما هم أسدی هستیم. تو کیستی؟ گفت من بکیر بن ثعبه هستم. ما هم نسب خود را به او معرفی کردیم، بعد گفتیم از مردم پشت سرت به ما خبر بده؟ گفت بله، از کوفه خارج نشده بودم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و دیدم آن دو را با پاهایشان در بازار می کشیده اند. [عبد الله بن سلیم و مذری بن مشمعلّ] می گویند [بعد از این گفتگو] آمدیم و به حسین [علیه السلام] ملحق شدیم و همراهش رفتیم تا فرود آمد و منزل کرد. «۲»

(۱) وقتی از کوفه در مسیر حاجیان میرویم زرود بین ثعلبیه و خزیمیه واقع می‌شود. رک: معجم البلدان ۳ / ۱۳۹.

(۲) تاریخ طبری، ۳۹۷ / ۵، به نقل از ابو جناب کلبی از عدی بن حرمه أسدی و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۳ و ۷۴، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۲

### ثعلبیه «۱» [خبر شهادت مسلم و هانی - اتمام حجت امام علیه السلام با یاران]

(۱) [حسین علیه السلام] شب را در ثعلبیه منزل کرد، وقتی فرود آمد نزدش رفته، بر او سلام کردیم، جواب سلامان را داد. گفتیم: رحمت خدا بر شما باد، پیش ما خبریست که اگر خواستی علنی و اگر نخواستی مخفیانه بگوئیم. [حضرت] نگاهی به همراهانش انداخت و فرمود: نزد اینها سری وجود ندارد، [اینها محرم اسرارند]. گفتیم: آیا آن سواری را که غروب دیروز روبرویتان می‌آمد دیده‌ای؟

فرمود: بله، خواستم از او سؤالی بکنم. گفتیم: ما جزئیات خبرش را برای شما گرفتیم و شما را از پرسش از او بی‌نیاز نموده‌ایم. او شخصی أسدی از [قبیله] ما و [فردی] با تدبیر و با صداقت و فاضل و عاقل بود، می‌گفت: [هنوز] از کوفه بیرون نیامده بود که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند! حتی [می‌گفت] دیده بود ریسمان بر پایشان کرده در بازار می‌کشیدند. [حضرت با شنیدن این خبر] فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ!» رحمت خدا بر آن دو باد، چند بار این جمله را تکرار کرد. گفتیم: شما را بخدا به خاطر جان خودتان و اهل بیت‌تان از همین جا برگردید، در کوفه یار و پیروی برایتان وجود ندارد، [نه تنها یآوری وجود ندارد] بلکه می‌ترسیم کوفه دشمن شما شده باشد. [سخن که به اینجا رسید] پسران عقیل بن ابی طالب [برادران مسلم بن

عقیل] برآشفتند «۲» و گفتند: نه و الله تا انتقامان را

(۱) ثعلبیه: برای کسی که از کوفه به سوی مکه می‌رود ثعلبیه بعد از شقوق و قبل از

خزیمیه	واقع	می‌شود،	رک:
معجم	البلدان	۲/	۷۸.

(۲) تاریخ طبری، ۳۹۷/۵، ادامه خبر عدی بن حرمه و ارشاد شیخ مفید، ۲/۷۴ و ۷۵، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۳  
نگیریم و یا [طعم شهادت] را همانطور که برادرمان چشید نچشیم، رهایشان نمی‌کنیم.

«۱» [عبد الله بن سلیم و مذری بن مشعل] می‌گویند: [در این حین] حسین [علیه السلام]

به ما نگاه کرد و فرمود: بعد از اینها [یعنی مسلم و عبد الله بن بقطر] زندگی خیری ندارد!

[از این جمله] ما فهمیدیم که او عزمش را بر ادامه این مسیر جزم کرده است. لذا گفتیم:

خدا برایت خیر پیش آورد.

[امام علیه السلام] فرمود: خدا شما را رحمت کند.

سپس منتظر ماند تا اینکه سحر شد و به جوانان و بندگانش گفت: آب زیادی بگیرید،

آنها هم آب زیادی گرفتند و از آنجا رفته، به حرکت ادامه دادند تا به [منزل] زباله

رسیدند. «۲»

### زباله: «۳» [خبر شهادت عبد الله بن بقطر]

(۱) در [منزل] زباله [خبر] کشته شدن برادر شیری [امام علیه السلام] عبد الله بن بقطر به

ایشان رسید، «۴» نامه را به مردم نشان داد و [با صدای بلند خواند]:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ خبر بس ناگواری به ما رسیده! مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

و عبد الله بن بقطر کشته شده‌اند، شیعیانمان ما را تنها گذارده‌اند! هر کس می‌خواهد

برگردد، برگردد! حقی از ناحیه ما بر گردن او نیست؛ مردم از او

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۹۷، به نقل از ابی مخنف از عمرو بن خالد از زید بن علی بن حسین و از داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۵، با اندکی تفاوت.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۳۹۸، به نقل از ابی مخنف از ابی جناب کلبی از عدی بن حرمله و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۵، با کمی تفاوت.

(۳) برای کسی که از کوفه به مکه می آید بین واقصه و ثعلبیه واقع می شود. رک: معجم البلدان ۳ / ۱۲۹.

(۴) تاریخ طبری، ۵ / ۳۹۸، به نقل از ابی مخنف از ابو علی أنصاری از بکر بن مصعب مزنی و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۵، با اندکی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۴ جدا شده؛ و راه راست و چپ را پیش گرفتند، [تنها] در میان اصحابش آنهایی که از مدینه با او آمده بودند باقی ماندند! علت [این جدایی] این بود که اعرابی که به دنبال حضرت آمده بودند گمان می کردند او به شهری می رود که اطاعت پذیری و فرمانبرداری اهالی آن شهر از او حتمی است، لذا [حسین علیه السلام] پذیرفت آنها با او بیایند مگر اینکه بدانند بر چه جایی قدم می نهند، وقتی جریان برایشان بیان شد کسی همراه [حسین علیه السلام] نماند مگر آنهایی که قصد یاری و مرگ در کنار او را داشته اند! سپس سحر گاهان به جوانانش دستور داد، آب زیادی برداشتند، حرکت کردند. «۱»

### بطن العقبه «۲» [تقاضای بازگشت دوستان از امام حسین علیه السلام]

(۱) [امام حسین علیه السلام] وقتی به بطن العقبه رسید، در آنجا فرود آمد [و یک نفر از بنی عکرمه از او چنین درخواست کرد] تو را به خدا قسم می دهم که برگردی، و الله قدم نمی گذاری مگر بر سر نیزه ها و لبه شمشیرها، اگر آنها که دنبال فرستادند بار جنگ

را از شما می گرفتند و شرائط و امور را برایتان مهیا می کردند و بعد شما بر آنها وارد می شدی این یک حرفی بود، اما با این حالی که شما ذکر می کنی من صلاح نمی دانم شما دست به این کار بزنی! [حضرت] فرمود: ای بنده خدا! اینها بر من پوشیده نیست، نظر مدبرانه همان است که تو بدان رسیدی، لکن خدا در کار خویش مغلوب نمی شود! سپس از آنجا حرکت کرد. (۳)

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۳۹۸، به نقل از ابی مخنف از ابو بکر بن عیاش از شخص نامعلوم دیگر و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۵ و ۷۶، با اندکی تغییر.  
 (۲) برای کسی که می خواهد به مکه برود، منزلی است بعد از واقصه و قبل از قاع.  
 (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۳۹۹، به نقل از ابی مخنف از لوزان و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۷۶، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۵

### شراف: «۱» [برخورد با سپاه حر]

(۱) حسین [علیه السلام] آمد تا در شراف منزل کرد، هنگام سحر به جوانانش دستور داد، آب بسیاری برداشتند، و از آنجا حرکت کردند، اوائل روز با شتاب راه رفتند تا اینکه روز به نیمه رسید. [ناگاه] مردی [از کاروان امام حسین علیه السلام] گفت: الله اکبر، [به دنبالش] حسین [علیه السلام] هم فرمود: الله اکبر، برای چه تکبیر گفتی؟ [مرد] گفت: نخل [درخت] خرما دیدم.  
 آن دو اسدی [عبد الله بن سلیم و مذری بن مشعل] به او گفتند: ما هرگز در اینجا حتی یک نخل هم ندیده ایم، حسین علیه السلام فرمود: به نظر شما چه می آید؟ گفتیم به نظر ما سرهای اسب سواران است، [آن مرد] گفت: و الله من هم همین طور فکر می کنم. (۲)  
 حسین علیه السلام گفت: آیا [این اطراف] پناهگاهی نیست که به آن پناه ببریم و آن را



پشت سرمان قرار دهیم و تنها از یک جهت با این قوم روبرو شویم؟ گفتیم: [منظور همان دو آسدی هستند] عبد الله بن سلیم و مذری بن مشعل<sup>[[</sup> چرا هست، این کوه ذو حسم، «۳» کنار شماس، از سمت چپتان به سویش خواهی رفت، اگر در رسیدن بدان بر این قوم پیشی بگیری، بر وفق مراد شما خواهد بود. امام علیه السلام از سمت چپ به طرفش رفت و ما هم با ایشان رفتیم و به سوی ذو حسم مسابقه دادیم و زودتر از آن قوم به آن رسیدیم.

[آنها] وقتی دیدند ما راه خود را کج کردیم راهشان را، به طرف ما کج کردند. حسین علیه السلام پیاده شد و دستور داد چادرها را پیاداشتند. هنوز چادرها را پیانکرده بودیم که سرهای اسب سواران ظاهر شد، پرچم‌هایشان مثل بالهای پرندگان بود،

(۱) شراف بین واقصه و قرعاء واقع گردیده و از آنجا تا واقصه دو میل فاصله است. معجم البلدان ۳۳۱ / ۳

(۲) تاریخ طبری، ۴۰۰ / ۵، به نقل از ابی مخنف از ابو جناب کلبی از عدی بن حرمله و ارشاد، ۲ / ۷۶ و ۷۷، با کمی تغییر و أبو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، قم، مؤسسه دار الکتب، چ. دوم، ۱۳۸۵ ه، ص ۷۳، به نقل از ابی مخنف، با کمی تغییر و اختصار. (۳) نام کوهی است، که بین آن تا عذیب الهجانات به طرف کوفه سی و سه میل فاصله است.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۶ آنها هزار اسب سوار به فرماندهی حر بن یزید تمیمی یربوعی بودند، آمدند و حر و سوارانش در گرمای نیمروزی ظهر مقابل حسین علیه السلام توقف کردند، حسین و اصحابش عمامه بر سر بسته و شمشیرهایشان را با حمایل بر دوش بسته بودند. (۱) حسین علیه السلام به جوانانش فرمود: قوم را سیراب کنید، به آنها آب بنوشانید، اندکی هم به اسب‌ها آب بدهید. جوانانش برخاستند، و به آنها آب دادند تا اینکه

سیرابشان کرده قدح‌ها و کاسه‌ها و ظروف را پر کردند، و نزد اسب‌هایشان گذاشتند، وقتی اسب سه یا چهار و یا پنج نفس از آن آب می‌خورد آن را از پیش او می‌گرفتند و اسب دیگر را سیراب می‌کردند تا اینکه همه اسب‌ها سیراب شدند. «۱» وقت نماز ظهر فرار رسید. حسین علیه السلام به حجاج بن مسروق جعفری دستور داد اذان بگوید، او اذان گفت، وقت اقامه که رسید حسین [علیه السلام] با یک ملحفه و رداء و نعلین از چادر بیرون آمد.

[ابتدا] حمد و ثنای الهی را گفت، سپس فرمود: ای مردم، از خدای عزّ و جلّ و شما معذرت می‌خواهم، من به سوی شما نیامده‌ام تا زمانی که نامه‌هایتان به من رسیدند و فرستاده‌هایتان بر من وارد شدند، [با این پیام که]: ما امامی نداریم! نزد ما بیا تا که شاید خداوند در پرتو شما ما را بر محور هدایت جمع کند، اگر بر [دعوتتان پایبند هستید] من آمدم، اگر عهد و پیمانی را که موجب اطمینان من بشود به من می‌سپارید به شهرتان وارد می‌شوم، و اگر این کار را نمی‌کنید و ورودم را خوش ندارید از نزدتان به جایی که از آنجا به طرف شما آمده‌ام باز می‌گردم! [همه از پاسخ دادن به حضرت] سکوت کردند، و به [مؤذّن] گفتند: اقامه بگو، مؤذن اقامه نماز را گفت. سپس حسین علیه السلام به حرّ فرمود: آیا می‌خواهی با اصحابت نماز بخوانی؟ حرّ گفت: نه، شما نماز بخوان و ما با شما نماز می‌خوانیم و به شما [اقتدا می‌کنیم]. حسین [علیه السلام] بر ایشان نماز خواند، بعد وارد چادر خود شد و اصحابش نزد او

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۴۰۰ و ۴۰۱، ادامه خبر عدیّ بن حرملة و ارشاد، ۲/ ۷۷ و ۷۸ با تغییر

و جابجایی.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۱۰۷ گرد آمدند. حرّ هم به جایگاه خودش بازگشت، و به خیمه‌ای که برایش پیاکرده بودند وارد شد، و جمعی از اصحابش نزد او جمع شدند، و [مابقی] همراهانش به صفی که در

آن بودند برگشتند، هر مردی عنان اسب خودش را گرفت و زیر سایه‌اش نشست. (۱) وقت عصر که رسید حسین علیه السلام دستور داد آماده حرکت شوند، سپس بیرون آمد و به منادی‌اش دستور داد وقت عصر را اعلام کند اقامه نماز را بگوید، سپس حسین [علیه السلام] جلو آمد و با ایشان [یعنی اصحاب خودش و اصحاب حرّ] نماز خواند، بعد از اینکه سلام داد رویش را به طرف [اصحاب حرّ برگرداند]، ابتدا حمد و ثنای الهی گفت، سپس فرمود: ای مردم! اگر شما پارسایی به خرج دهید و حق حکومت را برای اهلسن شناسید برای خدا رضایتبخش تر است. ما اهل بیت از اینها که ادعای چیزی را دارند که متعلق به آنها نیست و در میان شما به ظلم و ستم رفتار می‌کنند اولی به سرپرستی این امر [حکومت] هستیم! اگر ما را نمی‌پذیرید و نسبت به حق ما جاهلید، و نظرتان غیر از آن چیزی است که نامه‌هایتان بر آن منوال به من رسیده و فرستاده‌هایتان بر اساس آن نزد من آمده‌اند، از نزد شما برمی‌گردم! حرّ بن یزید گفت: و الله ما نمی‌دانیم این نامه‌هایی که می‌گویی چیست! حسین [علیه السلام] فرمود: ای عقبه بن سمرعان! دو خرجینی که نامه‌هایشان در آن است را بیرون بیاور. [عقبه] دو خرجین پر از نامه را بیرون آورد و پیش رویشان ریخت. حرّ گفت: ما جزو کسانی که برایت نامه نوشتند نیستیم، ما مأموریم وقتی تو را یافتیم از تو جدا نشویم تا اینکه تو را نزد عبید الله بن زیاد ببریم! حسین [علیه السلام] فرمود: مرگ به تو نزدیکتر است تا این کار! سپس به اصحابش فرمود: برخیزید سوار شوید. [اصحاب] سوار شدند و منتظر ماندند تا اینکه زنانشان هم سوار شدند. ولی وقتی خواستند برگردند [سپاه حرّ] بین آنها و راه برگشت، حائل شدند. حسین [علیه السلام] به حرّ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! چه می‌خواهی؟! حرّ گفت: به

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۸  
خدا قسم اگر در میان عرب غیر از شما کس دیگری در چنین وضعی که تو به سر می‌بری

این جمله را به من می گفت از اینکه بگویم مادرت به عزایت بنشیند صرف نظر نمی کردم، هر چه می خواست بشود، ولی بخدا قسم راهی برای ذکر نام مادرت جز به بهترین وجه ممکن نمی یابم! (۱) حسین [علیه السلام] فرمود: پس چه می خواهی؟ حرّ گفت: و الله می خواهیم تو را نزد عبید الله بن زیاد ببرم! حسین [علیه السلام] فرمود: در این صورت، و الله من از تو تبعیت نخواهم کرد! حرّ گفت: بنابراین و الله من هم رهایت نمی کنم! وقتی میانشان سخن به درازا کشید حرّ به [حسین علیه السلام] گفت: من به جنگ با شما مأمور نشده‌ام، مأمور شده‌ام از شما جدا نشوم تا تو را وارد کوفه کنم. حال اگر نمی پذیری پس راهی را انتخاب کن که شما را نه به کوفه برساند و نه به مدینه بازگرداند این پیشنهاد حد وسطی بین من و شما باشد تا اینکه من به [ابن زیاد] نامه بنویسم و شما چنانچه بخواهی به یزید بن معاویه و یا اگر خواستی به عبید الله بن زیاد نامه‌ای بنویس، تا به امید خدا بدین واسطه دستوری بیاید و مرا از مبتلا شدن به کار شما رها نماید، [در این هنگام حرّ به سمت چپ عذیب اشاره کرد و به حسین علیه السلام گفت:] اینک از راه عذیب و قادسیه به سمت چپ برو، [در حالی که آنها در ذی حسم بودند] و بین ذی حسم تا عذیب سی و هشت میل فاصله بود، [بنابراین] حسین [علیه السلام] با اصحابش حرکت کردند و حرّ آنها را همراهی می کرد. «۱»

### بیضة: «۲» [خطبه امام حسین علیه السلام در مقابل سپاه حرّ]

(۲) در بیضة حسین [علیه السلام] برای اصحاب خودش و اصحاب حر خطبه خواند: پس از

---

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۴۰۱ تا ۴۰۳، به نقل از هشام از لقیط از علی بن طعان محاربی و ارشاد ۲/ ۷۹ تا ۸۱، به نقل از علی بن طعان محاربی، با کمی تغییر و سبط بن جوزی تنها مشاجره حضرت با حرّ و نفرین امام علیه السلام بر وی را نقل نموده است، رک: تذکره

الخواص، ص ۷۳، به نقل از ابی مخنف.

(۲) بیضه: آبگیره‌ای بین واقصه و عذیب الهجانان بوده است معجم البلدان، ۱ / ۵۳۲.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۰۹

حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم، رسول الله صلی الله علیه و [آله] فرموده است: هر کس ببیند سلطان ستمکاری حرام خدا را حلال نموده، عهد الهی را شکسته و با سنت رسول الله مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می‌کند ولی با کردار و گفتار خود بر علیه او قیام نکند، خدا حق دارد او را جایی ببرد که آن سلطان ستمکار را می‌برد. آگاه باشید که اینها به پیروی از شیطان تن داده‌اند و اطاعت از خدای رحمان را رها کرده‌اند، آشکارا فساد می‌کنند، و به حدود الهی عمل نمی‌نمایند، فیء [بخشی از بیت المال مسلمین] را به خود اختصاص داده‌اند، و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند، و من برای تغییر این وضعیت سزاوارترم. نامه‌هایی که به من رسیده و فرستادگانی که نزد من آمده‌اند خبر از بیعت شما و اینکه مرا تسلیم [دشمن نمی‌کنید] و تنها نمی‌گذارید، می‌داده‌اند، حال اگر به بیعت خود پایبند بمانید کار عاقلانه‌ای کرده‌اید، چرا که من حسین بن علی، پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، جانم با نفوس شما و خانواده‌ام با خاندان شماست، من برای شما اسوه هستم، و اگر این کار را انجام ندهید و عهد خودتان را نقض کنید و بیعتم را از گردن خودتان بگیریید قسم به جانم که این عمل از شما هیچ بعید نیست، چرا که با پدر و برادر و پسر عمویم مسلم همین گونه کرده‌اید، فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد؛ [و اگر این عمل را به فرجام برسانید] سعادت خودتان را از دست داده نصیبتان را از بین برده‌اید [چرا که] «هر کس که عهدشکنی کند بر علیه خویش پیمان‌شکنی کرده است»

(۱) و به زودی خداوند، مرا از شما بی‌نیاز خواهد گردانید. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. (۲) همین طور که حرّ حرکت می‌کرد و همراه [حسین علیه السلام] می‌رفت، به [حضرت] گفت: ای حسین تو را به خدا به فکر جانت باش، من گواهی می‌دهم که اگر

(۱) فتح / ۱۰.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۰۳، به نقل از ابی مخنف از عقبه بن ابی عیزار. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۰ آنها نیز با تو می‌جنگند و اگر با تو جنگ کنند به نظرم می‌رسد حتماً هلاک خواهی شد! حسین [علیه السلام] فرمود: مرا از مرگ می‌ترسانی؟! نمی‌دانم به شما چه بگویم! لکن آنچه را که [آن مرد اوسی] به [پسر عمویش] گفته برایت می‌گویم، آن مرد اوسی می‌خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کند که با [پسر عمویش] روبرو شد، پسر عمویش گفت: کجا می‌روی؟ کشته خواهی شد! [مرد اوسی در پاسخ] گفت: من حتماً خواهم رفت، چرا که اگر جوانی با نیت پاک در راه اسلام جهاد کند و با جان خود با مردان صالح همدردی نماید و از گنهکارانی که فریب کاری کرده و زورگویی می‌کنند دوری نماید. مرگ بر او ننگ و عار نخواهد بود، وقتی حرّ این پاسخ را شنید از حسین علیه السلام دور شد و با اصحابش از کناری راه می‌رفت و حسین علیه السلام از طرف دیگری، تا اینکه به عذیب الهجانات منتهی شدند. (۱)

### عذیب الهجانات: «۲» [پیوستن چهار نفر کوفی به امام علیه السلام پیشنهاد طرمّاح بن عدی]

(۱) در عذیب الهجانات، چهار تن سوار بر مرکب از کوفه آمدند، که اسب نافع بن هلال را همراه داشتند و طرمّاح بن عدی سوار بر اسب راهنماییشان بود. وقتی به حسین [علیه السلام] رسیدند این اشعار را برایش خواندند. «ای شترم، از تند راندن من مترس. پیش از طلوع فجر مرا سریعتر ببر تا اینکه مرا همراه بهترین سواران و همسفران به ساحت آن بزرگ زاده، حسین علیه السلام برسانی، آن بزرگوار و آزاده و شکیبایی که خدا او را به بهترین سرنوشت برساند. و او را به بقاء زمانه

باقی بدارد.» [حسین علیه السلام] فرمود: به خدا قسم امیدوارم آنچه خداوند برایمان در نظر گرفته

(۱) تاریخ طبری، ۴۰۴/۵، ادامه خبر عقبه بن ابی عیزار و ارشاد شیخ مفید، ۸۱/۲، با کمی تغییر.

(۲) عذیب: نام آبگیره‌ای در چهار میلی قادسیه بوده است که کاروانهای حج کوفه در آنجا منزل می‌کرده‌اند.

معجم البلدان، ۴/۹۲

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۱  
خیر باشد، چه کشته شویم و چه به پیروزی برسیم! (۱) [در این هنگام] حر بن یزید جلو آمد و به [امام علیه السلام] گفت: این چند نفر کوفی جزو کسانی نیستند که با شما آمده‌اند لذا من باید آنها را دستگیر کرده یا بازگردانم [حسین علیه السلام] فرمود: همانگونه که از خودم دفاع می‌کنم از ایشان نیز دفاع خواهم کرد، اینها انصار و یاران من هستند، تو قول داده‌ای تا زمانی که نامه [ابن زیاد] برسد هیچ تعرضی به من نکنی، حر گفت: بله، ولی [اینها] با شما نیامده‌اند.

[حسین علیه السلام فرمود]: آنها یاران من هستند و به منزله کسانی هستند که با من آمده‌اند حال اگر به عقدی که بین من و تو بوده پایبند بمانی [مشکل نخواهیم داشت]، و گرنه با تو خواهم جنگید! حر [وقتی این سخن را شنید] آنها را رها کرد. سپس حسین علیه السلام به آن چهار نفر فرمود: از مردم پشت سرتان، کوفه به من خبر دهید.

مجموع بن عبد الله عائدی - که یکی از چهار نفری بود که نزد [حسین علیه السلام] آمده بود - گفت: به اشراف مردم رشوه کلانی داده شده و کیسه‌هایشان پر گردیده تا دلشان بدست آید، و کاملاً خیر خواه و دلداده آنها شوند، و لذا آنها بر علیه شما یک دست

شده‌اند اما بقیه مردم دل‌هایشان به سوی شما تمایل دارد ولی شمشیرهایشان فردا بر علیه شما برهنه خواهد گردید. [حضرت فرمود]: به من بگوئید فرستاده‌ام نزد شما آمد؟ گفتند: چه کسی بود؟ فرمود: قیس بن مسهر صیداوی، گفتند: بله، حصین بن تمیم او را دستگیر کرد و نزد [ابن زیاد] فرستاد، [ابن زیاد] به وی دستور داد تا شما و پدرتان را لعنت کند، ولی او بر شما و پدرتان درود فرستاد و [ابن زیاد] و پدرش را لعن کرد، و مردم را به یاری شما خواند و آمدنتان را به آنها خبر داد، از این رو [ابن زیاد] دستور داد او را از بالای قصر به [زمین] انداختند.

حسین [علیه السلام] نتوانست خودداری کند، در حالی که اشک از دیدگانش سرازیر شده بود این آیه را قرائت نمود: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عهدوا الله علیه فممنهم من نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۲ قضی نجه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً.» «۱» «از میان مؤمنین مردانی هستند که بر سر پیمانی که با خدا بسته‌اند راست و درست رفتار کرده‌اند و برخی از آنان کسانی هستند که به عهد خویش وفا کرده [به شهادت رسیده است] و برخی دیگر کسانی هستند که در انتظار [شهادت نشسته] اند و هیچ تغییری در عهد خویش نداده‌اند.» (۱) خداوند! برای ما و آنها بهشت را کرامت فرما، و ما و آنان را در جایگاه رحمت و پاداش ذخیره شده مرغوب خویش جمع بفرما. «۲» سپس طرمّاح بن عدی نزدیک حسین [علیه السلام] آمد و گفت: و الله هر [چه فکر] می‌کنم کسی را با شما نمی‌بینم، [چندان یاری ندارید] اگر غیر از همین [سپاه حرّ] که ملازم شما هستند کسان دیگری به جنگ شما نیایند بازهم از پس شما بر می‌آیند.

یک روز قبل از بیرون آمدنم از کوفه، نظری به پشت کوفه انداختم آن قدر جمعیت آنجا جمع شده بودند که تاکنون چشمانم جمعیتی بیش از آنها را در یک جا ندیده بود، در موردشان پرس‌وجو کردم، گفتند: گرد آمده‌اند تا از آنان سان دیده شود و بعد به سوی حسین فرستاده شوند. از این رو از شما می‌خواهم اگر برای شما ممکن است به اندازه



یک و جب هم به طرفشان نروی! اگر صلاح می دانی جایی برو که خداوند در آنجا شما را محفوظ نگه دارد تا بدین وسیله قدری درنگ کنی و بینی نظرت چه می شود. و برایت روشن شود که چه باید بکنی؟ بیایید شما را در پناه کوهمان که [أجاً] نامیده می شود قرار می دهم و خودم می آیم و شما را به آن روستا می رسانم. «۳» حسین [علیه السلام] فرمود: خدا به تو و قومت جزای خیر بدهد! بین ما و این قوم

(۱) احزاب / ۲۳.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۰۴ و ۴۰۵، ادامه خبر عقبه بن ابی عیزار، با اندکی حذف.  
 (۳) منظور از روستا، جایگاه قبیله طیء قبیله طرمّاح است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۳ [اصحاب حرّ] قرار است که با توجه به آن، بازگشت برایمان دشوار است. نمی دانیم کار ما و اینها در نهایت به کجا می انجامد؟! طرمّاح بن عدی می گوید: با حسین [علیه السلام] وداع کردم و به او گفتم: خداوند شرّ جنّ و انس را از شما دفع کند. «۱»

### قصر بنی مقاتل: «۲» [طلب یاری امام علیه السلام از عبید الله بن حر جعفی]

(۱) حسین [علیه السلام] به راهش ادامه داد تا اینکه به قصر بنی مقاتل رسید، «۳» فرود آمد، دید آنجا چادری زده اند، پرسید این چادر متعلق به چه کسی است؟ گفته شد: از آن عبید الله بن حرّ بن جعفی است. فرمود: او را نزد من دعوت کنید، کسی را به دنبالش فرستاد. وقتی فرستاده نزدش آمد گفت: حسین بن علی شما را خواسته است. عبید الله بن حرّ گفت: «أنا لله و أنا اليه راجعون!» و الله من از کوفه بیرون نیامده ام مگر بدین خاطر که نمی خواستم وقتی که حسین به کوفه وارد می شود من آنجا باشم، [حال بدانچه از آن فرار می کردم مبتلا شده ام نه] و الله نه، می خواهم من او را ببینم و نه او مرا ببیند! فرستاده [حسین علیه السلام] نزد [حضرت] آمد و جریان را به او گزارش داد. حسین [علیه

السَّلام] نعلینش را پوشید، برخاست و بر [عبید الله] بن حرّ وارد شد، بر او سلام کرد و نشست و از او دعوت کرد تا در قیامش شرکت کند ولی [عبید الله] بن حرّ همان سخنی [را که به فرستاده حسین علیه السَّلام گفته بود] تکرار کرد. [حضرت] فرمود: پس اگر ما را یاری نمی‌کنی از خدا بپرهیز از اینکه جزو کسانی باشی که با ما می‌جنگند. و الله هر کس که فریاد ما به گوشش برسد ولی یاریمان نکند هلاک خواهد شد! سپس از نزد او برخاست. «۴»

(۱) تاریخ طبری، ۴۰۶ / ۵، به نقل از ابی مخنف از جمیل بن مرثد از طرمّاح بن عدیّ.  
 (۲) قصر بنی مقاتل بین قریّات و قطقانه و عین التمر واقع می‌شود. معجم البلدان.  
 (۳) تاریخ طبری، ۴۰۷ / ۵، ادامه خبر جمیل بن مرثد.  
 (۴) تاریخ طبری، ۴۰۷ / ۵، به نقل از ابی مخنف از مجالد بن سعید از عامر شعبی و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۸۱ و ۸۲، با کمی تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۴  
 (۱) عقبه بن سمعان می‌گوید: آخر شب، حسین [علیه السَّلام] دستور داد برای حرکت آب بگیریم سپس دستور داد حرکت کنیم و ما نیز حرکت کردیم، وقتی از قصر بین مقاتل گذشتیم پس از ساعتی راه رفتن، حسین [علیه السَّلام] چرت زد و [یک باره] نیمه خواب پرید و بیدار شد، در حالی که می‌گفت! «أنا لله و أنا الیه راجعون» و «الحمد لله ربّ العالمین» دو یا سه بار این سخن را تکرار کرد.  
 [در این هنگام] پسرش علی بن حسین اکبر [علیه السَّلام] سوار بر اسب، نزد او آمد و گفت! «أنا لله و أنا الیه راجعون» و «الحمد لله ربّ العالمین»، ای پدر، فدایت شوم چرا خدا را حمد کردی و آیه بازگشت به سوی خدا را خواندی؟! فرمود: ای پسر کم من به خواب رفته بودم که [ناگاه] اسب سواری جلویم ظاهر شد و گفت: این قوم شبانگاه در حرکتند در حالی که مرگ نیز به استقبالشان می‌آید، فهمیدم که این خبر مرگمان است که به ما

گوشزد شده است! [علی بن حسین اکبر] گفت: پدر- الهی بد نبینی - آیا ما بر حق نیستیم؟! [حسین علیه السلام] فرمود: بله، قسم به کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست، [ما بر حق هستیم]! [علی بن حسین اکبر] گفت: ای پدر در این صورت باکی نداریم؛ که بر حق بمیریم! [حضرت] فرمود: خدا به شما پاداش خیر بدهد، بهترین پاداشی که به فرزندی درباره پدرش داده می شود.

وقتی صبح شد پیاده شد و نماز صبح را خواند، سپس با عجله سوار بر مرکب شده اصحابش را به طرف چپ برد همین که می خواست از سپاه حرّ جدا شود حرّ بن یزید نزد او آمد و آنها را بازگرداند وقتی بازگشتشان به سوی کوفه شدت گرفت آنها نیز در برابر حرّ مقاومت کرده، سپاه حرّ را به عقب راندند، و پیوسته در سمت چپ حرکت می کردند تا به نینوی رسیدند. (۱)

(۱) تاریخ طبری، ۴۰۷/۵ و ۴۰۸، به نقل از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان و ارشاد، ۸۲/۲ و ۸۳، به نقل از عقبه بن سمعان، همراه با کمی تغییر و مقاتل الطالیین، ۷۴، به نقل از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان، همراه با اندکی حذف و تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۵

### نینوی: [محل توقیف حسین بن علی علیه السلام]

(۱) نینوی جایی است که حسین علیه السلام در آنجا منزل کرد، در این هنگام ناگاه سواری با اسب نجیب، سلاح بر دوش و کمان بر شانه از طرف کوفه نمایان شد همگی توقف کرده منتظر او شدند، وقتی به آنها رسید به حرّ بن یزید و اصحابش سلام کرد ولی به حسین علیه السلام و یارانش سلام نکرد، نامه ای از عبید الله بن زیاد را تحویل حرّ داد که در آن چنین آمده بود:

«وقتی نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد حسین را متوقف کن و در بیابان بی‌آب و علف و بدون حصار و سنگری فرود آر، به فرستاده‌ام دستور داده‌ام همراه تو بوده از شما جدا نشود تا اینکه خبر اجرای دستورم توسط تو را برایم بیاورد. و السلام» وقتی حرّ نامه را خواند [رو به اصحاب حسین علیه السلام] گفت: این نامه امیر عبید الله بن زیاد است به من دستور داده در جایی که نامه‌اش بدستم می‌رسد شما را متوقف کنم، این فرستاده‌اش است، به وی دستور داده تا زمانی که نظر و فرمانش را اجرا نکرده‌ام از من جدا نشود. أبو الشعثاء یزید بن زیاد مهاصر کندی بهدلی به فرستاده عبید الله [ابن زیاد] نگاه کرده مقابلش ایستاد و گفت: آیا شما مالک بن نسیر بدی از [قبیله] کنده هستی؟ گفت: [هستم].

بله

یزید بن زیاد گفت: مادرت به عزایت بنشیند؟ این چه مأموریتی است که به دنبالش آمده‌ای؟ گفت: من به دنبالش نیامده‌ام! از امامم پیروی کرده به بیعت خویش وفا نموده‌ام، أبو الشعثاء گفت: [نه شما] نسبت به پروردگارت عصیان کرده‌ای و در هلاکت نفس خودت از امامت اطاعت کرده‌ای! [برای خود] ننگ و نار فراهم ساخته‌ای. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۶

(۱) خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «و جعلناهم أئمةً يدعون إلى النار و يوم القيامة لا ينجرون آنها را امامانی قرار داده‌ایم که به آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت یاری نمی‌شوند» و آن [وصف] امام تو است. «۱» حرّ بن یزید رفت تا [حسین و اصحابش] را در آن مکان بی‌آب و آبادی وادار به فرود آمدن کند. آنها گفتند: ما را رها کن تا در این آبادی - منظورشان نینوی بود - یا آن آبادی - منظورشان غاضریّه بود - یا آن یکی - مقصودشان شفیّه بود - منزل کنیم.

[حرّ] گفت: نه و الله نمی‌توانم این کار را انجام بدهم، این مرد به عنوان جاسوس به دنبالم فرستاده شده است! زهیر بن قین گفت: ای پسر رسول الله، جنگ با اینها آسانتر از جنگ با آنانی است که پشت سر آنها می‌آیند، به جان خودم بعد از اینها به اندازه‌ای خواهند

آمد که توان آنها را نداریم! حسین [علیه السلام] فرمود: من جنگ را آغاز نمی‌کنم. زهیر بن قین گفت: برویم به طرف این آبادی و آنجا منزل کنیم آنجا دژ و پناهگاه دارد و کنار رودخانه فرات است. اگر جلویمان را گرفتند با آنها می‌جنگیم، جنگ با اینها برایمان با کسانی که بعد از اینها می‌آیند آسانتر است. حسین [علیه السلام] فرمود: آن آبادی کدام است؟ [زهیر] گفت: آن [عقر] است. حسین [علیه السلام] فرمود: خدایا از [عقر] به تو پناه می‌برم، بعد فرود آمد، و آن روز، پنجشنبه، دومین روز محرم سال ۶۱ هجری بود. روز بعد عمر بن سعد بن ابی وقاص از کوفه با چهار هزار [نیرو] بر آنها وارد شد. «۲»

(۱) قصص / ۳۲

(۲) تاریخ طبری، ۴۰۸/۵ و ۴۰۹، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ارشاد شیخ مفید، ۲/۸۳ و ۸۴، ادامه خبر عقبه بن سمعان. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۷  
بسم الله الرحمن الرحيم

## فصل (۶) از سوم محرم تا شب عاشورا

### اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۱۹

### ماجرای رفتن ابن سعد به جنگ امام حسین علیه السلام

(۱) علت جنگ ابن سعد با حسین [علیه السلام] این بود که عبید الله بن زیاد چهار هزار نفر از اهالی کوفه را به فرماندهی ابن سعد به طرف [دشتبه] «۱» فرستاد. در آن زمان دیلمی‌ها به طرف دشتبه هجوم آورده و بر آن مسلط شده بودند، لذا [ابن زیاد] حکم

فرمانداری ری را برای [ابن سعد] نوشت و وی را مأمور کرد [به طرف دشتبه] لشکر کشی کند.

لذا [ابن سعد] [از کوفه] بیرون آمد و در حمامِ اَعین لشکر گاهی بپا کرد، در این اثناء وقتی جریان حسین [علیه السلام] پیش آمد و [آن حضرت] به سوی کوفه حرکت کرد [ابن زیاد] عمر بن سعد را خواست و گفت: [اول] به طرف حسین حرکت کن وقتی مشکل ما با او حل شد می توانی سر کار خودت بروی، عمر بن سعد گفت: اگر ممکن است که مرا [از این مأموریت] معاف کنی معاف کن، عبید الله گفت: بله می توانم لکن به شرط اینکه حکم [ری را که به تو داده ایم] به ما بازگردانی. وقتی عبید الله این جمله را به او گفت، عمر [بن سعد] گفت امروز را به من مهلت بده تا فکر کنم. عمر بن سعد آمد و با دوستانش مشورت کرد با هر کس که مشورت می کرد او را از [این کار] بر حذر می داشت. حمزه بن مغیره بن شعبه - که خواهرزاده عمر بن سعد بود - آمد و گفت: دایی! تو

(۱) ناحیه بزرگی بین همدان و ری که بعد از مدتی به قزوین اضافه شد، معجم البلدان ۴/ ۵۸.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۰  
 را به خدا مبادا به سوی حسین بروی و مرتکب معصیت پروردگارت شده، قطع رحم «۱» بکنی! و الله اگر مال و دنیایت یکسره از دست بیرون رود و حتی اگر حکومت روی زمین از آن تو باشد و از کفت خارج شود بهتر از آن است که در حالی که خون حسین را بر گردن داری در پیشگاه خدا حاضر شوی! عمر بن سعد گفت: اگر خدا بخواهد چنین خواهم کرد. «۲» (۱) [سلسله اخبار اَبی مخنف] در روایت طبری اینجا قطع شده و به نزول ابن سعد در کربلا منتقل می گردد. ولی طبری این خلاء را با نقل خبری از عوانه بن حکم پر می کند، از این رو ما به ناچار خبر عوانه را برای ایجاد ارتباط بین حلقه های حوادث

نقل می کنیم. هشام از عوانه بن حکم از عمّار بن عبد الله از پدرش عبد الله بن یسار روایت کرده گفت:

نزد عمر بن سعد رفتیم در حالی که او مأمور به حرکت به سوی حسین [علیه السلام] شده بود. به من گفت: امیر به من دستور داده که به طرف حسین بروم ولی من این مأموریت را نپذیرفتم.

گفتم: خدا تو را هدایت کند و به حق و حقیقت برساند، قبول مکن، این کار را انجام نده و به سوی حسین حرکت مکن! می گوید: از پیش او بیرون آمدم یکی آمد و گفت: عمر بن سعد دارد مردم را به جنگ با حسین دعوت می کند. می گوید: [دوباره] نزدش آمدم، [دیدم] نشسته است، وقتی مرا دید رویش را برگرداند، فهمیدم تصمیم گرفته به سوی حسین حرکت کند لذا از نزدش بیرون آمدم.

(۱) غالباً بنی هاشم دامادهای بنی زهره بودند از این رو عمر بن سعد که از بنی زهره بود به نوعی با حسین علیه السلام که از بنی هاشم محسوب می شد ارتباط رحمی داشت. (۲) تاریخ طبری، ۴۰۹ / ۵، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ابو الفرج اصفهانی ماجرای حکومت ری در قبال پیشنهاد قتل امام حسین علیه السلام را با کمی تغییر ذکر کرده است، رک: مقاتل الطالیین، ۷۴، به نقل از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۱ می گوید: عمر بن سعد نزد [ابن زیاد] رفت و گفت: خدا برایت خیر پیش آورد که مرا به این کار نصب کرده ای، و حکمش را صادر نموده ای به طوری که خبرش به گوش مردم رسید حال اگر قرار است آن را تنفیذ کنی تنفیذ کن. و برخی از اشراف کوفه را که من از آنها در جنگ شجاع تر و نیرومندتر نیستم همراه سپاه [من] بفرست. سپس چند تن [از اشراف] را نام برد.

[ابن زیاد] گفت: نمی خواهد اشراف کوفه را به من معرفی کنی! من تو را برای مشورت درباره کسانی که می خواهم بفرستم نصب نکرده‌ام. اگر خواستی با نیروهایمان بروی برو و گرنه حکم [ری] را به ما بازگردان. وقتی [عمر بن سعد] دید [ابن زیاد] لجاجت ورزیده است، گفت! من می‌روم. عوانه می‌گوید: با چهار هزار نفر حرکت کرد و فردای روزی که حسین [علیه السلام] در نینوی مستقر شد بر حسین [علیه السلام] وارد شد. (۱)

### تلاش عمر بن سعد برای یافتن علت سفر امام علیه السلام به کوفه

(۱) عوانه می‌گوید: [عمر بن سعد]، عزرة بن قیس أحمسی را نزد حسین علیه السلام فرستاد. گفت: برو از او بپرس چه چیزی او را به اینجا کشانده؟ و چه می‌خواهد؟ ولی از آنجایی که عزرة از کسانی بود که برای حسین نامه نوشته بود، از رفتن نزد حسین خجالت کشید.

می‌گوید: [عمر بن سعد] به رؤسای کسانی که برای حسین نامه نوشته بودند پیشنهاد کرد این کار را بکنند ولی همگی ابا کرده و نپذیرفتند. می‌گوید: [در این مکان] کثیر بن عبد الله شعبی - که سواری شجاع بود به طوری که چیزی جلو دارش نبود، برخاست گفت: من می‌روم، و الله اگر بخواهی [یک باره

(۱) تاریخ طبری، ۴۰۹/۵ و ۴۱۰، به نقل از هشام از عوانه بن حکم از عمّار بن عبد الله بن یسار.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۱۲۲  
بر حسین یورش آورده] او را ترور می‌کنم. عمر بن سعد گفت: نمی‌خواهم ترورش کنی، ولی نزدش برو و بپرس چه چیزی او را به اینجا کشانده است؟ می‌گوید: [کثیر بن عبد الله] به طرف حسین [علیه السلام] آمد، وقتی ابو ثمامه صائدی او



را دید به حسین [علیه السلام] گفت: خدا سلامت بدارد ابا عبد الله! شرتین مردم زمین و جری ترین آنان بر خونریزی و درنده خوترین آنها نزد شما می آید. [ابو ثمامه] بلند شد به طرفش رفت، گفت: شمشیرت را زمین بگذار، [کثیر بن عبد الله] گفت نه، و الله نمی گذارم، جای گذشت و بزرگواری نیست من فرستاده ای هستم اگر سخنم را گوش کنید آنچه را که به خاطر آن فرستاده شده ام می گویم و اگر نخواستید برمی گردم.

[ابو ثمامه] گفت: من دسته شمشیرت را نگه می دارم شما حاجت را بگو. [کثیر] گفت: نه، و الله نمی گذارم آن را لمس کنی! [ابو ثمامه] گفت: حاجت را بمن، بگو من از سوی تو خواسته ات را به [حسین علیه السلام] می رسانم، ولی نمی گذارم نزدیک [حسین] بشوی [چرا که] تو فاجری، [آنگاه] به یکدیگر ناسزا گفتند، [کثیر بن عبد الله] به طرف عمر بن سعد بازگشت و جریان را به او گزارش داد. می گوید: عمر قره بن قیس حنظلی را خواند و گفت: آهای قره! برو نزد حسین و از او پرس چه چیزی او را به اینجا کشانده؟ و چه می خواهد؟ می گوید، فرمود: آیا او را می شناسید؟ حبیب بن مظاهر گفت: بله، این مرد از قبیله حنظله تمیمی پسر برادرمان است و من او را به حسن تدبیر می شناختم و گمان نمی کردم در این میدان حاضر شود. می گوید: [قره] آمد به حسین [علیه السلام] سلام داد، و پیام عمر بن سعد را به حسین [علیه السلام] رساند.

حسین [علیه السلام] فرمود: مردم شهر شما برایم نوشته اند که بیایم، حال اگر نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۳ نمی خواهید بر می گردم. می گوید: قره به طرف عمر بن سعد برگشت و جریان را به او اطلاع داد.

عمر بن سعد به او گفت: امیدوارم خدا مرا از جنگ و قتال با او معاف کند. «۱» [و جریان

را برای [ابن زیاد] نوشت، [اینجا روایت عوانه به پایان می‌رسد و بار دیگر نقل ابی مخنف آغاز می‌شود].

### اولین نامه عمر بن سعد و پاسخ ابن زیاد

(۱) نامه عمر بن سعد به عبید الله بن زیاد رسید، و در آن چنین آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، وقتی به حسین رسیدم پیکم را نزد او فرستادم، پرسیدم چه چیزی موجب شد وی دست به این کار بزند؟ و چه می‌خواهد؟ وی گفت: اهالی این شهرها برایم نامه نوشته‌اند و فرستاده‌هایشان نزد آمدند و از من خواسته‌اند بیایم، من هم آمدم، حال اگر مرا نخواست، و نظرشان غیر از آن چیزی شد که فرستاده‌هایشان گفته بودند من از نزدشان برمی‌گردم. وقتی نامه برای [ابن زیاد] خوانده شد گفت: «حال که چنگال ما به او گیر کرده است، آرزوی نجات می‌کند در حالی که دیگر جای تکان خوردنی برایش نیست.» (۲) از این رو به عمر بن سعد نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، نامه‌ات به من رسید، فهمیدم چه گفتی، به حسین پیشنهاد کن او و همه اصحابش با یزید بن معاویه بیعت کنند، اگر بیعت می‌کند فکری می‌کنیم تا بینیم نظرم‌ان در موردش چه خواهد شد. و السلام.»

(۱) تاریخ طبری، ۴۱۰ / ۵ و ۴۱۱، ادامه خبر عمّار بن عبد الله بن یسار و ارشاد ۸۴ / ۲ تا ۸۶ با کمی تفاوت.

(۲) تاریخ طبری، ۴۱۱ / ۵، به نقل از ابی مخنف از نصر بن صالح بن حبیب بن زهیر عبسی از حسان بن فائد بن بکیر عبسی و ارشاد، ۸۶ / ۲ با کمی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۴ وقتی نامه به عمر بن سعد رسید گفت: گمان می‌کردم ابن زیاد صلح و سلامتی را نمی‌پذیرد [و پیشنهاد مراد می‌کند]. (۱)

## ملاقات ابن سعد با امام علیه السلام

(۱) حسین [علیه السلام] عمرو بن قرظۀ بن کعب انصاری را به دنبال عمر بن سعد فرستاد [و فرمود] امشب بیا تا بین دو لشکر با یکدیگر ملاقات کنیم عمر بن سعد با بیست اسب سوار آمد و حسین [علیه السلام] هم با همین تعداد آمد. وقتی به هم رسیدند حسین [علیه السلام] به اصحابش دستور داد از او دور شوند، عمر بن سعد هم همین دستور را به همراهانش داد.

سپس آن دو مدت زیادی با هم صحبت کردند، به طوری که پاسی از شب گذشت بعد هر یک از آن دو با همراهانشان به طرف لشکر خود بازگشتند و مردم در مورد آنچه بین آن دو رد و بدل شده بود از روی حدس و گمان با هم صحبت می کردند آنها گمان می کردند، حسین [علیه السلام] به عمر بن سعد فرموده بود: بیا با من علیه یزید بن معاویه قیام کن، بیا تا هر دو لشکر را علیه یزید بخوانیم ولی عمر گفت: در این صورت خانه مرا ویران می کنند. فرمود: من آن را برایت می سازم، گفت: املاک [زمین زراعتی] ام را می گیرند. [حضرت] فرمود: در این صورت از اموالم در حجاز بهتر از آن را بتو می دهم، ولی عمر نپذیرفت مردم این حرف ها را می گفتند و در میانشان شایعه شده بود. بدون اینکه چیزی از اینها شنیده یا دانسته باشند. (۲) آنها می گفتند: حسین گفته است، سه پیشنهاد را از من بپذیرید: ۱- یا به مکانی که از آنجا آمده ام برگردم. [طرد مدینه است].

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۱۱ و ۴۱۲، ادامه خبر حسان بن فائد و ارشاد، ۶ / ۸۲، با اندکی تغییر.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۱۳، به نقل از ابو جناب از هانی بن ثابت حضرمی که یکی از شهود قتل امام علیه السلام بود و سبط بن جوزی می نویسد ابن سعد کسی را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و از حضرت خواست تا با یکدیگر نشستی داشته باشند. رک:

تذکره الخواص، ص ۲۴۸

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۵

۲- یا دستم را در دست یزید بن معاویه قرار بدهم تا ببیند نظرش درباره مشکل بین من و او چه می شود.

۳- یا مرا به هر یک از مرزهای مسلمین که خواستید بفرستید تا فردی از اهالی آنجا گردیده و در نفع و ضررشان با آنان شریک باشم. «۱» ولی عقبه بن سمعان می گوید: من همراه حسین بوده‌ام، از مدینه به مکه، و از مکه به عراق با او بیرون آمده بودم، و تا کشته شدنش از او جدا نشده‌ام. نه در مدینه، نه در مکه، نه در راه و نه در عراق و نه در لشکرش تا روز قتلش هیچ کلمه‌ای به مردم نگفت که من نشنیده باشم، اما و الله علی رغم آنچه مردم گمان می کنند و می گویند که پیشنهاد کرده دستش را در دست یزید بن معاویه بگذارد و یا او را به مرزی از مرزهای مسلمین بفرستند، چنین پیشنهادی را به آنان نکرده است، ولی فرمود: مرا رها کنید بروم در این سرزمین پهناور تا بینم کار مردم به کجا می کشد. «۲»

### دومین نامه ابن سعد و پاسخ ابن زیاد

(۱) «خداوند شعله آتش را خاموش کرده، و وحدت کلمه ایجاد نموده و امور امت اسلامی را اصلاح فرموده است؛ حسین به من پیشنهاد داده که به جای اولش بازگردد، یا او را به هر یک از مرزهای مسلمین که خواستیم بفرستیم، و او مثل فردی از آنان نفع و ضررشان را بپذیرد. [بالتبع] با این [پیشنهاد] هم رضایت شما و هم مصلحت امت [اسلامی] تأمین خواهد شد.» وقتی عبید الله نامه را خواند گفت: این نامه مردی است که مخلص امیر است و بر قوم خود مهر و شفقت دارد. آری پذیرفتم.

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۴۱۳، به نقل از ابی مخنف از مجالدین سعید و صعقب بن زهیر

آزدی و سایر محدثین، و سبط بن جوزی پیشنهاد دوم را ذکر نکرده و آن را ردّ نموده است، رک: تذکره الخواص، ۲۴۸، و ابو الفرج این پیشنهادها را با اندکی تفاوت نقل کرده است، رک: مقاتل الطالبیین، ۷۵.

(۲) تاریخ طبری، ۴۱۳/۵ و ۴۱۴، به نقل از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب و رک: تذکره الخواص، ۲۴۸ که بطور خلاصه به این خبر اشاره نموده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۶

(۱) [در این بین] شمر بن ذی الجوشن برخاست و گفت: آیا این را از [حسین] می‌پذیری در حالی که [الآن او در چنگ تو قرار گرفته] در قلمرو تو و در کنارت مستقر شده! و الله اگر دستش را در دستت قرار ندهد و از دیارت برود، بزودی نیرومند و عزیز خواهد شد و [در مقابل] تو در اندک زمانی به ضعف و ناتوانی خواهی گرایید، این پیشنهاد را قبول نکن که سستی موقعیت تو را به دنبال خواهد آورد. باید او و یارانش تسلیم فرمان تو شوند، اگر آنها را مجازات کنی صاحب اختیاری و اگر خواستی آنها را ببخشی باز از حیث تبلیغاتی به نفع توست.

و الله بمن خبر رسیده حسین و عمر بن سعد بین دو لشکر جلسه تشکیل می‌دهند و همه شب را با هم صحبت می‌کنند از کجا معلوم دستشان در دست هم نباشد! ابن زیاد گفت: بله چه نظر خوبی! نظر شما، نظر مدبرانه‌ای است! «۱» بعد به عمر بن سعد نوشت: «من تو را سراغ حسین نفرستاده‌ام تا گره کارش را بگشایی و به وی نیکی و بخشش کنی، و یا آرزوی سلامت و بقایش را کرده، نزد من برایش شفاعت نمایی ... بین اگر حسین و یارانش تحت فرمان ما در آمده و تسلیم شدند، آنها را در حال تسلیم نزدم بفرست.» ولی اگر نپذیرفتند [تسلیم نشدند] به طرفشان یورش برده آنها را به قتل برسان با آنها کاری کن که عبرت سایرین شوند، چرا که آنان مستحق این [مجازاتند]! اگر حسین کشته شد بر سینه و پشتش اسب بتازان! زیرا او نافرمان، عصیانگر و قاطع رحم و بسیار ظالم است! گرچه هرگز نمی‌پندارم که [اسب‌دوانی] بعد از مرگ ضرری [به مرده] برساند، لکن به

خود قول داده‌ام اگر [حسین] را کشتم با او چنین کنم! اگر به دستور ما در مورد او عمل  
بکنی  
پاداش

(۱) تاریخ طبری، ۴۱۴/۵، به نقل از ابی مخنف از مجالد بن سعید همدانی و صقعب بن  
زهیر و ارشاد شیخ مفید، ۸۷/۲ و ۸۸، همراه با اندکی تغییر و حذف و رک: تذکره  
الخواص، ۲۴۸، که جملات شمر را به اختصار ذکر کرده است.  
نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۷  
فرمانبردار شنوا را به تو خواهیم داد. و اگر نپذیری از کارگزاری ما و سپاه ما بر کناری،  
لشکر را به شمر بن ذی الجوشن بسپار، که ما او را مأمور اجرای دستوراتمان کرده‌ایم. و  
السلام. «۱» (۱) بعد عید الله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن را خواست، گفت: با این نامه  
نزد عمر بن سعد برو، او باید به حسین و یارانش پیشنهاد کند تا تحت فرمان من در آیند،  
اگر پذیرفتند آنان را در حال تسلیم نزد من بفرستد. و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگد، اگر  
این کار را انجام داد گوش به فرمانش باش و از او اطاعت کن، و اگر [از انجام این  
مأموریت] سرباز زد تو با آنها به جنگ چرا که شما از طرف من فرمانده مردم هستی، به  
ابن سعد حمله کن گردنش را بزن سرش را برایم بفرست. «۲» وقتی شمر بن ذی الجوشن  
آن نامه را گرفت، و همراه با عبد الله بن ابی محل بن حزام کلابی «۳» برخاست، عبد الله  
به [ابن زیاد] گفت: خدا امیر را به سلامت بدارد! خواهرزاده‌های ما یعنی عباس و عبد الله  
و جعفر و عثمان با حسین هستند اگر صلاح می‌دانی برایشان امان نامه بنویسی، بنویس. ابن  
زیاد گفت: بله به روی چشم! «۴» و به کاتبش دستور داد تا برایشان امان [نامه] نوشت. و  
آن را توسط عبد الله

(۱) تاریخ طبری، ۴۱۵/۵، به نقل از ابی مخنف از ابو جناب کلبی و ارشاد ۸۸/۲، با  
اندکی تفاوت و رک: تذکره الخواص، ۲۴۸، که این خبر را به اختصار ذکر کرده است.

(۲) تاریخ طبری، ۴۱۴/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۸۸/۲، با کمی تغییر و تذکره الخواص، ۲۴۸، که این خبر را به اختصار آورده است.

(۳) عبد الله بن ابی محل بن حزام کلابی برادرزاده خانم امّ البنین بود چون ام البنین فاطمه دختر حزام کلابی بود و ابی محل برادرش به حساب می آمده و عبد الله برادرزاده اش می شد، از این رو طبق رسم عرب عبد الله خود را به حساب پدرش دائی فرزندان ام البنین دانسته و آنها را خواهرزاده خویش می خواند در حالی که در واقع فرزندان ام البنین خواهر زاده پدرش بودند نه خواهرزاده عبد الله.

(۴) احتمالاً این تعبیر و استقبال غیر مترقبه ابن زیاد از امان دادن به فرزندان ام البنین یا بدان خاطر بوده که وی از آنها می ترسیده و خواسته است تا با این امان قدری از یاران امام حسین علیه السلام بکاهد و یا به خاطر این بوده است که خود دایی آنها، یعنی از بنی کلاب بوده است لذا خواسته است با این کار صله رحمی کرده باشد، البته احتمال اول قوی تر است چرا که افرادی چون ابن زیاد که عمرشان را در سیاسی و جلدادی و خونریزی سپری کرده اند هرگز عاطفه و پیوند رحمی را درک نمی کنند تا بخواهند صله رحم بجا آورند.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۸  
بن ابی محل [بن حزام کلابی] و برده اش به نام کزمان [برای فرزندان ام البنین] فرستاد.  
«(۱)» (۱) شمر بن ذی الجوشن با نامه عبید الله بن زیاد نزد عمر بن سعد آمد، وقتی با نامه نزد [عمر بن سعد] آمد و آن را برایش خواند، عمر گفت: وای بر تو، تو را چه شده؟ خدا تو را دور کند و این نامه را مایه ننگ و عار تو گرداند! و الله گمان می کنم تو [ابن زیاد را] از پذیرش نوشته من منصرف کرده ای کاری را که امید داشتیم اصلاح شود فاسد نموده ای، و الله حسین تسلیم نخواهد شد، روح تسلیم ناپذیری در تن اوست. شمر گفت: به من بگو تو چه خواهی کرد؟! آیا دستور و امر را اجرا می کنی و دشمنش

را می‌کشی؟! اگر این کار را نمی‌کنی لشکر و سپاه را به من واگذار کن. [عمر] گفت: نه، به تو چیزی نخواهد رسید، من [خودم] متولّی‌اش می‌شوم، شما برو و فرمانده پیاده نظام باش. «۲» (۲) [أمان ابن زیاد به حضرت عباس و برادرانش] [أبی مخنف] می‌گوید: شمر آمد روبروی اصحاب حسین [علیه السّلام] ایستاد و گفت: پسران خواهرمان کجا هستند؟ عباس و جعفر و عثمان فرزندان علی [علیه السّلام] بیرون آمدند و گفتند: چه کاری داری و چه می‌خواهی؟ گفت: شما ای خواهرزاده‌هایم، در امان هستید.

آن جوانان بزرگوار گفتند: خدا تو و امان‌نامه تو را لعنت کند. به ما امان می‌دهی حال آنکه پسر رسول خدا بی‌امان است! «۳» کزمان غلام عبد الله بن ابي محل بن حزام کلابی جلو آمد و آنها را صدا زد، گفت: این امان‌نامه را دایی‌تان یعنی عبد الله بن ابي محل فرستاده است! جوانان [پسران

(۱) تاریخ طبری، ۴۱۵/۵، به نقل از ابي مخنف از حارث بن حصیره از عبد الله بن شریک عامری.

(۲) تاریخ طبری، ۴۱۵/۵ و ۴۱۶، ادامه خبر عبد الله بن شریک و ارشاد شیخ مفید، ۲/۸۹، با کمی تغییر و ر ک: تذکره الخواص، ۲۴۹، همراه با حذف و تغییر. (۳) تاریخ طبری، ۴۱۶/۵، ادامه خبر عبد الله بن شریک و ارشاد، ۲/۸۹ و تذکره الخواص، ۲۴۹.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۲۹ ام البنین] گفتند: به دایی ما سلام برسان و بگو ما نیازی به امان [نامه] شما نداریم امان [نامه] خدا بهتر از امان [نامه] پسر سمیه «۱»! است. «۲»

**جریان بستن آب به روی امام علیه السّلام و یارانش**



(۱) نامه‌ای بدین شرح از عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد رسید: «بین حسین و یارانش و آب حائل شو، مگذار قطره‌ای از آن بچشند همانگونه که با امیر المؤمنین عثمان آن مرد متقی و زگی و مظلوم معامله شد! ابی مخنف می گوید سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم ازدی برایم نقل کرده است که عمر بن سعد، عمرو بن حجّاج را با پانصد اسب سوار فرستاد تا در شریعه [آبشخور] مستقر گردیده و مانع شدند حسین [علیه السلام] و یارانش حتی یک قطره از آن آب را بنوشند، این جریان سه روز قبل از کشته شدن حسین [علیه السلام] بود!» (۳) وقتی تشنگی حسین و یارانش شدت یافت برادرش عباس بن علی بن ابی طالب را خواست و با سی اسب سوار و بیست پیاده همراه با بیست مشک به طرف شریعه فرستاد؛ آنها آمدند تا این که شبانگاه به آب نزدیک شدند، نافع بن هلال جملی پرچم به دست، پیشاپیش آنها حرکت می کرد عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: ای مرد کیستی؟ [نافع گفت: نافع بن هلال] عمرو گفت: چرا اینجا آمدی؟ هلال گفت:

آمده‌ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده‌اید بنوشیم. عمرو گفت: بنوش، گوارایت باشد. هلال گفت: نه، و الله قطره‌ای از آن نمی‌نوشم در حالی که حسین و اصحابش تشنه‌اند. آنگاه اشاره‌ای کرد و اصحاب حسین یکباره جلوی عمرو ظاهر شدند.

(۱) استفاده از ابن سمیه به خاطر طعنه‌ای بود که در این تعبیر نهفته بود چرا که سمیه زنی روسپی بوده و زیاد پدر عبید الله حرام زاده به حساب می آمده است از این رو حضرت عباس و برادرانش با این جمله در حقیقت خواستند ابن زیاد را تحقیر کنند.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۱۵، سند پیشین.

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۱۲، از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲ / ۸۶، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۰

عمرو گفت: به هیچ وجه اینها نمی‌توانند آب بنوشند، اصلاً ما اینجا قرار گرفته‌ایم تا آب را بر آنها ببندیم. همین که سربازان نافع به نافع نزدیک شدند، به آنان گفت: مشک‌هایتان را پر کنید! سربازان هم یورش آورده مشک‌هایشان را پر کردند. اینجا عمرو بن حجاج و یارانش به سویشان حمله بردند، ولی عباس بن علی و نافع بن هلال جلویشان را سد کردند، بعد به یاران خویش پیوستند و گفتند بروید؛ ولی خودشان ایستادند، عمرو بن حجاج و یارانش هم بار دیگر برگشتند. دو گروه اندکی یکدیگر را تعقیب کردند تا اینکه در نهایت اصحاب حسین [علیه السلام] مشکها را به حسین [علیه السلام] رساندند. آن شب نافع بن هلال یکی از یاران عمرو بن حجاج را با نیزه زخمی کرده بود، که بعداً جای زخم چرکین شد و او مرد. او اولین کشته سپاه عبید الله بود که آن شب مجروح شده بود. (۱)

### حمله به خیام امام [علیه السلام] در عصر تاسوعا

(۱) حارث بن حصیره از عبد الله بن شریک عامری از امام زین العابدین [علیه السلام] نقل می‌کند که می‌گفت: عمر بن سعد بعد از نماز عصر صدا زد: ای سواران خدا سوار شوید مژده باد شما را به بهشت! مردم سوار شدند، و به طرف حسین و یارانش [علیه السلام] حمله بردند.

این در حالی بود که حسین [علیه السلام] جلوی خیمه‌اش زانوها را به بغل گرفته و به شمشیر خود تکیه داده چرت می‌زد. خواهرش زینب فریاد سپاه ابن سعد را شنید لذا به برادر خویش نزدیک شد و گفت: برادر آیا نمی‌شنوی که صداها نزدیک می‌شود؟

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۴۱۲ و ۴۱۳، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم ازدی و مقاتل الطالین، ۷۸، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید

بن مسلم، همراه با تغییر و حذف. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۱ (۱) حسین [علیه السلام] سر خویش را بلند کرد و فرمود: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم، بمن فرمود: شما به سوی ما می آیی! در این حین خواهرش به صورت خویش سیلی زد و گفت: ای وای بر من! [حضرت] فرمود: خواهرم وای بر تو مباد، خدا رحمت کند آرام باش در این بین عباس بن علی [علیه السلام] آمد گفت: برادرم: لشکر به طرف شما آمده است. حسین [علیه السلام] از جایش بلند شد و فرمود: عباس، جانم بفدایت - برادرم - سوار شو با آنها ملاقات کن بگو: چه شده؟ چه چیزی برایتان پیش آمده؟ و پرس برای چه اینجا آمده اند؟ عباس تقریباً با بیست اسب سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در میانشان بودند، روبرویشان ایستادند. گفت: چه چیزی برایتان پیش آمده؟ و چه می خواهید؟ گفتند: فرمان امیر عبید الله رسیده که به شما متعرض شویم تا تحت فرمان او درآید یا شما را تحت فرمان او درآوریم. عباس [علیه السلام] فرمود: عجله نکنید تا نزد ابی عبد الله برگردم و آنچه گفتید را به او گزارش دهم. آنها متوقف شدند و گفتند: نزد او برو، جریان را به او گزارش بده بعد با پاسخش نزد ما بیا.

عباس برگشت و به سوی حسین [علیه السلام] دوید تا خبر را به او اطلاع دهد. [در این زمان] همراهان عباس ایستادند و برای سپاه عمر بن سعد خطبه خواندند ... حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت: اگر مایلی با سپاه عمر بن سعد سخن بگو. و اگر می خواهی من با آنها سخن می گویم؛ زهیر گفت: چون شما ابتدا این پیشنهاد را داده ای شما با آنان سخن بگو. حبیب بن مظاهر گفت: فردای قیامت بدترین قوم در نزد خدا آن قومی هستند

که در حالی نزد خدا می‌روند که فرزندان نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۲ پیامبرشان [صلی الله علیه و آله و سلم] و خاندان و اهل بیتش علیهم السلام و بندگان عابد این شهر را که در سحرگاهان به شب‌زنده‌داری می‌پردازند و بسیار خدا را یاد می‌کنند، را کشته‌اند.

حبیب این را به زهیر بن قین گفت به طوری که سپاه عمر بن سعد آن را می‌شنیدند، لذا عزره بن قیس از سپاه عمر بن سعد این سخن را شنید. (۱) عزره بن قیس به حبیب گفت: هر چه می‌توانی از خودت تعریف کن! زهیر گفت: خدا نفس او را پاکیزه گردانیده و او را هدایت کرده است، آی عزره از خدا بترس، من خیرخواه شما هستم، آی عزره تو را به خدا، مبادا از کسانی باشی که گمراهان را در کشتن نفوس پاک یاری می‌کنند! عزره بن قیس گفت: آی زهیر! تو در نزد ما جزو [پیروان] اهل این بیت [یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] نبوده‌ای، تو عثمانی بودی «۱» [حال چه شد که از حسین حمایت می‌کنی]. زهیر گفت: مگر نه اینست که شما با موضع‌گیری فعلی‌ام فهمیدی من از آنان [اهل بیت] هستم. و الله من هرگز برای حسین نامه ننوشته‌ام، و هیچ‌گاه فرستاده‌ای را به سویش نفرستاده‌ام. و به او وعده یاری نداده‌ام ولی شما نامه نوشتید، اما مسیر راه، من و او را به هم رسانیده است. وقتی حسین را دیدم به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و موقعیت حسین نزد او افتاده‌ام، و فهمیدم او به طرف دشمنانش یعنی شماها می‌آید لذا عاقلانه دیده‌ام که او را یاری کنم و در حزب او باشم، و جانم را پای جان او قرار دهم، تا بدین وسیله حق خدا و رسولش [صلی الله علیه و آله و سلم] را که شما ضایع کرده‌اید مراعات کرده باشم.

(۱) منشأ پیدایش اصطلاح عثمانی این بود که پس از قتل عثمان مسلمانان به دو دسته

تقسیم شده بودند دسته‌ای عثمان را مظلوم و کشتن او را گناهی بزرگ تلقی کردند و علی [علیه السلام] را مسئول ریخته شدن خون عثمان دانسته‌اند، و دسته دیگر عثمان را مجرم و گناهکار شمرده و علی [علیه السلام] را مسئول خون عثمان نمی‌دانسته‌اند از این رو به گروه اول عثمانی و به گروه دوم علوی می‌گفته‌اند. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۳ (۱) وقتی عباس بن علی آنچه عمر بن سعد به حسین [علیه السلام] پیشنهاد کرده بود را به اطلاع حسین [علیه السلام] رسانید حسین [علیه السلام] فرمود: نزدشان برگرد و اگر می‌توانی کارشان را تا صبح فردا به عقب بینداز و آنها را امشب از ما دور کن، تا که شاید امشب به درگاه پروردگارمان نماز بگذاریم و او را بخوانیم و از او طلب مغفرت بکنیم! خدا می‌داند که من نماز به درگاهش و تلاوت کتابش و دعا و استغفار زیاد را دوست می‌دارم.

عباس بن علی [علیه السلام] اسبش را دوانید تا به آنها رسید، و گفت: آی با شما هستم! ابا عبد الله از شما می‌خواهد امشب را برگردید تا در مورد این مسأله فکر کند، این مسأله امریست که در این مورد بین شما و او سخنی ردّ و بدل نشده است. وقتی صبح شد ان شاء الله با هم ملاقات خواهیم داشت، یا به پیشنهاد شما راضی می‌شویم و آنچه را که شما می‌طلبید و بر آن اصرار دارید می‌پذیریم، یا آن را نپذیرفته و رد می‌کنیم. [حضرت] با این پیشنهاد می‌خواست آنان را آن شب از نزد خویش بازگرداند تا فرصتی یافته دستوراتش را بدهد و به خانواده‌اش وصیت بنماید. عمر بن سعد گفت: ای شمر نظرت چیست؟ شمر گفت نظر شما چیست؟ تو فرمانده هستی نظر، نظر توست؛ عمر بن سعد گفت: ای کاش من نمی‌بودم، سپس رو به مردم کرد و گفت: نظر شما چیست؟ «۱» عمرو بن حجاج بن سلمه زبیدی گفت: سبحان الله! و الله اگر اینها از اهالی دیلم

(۱) عمر بن سعد از نظر امویان و دستگاه عبید الله متهم به این بود که تمایل به جنگ با

حسین علیه السّلام را ندارد از این رو عید الله، شمر را مأمور کرد تا مراقب او باشد بهمین علت اکنون نمی‌خواست خودش به حسین علیه السّلام مهلت بدهد می‌خواست این مهلت دادن را به گردن شمر بیندازد و بگوید شمر هم نظرش همین بود ولی شمر متوجه شد و زیر کانه بار مسئولیت را بر گردن عمر بن سعد قرار داد و گفت فرمانده تویی و نظر اصلی نظر توست.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۴ هم بودند «۱» و از شما این تقاضا را می‌کردند سزاوار بود خواسته‌شان را اجابت می‌کردی. (۱) قیس به اشعث گفت: خواسته‌شان را اجابت کن، قسم به جانم، فردا صبح با تو خواهند جنگید! عمر بن سعد گفت: و الله اگر بدانم می‌خواهند جنگ بکنند امشب را به آنها مهلت نمی‌دهم! «۲» علی بن الحسین [علیه السّلام] می‌فرماید: در این اثناء پیکی از طرف عمر بن سعد نزد ما آمد، ایستاد و به طوری که صدایش به گوش می‌رسید گفت: تا فردا به شما مهلت می‌دهیم، اگر تسلیم شوید شما را نزد امیر عید الله بن زیاد می‌فرستیم و اگر از تسلیم شدن پرهیزد شما را رها نخواهیم کرد. «۳»

(۱) چون دیلمیان پس از شکست ساسانیان از سپاه اسلام، سرسختانه مقاومت می‌کردند و مانع ورود مسلمانان به مازندران و گیلان می‌شدند مسلمانان عرب نیز با آنان به سختی رفتار می‌کردند و این رفتار سرسختانه طرفین در میان مردم آن زمان به صورت ضرب المثل در آمده بود از این رو عمرو بن حجّاج عصر تاسوعا به عمر بن سعد گفت، اگر دیلمیان کافر از شما یک شب مهلت می‌خواستند سزاوار بود بپذیرید، چه رسد به اینها که دیلمیان از دیلمیان نیستند.

(۲) تاریخ طبری، ۴۱۶/۵ و ۴۱۷، به نقل از ابی مخنف از حارث بن حصیره از عبد الله بن شریک عامری که از اصحاب امام سجاد علیه السّلام بود و احتمالا این خبر را از آن حضرت نقل کرده است و شیخ مفید تنها تقاضای مهلت امام علیه السّلام برای نماز و دعا

را همراه با اندکی تغییر ذکر کرده است، ر ک: ارشاد ۲ / ۹۰ و ۹۱. (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۱۷ و ۴۱۸، به نقل از ابی مخنف از حارث بن حصیره از عبد الله بن شریک عامری و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۹۱، با کمی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۵  
بسم الله الرحمن الرحيم

## فصل (۷) وقایع شب عاشورا

### اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۷

### اتمام حجت سید الشهداء علیه السلام با یاران

(۱) علی بن حسین [علیه السلام] می فرماید: بعد از اینکه عمر بن سعد برگشت، دم غروب بود که حسین یارانش را جمع کرد، من مریض بودم خودم را نزدیک حسین رساندم تا [سخنانش] بشنوم، شنیدم پدرم به یارانش می گفت: ستایش می کنم به بهترین ستایش خدایی را که برتر و بلند مرتبه است و در راحتی و سختی او را سپاس می گویم، خدایا تو را سپاس می گویم از آنکه ما را با نبوت [فرستادن پیامبرت] گرمی داشته‌ای و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین فقیه و دانا نموده‌ای و گوشها و چشمها و قلبها را برای ما قرار داده و ما را از مشرکین قرار نداده‌ای. من یارانی برتر و بهتر از یاران خویش، و اهل بیتی نیکوکارتر و پرهیزکارتر از اهل بیت خود نمی‌شناسم، خداوند به همه شما جزای خیر عطا کند. آگاه باشید، گمان می‌کنم فردا روز [برخورد] ما با این دشمنان است. آگاه باشید، نظرم اینست که شما همگی با آزادی بروید. از ناحیه من عهده‌ای بر گردن شما نیست. شما را [تاریکی شب] [از دید دشمن] می‌پوشاند، آن را مرکب خود قرار دهید [و بروید].

«۱» هر مردی از شما دست یکی از مردان اهل بیت را بگیرد، و در آبادیها و شهرهایتان پراکنده شوید، تا اینکه خداوند گشایشی ایجاد کند. این قوم [سپاه عمر

(۱) تاریخ طبری، ۴۱۸ / ۵، به نقل از حارث بن حصیره از عبد الله بن شریک عامری از علی بن حسین علیه السلام و ارشاد، ۹۱ / ۲، با کمی تغییر و مقاتل الطالبیین، ۷۴، به نقل از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان، همراه با تغییر و حذف. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۸ بن سعد] مرا می طلبند، و اگر به من دست یابند از تعقیب دیگران صرف نظر می کنند. «۱»

### عکس العمل بنی هاشم: [حضرت عباس و فرزندان عقیل]

(۱) [ابتدا] عباس بن علی [علیه السلام] سخن را آغاز کرد و گفت: چرا این کار را بکنیم؟ آیا برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم؟! خدا هرگز چنین روزی را نیاورد! بعد برادران و فرزندان [حسین علیه السلام] و فرزندان برادرش [حسن علیه السلام] و دو پسر عبد الله بن جعفر [محمد و عبد الله] به همین نحو یا مانند آن سخن گفتند. آنگاه حسین علیه السلام فرمود: ای فرزندان عقیل! کشته شدن مسلم برایتان کافیست، [شما دیگر نمانید] بروید، من به شما اجازه داده‌ام! [فرزندان عقیل] گفتند: [اگر ما برویم] مردم چه خواهند گفت؟ می گویند ما بزرگ و آقایمان و فرزندان عمویمان، آن هم [فرزندان] بهترین عموهایمان را رها کرده‌ایم، در حالی که [حتی] یک تیر هم به دفاع از آنها پرتاب نکرده و یک نیزه در کنارشان نیفکنده و یک شمشیر هم برای حمایت از آنان فرود نیاورده‌ایم، [اصلاً] ندانسته‌ایم چه کرده‌اند [و چه شده‌اند] نه بخدا قسم چنین نخواهیم کرد! و جان‌ها و اموال خاندانمان را فدایت خواهیم نمود. و در کنار شما خواهیم جنگید تا به جایگاه ورود شما وارد شویم! خدا زندگی بعد از شما را زشت و کریه گرداند!

«۲»



(۱) تاریخ طبری، ۴۱۹ / ۵، به نقل از ابی مخنف از عبد الله بن عاصم فائشی از ضحاک بن عبد الله مشرقی.

(۲) تاریخ طبری، ۴۱۹ / ۵، ادامه خبر ضحاک بن عبد الله مشرقی و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۹۱ و ۹۲، با کمی تغییر و جابجایی و ابو الفرج سخنان فرزندان عقیل را با کمی تغییر از زبان همه بنی هاشم یعنی حضرت عباس و برادرانش و علی بن الحسین و فرزندان عقیل نقل نموده است، رک: مقاتل الطالبیین، ۷۴ و ۷۵، به نقل از ابی مخنف. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۳۹

### عکس العمل سایر اصحاب: [سخن مسلم بن عوسجه، سعید بن عبد الله و زهیر بن قین]

(۱) مسلم بن عوسجه أسدی برخاست و گفت: اگر ما شما را رها کنیم در مورد اداء حق شما چه عذری پیش خدا بیاوریم؟ قسم بخدا! اگر نیزه‌ام در سینه‌شان بشکند و با شمشیرم آن قدر آنها را بزنم که دسته شمشیر از دستم رها شود، از شما جدا نخواهم شد. اگر سلاحی با من نباشد تا با آن با آنها بجنگم پیش روی شما به سویشان سنگ پرتاب خواهم کرد تا با شما بمیرم! سعید بن عبد الله حنفی گفت: قسم بخدا، تو را رها نخواهم کرد تا خدا بداند که ما در زمان غیبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از شما محافظت کرده‌ایم، و الله اگر بدانم کشته می‌شویم سپس زنده گردیده [زنده] زنده سوزانده می‌شوم و سپس تکه تکه می‌گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام می‌شود از شما جدا نمی‌شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم، چگونه چنین نکنم در حالی که این کشته شدن بیش از یک بار نیست ولی بزرگی و کرامتی را به دنبال دارد که هرگز از بین نخواهد رفت! زهیر بن قین گفت: و الله دوست داشتم کشته می‌شدم، سپس دوباره زنده شده بعد کشته می‌شدم، تا جائی که هزار بار اینچنین کشته می‌شدم، تا خداوند بدین وسیله، کشته شدن را از شما و جوانان اهل بیت شما دور می‌گردانید!

[آنگاه] جمعی از یارانش سخن گفتند، آنها گفتند: بخدا قسم از شما جدا نمی‌شویم، جانهایمان به فدایت، با گلوها و پیشانیها و دستهایمان شما را حفظ می‌کنیم، اگر کشته شویم [به عهدمان] وفا کرده‌ایم و [تکلیفی که بر گردن داشته‌ایم] اداء نموده‌ایم. سپس جمعی دیگر از یاران سخنانی گفتند که برخی از آنها با برخی دیگر شباهت داشت.

«۱»

(۱) تاریخ طبری، ۴۱۹/۵ و ۴۲۰ به نقل از ابی مخنف از عبد الله بن عاصم از ضحاک بن عبد الله مشرقی و ارشاد شیخ مفید، ۲/ ۹۲ و ۹۳، همراه با اندکی تغییر در عبارات. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۱۴۰

### وصیت و دلداری حسین بن علی علیه السلام به زینب کبری علیها السلام

(۱) علی بن حسین بن علی [علیه السلام] می‌فرماید: آن شبی که پدرم فردایش کشته شد نشسته بود و عمه‌ام زینب نزد من بود و از من پرستاری می‌کرد، پدرم با یارانش در خیمه [پدرم، از ما] فاصله گرفته بودند. برده ابو ذر [حوی] نزد ایشان بود و شمشیرش را آماده و [تیز] می‌کرد، [در این هنگام] پدرم این اشعار را می‌خواند: [که معنایش چنین است]: ای زمانه اف بر تو چه رفیقی هستی، چقدر صبح و شام رفیقان و طالبانت در راهت کشته شده‌اند، روزگار قانع نمی‌شود کسی را بجای دیگری بگیرد. سرنوشت [انسان] بدست پروردگار بزرگوار است و هر زنده‌ای راه مرا خواهد رفت. دو یا سه بار [این ابیات] را تکرار کرد تا اینکه من فهمیدم و متوجه شدم منظورش چیست، بغض گلویم را گرفت، ولی اشکم را نگه داشتم و ساکت شدم، اما فهمیدم بلا نازل شده است! اما عمه‌ام نیز، آنچه را که من شنیده بودم شنید- ولی از آن رو که زن بود و زنان رقت قلب دارند و بی تاب می‌شوند- نتوانست خودش را کنترل کند در حالی که پیراهنش روی زمین کشیده می‌شد و رویش باز بود برخاست نزد [حسین علیه السلام] رفت، گفت:

ای وای! ای کاش مرگ، زندگی را از من می گرفت، یک روز مادرم فاطمه مرد، بعد پدرم علی، و بعد برادرم حسن، [تنها تو] مانده ای ای جانشین و باقیمانده گذشتگان! حسین علیه السلام نگاهی به [خواهر] کرد و فرمود: خواهرم! شیطان، شکیبایی و بردباری ات را نگیرد.

[عمه ام زینب] گفت: پدر و مادرم بفدایت ای ابا عبد الله! آیا آماده شده ای تا کشته شوی؟  
جانم به فدایت.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴۱  
(۱) [پدرم] اندوهش را فرو نشانده و اشک از چشمانش جاری شد [و این مثل عربی را به زبان جاری ساخت] فرمود: که اگر شتر مرغ شبی رها می شد به خواب می رفت! [یعنی اگر مرا رها می کردند و متعرض نمی شدند بجای خود می ماندم و به اینجا نمی آمدم].  
[عمه ام] زینب گفت: وای بر من! بر خلاف میل خود کشته می شوی! اینکه بر من جگر خراشتر و سختتر است! [آنگاه] به صورت خویش سیلی زد، و دستش را به طرف گریبانش برده آن را پاره کرد و بیهوش بر زمین افتاد! حسین [علیه السلام] بر بالینش رفت و بر صورتش آب ریخت «۱» و به [خواهرش] فرمود: ای خواهرم! تقوای الهی را پیشه کن و بواسطه دلگرمی هایی که خداوند به صابرین داده خویشتن داری نما، بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نخواهند ماند، همه چیز نابود خواهد شد جز ذات خداوندی که زمین را با قدرتش خلق کرد و مخلوقات را برانگیخته و به سوی خود بازمی گرداند و او یکتا و واحد است، پدرم بهتر از من بود، مادرم بهتر از من بود و برادرم [هم] برتر از من بود. [همه اینها به شهادت رسیدند]، من و آنها و هر مسلمانی چون رسول خدا خواهند مرد.

[ابا عبد الله] با این [جملات] و مانند آن [خواهر] را تسلی داد و فرمود: ای خواهرم! تو را قسم می دهم و شما به قسم من وفادار باش. وقتی که از دنیا رفتم برای من گریبان را پاره نکن، به خاطر من صورتت را نخراش، و آه و وا ویلا نکن.

سپس [پدرم، عمه‌ام زینب] را آورد و کنار من نشاند. «۲»

(۱) شاید از باقیمانده آب‌هائی بوده که شب هفتم آورده بوده‌اند.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵/ ۴۲۰ و ۴۲۱، به نقل از حارث بن کعب و أبو ضحاک و ارشاد شیخ مفید، ۲/ ۹۳ و ۹۴، همراه با اندکی تغییر در عبارات و أبو الفرج بخش اول این خبر را از اشعار امام علیه السّلام تا بیهوش شدن حضرت زینب [س] با کمی تغییر نقل نموده است، رک: مقاتل الطالبین، ۷۵، به نقل از ابی مخنف از حرث بن کعب از علی بن الحسین علیه السّلام.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۱۴۲

### تدابیری برای حفاظت از خیام

(۱) [آنگاه حسین علیه السّلام] نزد اصحابش رفت و به آنها دستور داد برخی از خیمه‌ها را به برخی دیگر نزدیک کنند، به طوری که طناب‌های خیمه‌ها را تو در تو قرار دهند، و خودشان بین خیمه‌ها مستقر شوند، و تنها یک طرف را برای آمدن دشمن آزاد بگذارند [تا فقط از آن یکسو با دشمن بجنگند و سایر راههایی را که به خیمه‌گاه منتهی می‌شود مسدود نمایند]. «۱» و [حسین علیه السّلام] برای جایی پشت خیمه‌ها که مانند جوی [آب] گود بود، نی و هیزم آورد، [ابتدا] ساعتی از شب را به کندن آن گودال پرداختند و آن را مثل خندقی درآوردند بعد هیزم و نی‌ها را در آن ریختند و گفتند: وقتی بر ما حمله کردند و با ما جنگیدند در خندق آتش می‌افروزیم تا از پشت به ما حمله نشود و تنها از یک سو با آنها [سپاه دشمن] مواجه شویم. «۲»

### عبادت و استغفار

(۲) وقتی که آسمان بر حسین و اصحابش تاریک شد تمام شب را بیدار بوده نماز می خواندند و استغفار می کردند، دعا می خواندند و [به درگاه الهی] تضرع می نمودند.

### مجادله بریر با مأمورین ابن سعد

(۳) ضحاک بن عبد الله مشرقی همدانی کسی که از اصحاب حسین علیه السلام بود ولی [روز عاشورا] از [کشته شدن] نجات پیدا کرد و می گوید: [آن شب] گروهی از سواران [دشمن] از کنار ما می گذشتند و ما را زیر نظر

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۲۱، همان خبر و ارشاد، ۲ / ۹۴.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۲۲، به نقل از ابی مخنف از عبد الله بن عاصم از ضحاک بن عبد الله مشرقی.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴۳ داشتند، و حسین [علیه السلام] در حال قرائت [این آیه شریفه بود]:  
 «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ، إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ، مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ.»  
 «۱» «هرگز کسانی که کافر شدند مپندارند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان است، تنها [از آن رو] بدانها مهلت می دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند و عذاب خفت باری [در پی] دارند. خداوند نمی خواهد مؤمنین را به حالی که شما دارید رها کند، تا بدین وسیله پاک را از پلید جدا سازد.» (۱) مردی از سوارانی که ما را زیر نظر داشتند، [این آیه] را شنید، لذا گفت: قسم بخدای کعبه ما همان پاکانی هستیم که از شما جدا شده ایم! [ضحاک می گوید:] من متوجه حرفش شدم و به بریر بن حضیر [همدانی] گفتم: می دانی او کیست؟  
 گفت:

نه! گفتم: او ابو حرب سبعی [همدانی] عبد الله بن شهر است، [فردی] دلچک منش و هرزه

و بیکاره است، [در عین حال مردی] بزرگ و شجاع و دلیر است، گویا سعید بن قیس او را به خاطر جنایتی حبس کرده بود. بریر بن حضیر به او گفت: ای فاسق! آیا خداوند تو را جزو پاکان قرار داده است؟! [ابو حرب در پاسخ] گفت: تو کیستی؟ گفت: من بریر بن حضیر هستم. [ابو حرب] گفت: انا لله [ما از خدائیم] [و به او برمی گردیم] [تحملش] برایم سخت است، و الله هلاک شدی! بریر، و الله به هلاکت رسیدی! [بریر] گفت: ای ابا حرب! آیا از تو می آید که با [این] گناهان بزرگت به درگاه خدا

(۱) آل عمران / ۱۷۹-۱۷۸.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴۴  
توبه کنی؟! قسم بخدا ما همان پاکان هستیم ولی شما همان [افراد] پلید هستید! [ابو حرب با حالت مسخره] گفت: و من جزو شهادت دهندگان [صدق گفتارت] هستم! [ضحاک بن عبد الله می گوید به ابو حرب] گفتم: وای به حالت! معرفت سودی به حالت نداشت؟! [ابو حرب] گفت: فدایت شوم، ... [بریر] گفت: خدا فکرت را زشت گرداند، همواره تو سفیه [و نادان] هستی! او نیز روی برتافت و رفت. «۱»

(۱) تاریخ طبری، ۴۲۱ / ۵، به نقل از ابی مخنف از عبد الله بن عاصم از ضحاک بن عبد الله مشرقی و ارشاد، ۲ / ۹۴ و ۹۵، همراه با کمی تغییر و حذف. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴۵  
بسم الله الرحمن الرحيم

## اشاره

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴۷

## ترکیب سپاه کوفه

(۱) وقتی روز عاشورا- روز شنبه- فرا رسید عمر بن سعد [نماز] صبح را خواند و با افرادش بیرون آمد، «۱» [فرماندهی] جمعیت اهل مدینه را عبد الله بن زهیر اُزدی و جمعیت مذحج و اُسد را عبد الرحمن بن اُبی سبره جعفی، و اجتماع ربیع و کنده را قیس بن اُشعث بن قیس [کندی] و اجتماع تمیم و همدان را حرّ بن یزید ریاحی [تمیمی] یربوعی] بر عهده داشتند.

عمر بن سعد، عمرو بن حجاج زبیدی را [به فرماندهی] سمت راست و شمر بن ذی الجوشن ضبابی کلابی را به فرماندهی سمت چپ [سپاهش] نصب کرد، و عزرة بن قیس احمسی را [به ریاست] سواره نظام و شبت بن ربیع ریاحی [تمیمی] را [به ریاست] پیاده نظام برگزید و پرچم را بدست غلامش ذوید سپرد. «۲» «۳»

## مناجات سید الشهداء علیه السلام در صبح عاشورا

(۲) وقتی لشکر عمر سعد صبحگاه سراغ حسین [علیه السلام] آمدند، حسین علیه السلام دو دست خویش را بلند کرد و عرض نمود:

(۱) تاریخ طبری، ۴۲۲ / ۵، به نقل از اُبی مخنف از عبد الله بن عاصم از ضحاک بن عبد الله مشرقی، با کمی جابجایی، البته طبری در همین خبر می نویسد بما خبر رسید که [روز عاشورا] روز جمعه بوده است، همانگونه که شیخ مفید، روز عاشورا را بین روز شنبه و جمعه به صورت مردود بیان می کند. رک: ارشاد، ۹۵ / ۲، به نقل از ضحاک بن عبد الله.

(۲) تاریخ طبری، ۴۲۲ / ۵، به نقل از فضیل بن خدیج کندی از محمد بن بشر از عمرو

حضرمی و ارشاد، ۲ / ۹۵، با کمی تغییر.  
 (۳) فرماندهان قبایل که در قسمت اول ذکر شد تحت فرمان فرماندهان سمت راست و چپ و سواره نظام و پیاده نظام بودند.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴۸  
 «خدایا! تو در هر سختی و اندوهی مورد اطمینان من و در هر گرفتاری امیدم هستی، و در هر مسئله‌ای که برایم رخ می‌دهد اطمینان بخش و مدد کارم می‌باشی، چه غمها که بواسطه آن دلها به ضعف می‌گرایید و چاره‌اش به کاستی می‌رفت، و در آن دوست [مرا] رها می‌کرد و دشمن از آن مسرور می‌شد [ولی هنگامی که آن را نزد تو می‌آوردم و از آن بدرگاہت شکوه می‌کردم و چاره‌اش را از غیر تو نمی‌جستم، آن را می‌گشودی و می‌زدودی، تو ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و غایت هر خواسته‌ای.» «(۱)»

### پاسخ ابی عبد الله علیه السلام به جسارت شمر

(۱) [ضحاک بن عبد الله مشرقی همدانی می‌گوید:] هنگامی که [سپاه کوفه] به طرف ما آمدند و نگاهشان به آتشی که در نی و هیزم شعله‌ور بود افتاد - [آتشی] که ما برای اینکه آنها از پشت به ما حمله نکنند برافروخته بودیم - مردی از آنها با تجهیزات کامل در حالی که [اسبش] را می‌راند به سوی ما آمد، بی آنکه سخنی با ما بگوید از کنار خیمه‌های ما گذر کرد و به خیمه‌هایمان نگریست؛ ولی چیزی جز هیزمی که آتش در آن شعله می‌کشید مشاهده نکرد، از این رو برگشت و با صدای بلند گفت: ای حسین! عجله کرده‌ای پیش از آتش روز قیامت آتش دنیا را برگزیده‌ای! حسین [علیه السلام] فرمود: این کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است؟! گفتند: بله خدا سلامتت بدارد، خودش

[حسین علیه السلام] فرمود: ای پسر زن بزچران! تو سزاوار سرخ شدن در آتش هستی! [در این میان] مسلم بن عوسجه گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، با تیر او



(۱) تاریخ طبری، ۴۲۳/۵، به نقل از ابی مخنف از برخی از اصحابش از ابی خالد کاهلی و شیخ مفید این خبر را از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند و نامی از ابو خالد کاهلی نمی آورد و از آنجا که ابو خالد از یاران امام سجاد علیه السلام بوده است احتمالاً بهمین خاطر شیخ یکباره خبر را از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است رک: ارشاد، ۹۶ / ۲

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۴۹  
را نزنم؟ می توانم او را بزنم، تیرم به خطا نمی رود، آن فاسق از بزرگترین زورگویان است.  
حسین [علیه السلام] فرمود: تیر نزن، من دوست ندارم آغازگر [جنگ] باشم. (۱)

### اولین خطبه امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه

(۱) وقتی [سپاه دشمن] به [حسین علیه السلام] نزدیک شدند [او] مرکبش را [خواست و] سوارش شد، و با صدای بلند به طوری که اکثر مردم می شنیدند فرمود: «ای مردم! سخنم را گوش دهید، [در جنگ با من] عجله نکنید، [بگذارید] شما را بدانچه حق شما بر گردن من است [و باید آن را به شما بگویم] موعظه کنم. [بگذارید] تا عذر من را در آمدنم به نزد شما بگویم، اگر عذر من را پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و به من انصاف دادید، سعادت مند خواهید شد و وجهی برای جنگ با من نخواهید یافت، و اگر عذر من را نپذیرفتید و انصاف به خرج ندادید، «فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ» (۲) «إِنَّ وِلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.» (۳)»  
«شما و شریکانتان کارتتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، سپس در کارتتان پرده پوشی نکنید آنگاه کارم را تمام کرده مهلتم ندهید.» «سرور من خدایی است که کتاب [قرآن] را نازل نموده و نیکوکاران را دوست می دارد.»- وقتی خواهران [حسین علیه السلام] این سخن را شنیدند فریاد کشیدند و گریستند، دختران او نیز گریه کردند و صداهایشان بلند

شد، [حسین علیه السلام] برادرش عباس بن

(۱) تاریخ طبری، ۴۲۳/۵، به نقل از ابی مخنف از عبد الله بن عاصم از ضحاک مشرقی و ارشاد، ۲/۹۵، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.

(۲) یونس / ۷۱.

(۳) اعراف / ۱۹۶.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵۰  
علی و فرزندش علی را نزد آنها فرستاد و به آن دو فرمود: آنها را ساکت کنید [که از این  
پس] گریه‌های زیادی [در پیش] دارند.

(۱) هنگامی که [زنها] ساکت شدند، [حسین علیه السلام] حمد و ثنای الهی را گفت و خدا را بدانچه شایسته اوست یاد کرده و بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر ملائکه و انبیا درود فرستاد [راوی این روایت می گوید: بخدا قسم نه قبل و نه بعد از آن روز نشنیدم گوینده‌ای، منطقی رساتر از [حسین علیه السلام] داشته باشد. آنگاه حسین علیه السلام در ادامه خطبه‌اش فرمود: أما بعد، به نسیم توجه کنید ببینید من کیستم؟! بعد به نفوس خودتان رجوع کرده و آن را نکوهش کنید، تأمل کنید که آیا کشتن و هتک حرمت من برایتان حلال است؟! مگر من پسر دختر پیامبرتان صلی الله علیه و آله و سلم، و پسر وصی و پسر عمویش و جزو اولین ایمان آورندگان به خدا و تصدیق کننده رسولش در آنچه که از طرف پروردگارش آورده، نیستم؟! آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست؟! آیا جعفر طیار شهیدی که دو بال دارد عمویم نیست؟! مگر این قول شایع به [گوش شما] نرسیده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و برادرم فرموده: «این دو دو سرور جوانان اهل بهشتند»؟! آنچه می گویم حق است اگر [مرا] تصدیق می کنید، [بدانید] قسم بخدا از زمانی که فهمیدم خداوند بر دروغگو غضب می کند و کسی که دروغ می گوید زیان می بیند قصد دروغ نکرده‌ام. و اگر مرا

تکذیب می کنید در میانتان کسانی هستند که اگر در این مورد [یعنی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد [که این حدیث صحیح است]، [اگر] از جابر بن عبد الله انصاری یا ابا سعید خدری، یا سهل بن سعد ساعدی، یا زید بن أرقم، یا أنس بن مالک سؤال کنید به شما خبر خواهند داد که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شأن من و برادرم شنیده‌اند، آیا همین [سخن] شما را از ریختن خون من منع نمی کند؟! [در این میان] شمر بن ذی الجوشن گفت: هر کس آنچه را که او می گوید باور کند، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵۱ معلوم می شود خدا را با دودلی می پرستد. «۱» (۱) حبيب بن مظاهر [به شمر] گفت: به خدا قسم به نظر من تو در هفتاد جای دینت بر لب پرتگاه قرار داری [در دین تو هفتاد نوع شک و شبهه وجود دارد]، [آی] من گواهی می دهم شما راست می گویی و آنچه را که حسین [علیه السلام] می گوید نمی فهمی، خداوند بر قلب تو مهر زده است! آنگاه حسین [علیه السلام] به [لشکر عمر بن سعد] فرمود: اگر تاکنون در این کلام [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من] شک داشتید آیا در این سخنانی [که اکنون می گویم] نیز شک دارید؟ مگر نه این است که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ و الله اگر به مشرق و مغرب [عالم] بروید چه در میان خودتان و چه در بین دیگران پسر دختر پیامبری غیر از من نخواهید یافت، تنها من پسر دختر پیامبرتان هستم. به من بگوئید آیا [خون] کشته‌هایتان را که من کشته‌ام از من می طلبید؟ یا مالی را که از بین برده‌ام از من می خواهید؟ یا در پی قصاص زخمی هستید که بر [کسی از] شما وارد ساخته‌ام؟ «۲» [سکوت مردم را فرا گرفت هیچ] سخنی [در جواب حسین علیه السلام] نمی گفتند ... [سپس حسین علیه السلام] فریاد زد: آی شبت بن ربعی، آی حجّار بن أبجر، آی قیس بن أشعث، آی یزید بن حارث، مگر شما برایم ننوشته بودید: میوه‌ها رسیده، باغها سر سبز شده و نهرها لبریز گردیده، [اگر بیایی] بر سپاهی که برایت آماده شده، وارد خواهی شد،

بیا؟! ولی آنها [در پاسخ امام حسین علیه السلام] گفتند: ما چنین کاری نکرده ایم! [حضرت با تعجب] فرمود! نه و الله شما بودید که این عمل را انجام داده اید.

(۱) اشاره به مفهوم آیه ۱۱ سوره ۲۲ دارد.

(۲) این جملات حضرت استفهام انکاری است یعنی حضرت می خواهد بفرماید من که کسی از شما را نکشته ام، مالی از شما را غصب نکرده ام و یا زخمی به شما وارد نکرده ام پس چرا با من می جنگید؟

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵۲

سپس فرمود: آی مردم! اگر مرا نمی خواهید، رهایم کنید تا به محل امنی «۱» بر روی زمین برگردم! (۱) قیس بن اشعث گفت: آیا تحت فرمان پسر عموهایت در نمی آیی؟! آنها رفتاری جز آنچه شما دوست داری نشان نخواهند داد و از آنها آزاری به تو نخواهد رسید! حسین [علیه السلام] فرمود: تو برادر برادرت [محمد بن اشعث] هستی! می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از شما بطلبند؟! «۲» نه و الله من مانند فرد ذلیل، دست در دستشان نخواهم گذارد، و همچون غلام و برده فرمانبردارشان نخواهم شد!

[حسین علیه السلام در ادامه فرمود: [بندگان خدا! «إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرَجُمُونِ»، «۳» «عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» «۴»] از شر اینکه مرا سنگسار کنند به پروردگار خود و شما پناه می برم.» «از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم.» سپس [برگشت و] شترش را خوابانید و به عقبه بن سمعان دستور داد [تا شترش را مهار کند و او] شتر را مهار کرد.

«۵»

(۱) طبعاً منظور سید الشهداء از این فرموده مدینه بوده است چرا که مامن و خانه و کاشانه اوّلیه او مدینه بوده است.

(۲) مفهوم این فرموده سید الشهداء علیه السلام این بود که: بنی هاشم به خاطر شرکت برادرت محمد بن اشعث در قتل مسلم بن عقیل منتظرند انتقام خویش را از شما بگیرند حالا شما می‌خواهی با این حرفهای مرا فریفته، وادار به تسلیم کنی و بعد مثل مسلم بن عقیل به کشتن بدهی و در نتیجه موجب شوی تا بنی هاشم علاوه بر انتقام خون مسلم بن عقیل، خون مرا هم از شما بطلبند؟!

(۳) دخان / ۲۰.

(۴) مؤمن / ۲۷.

(۵) تاریخ طبری، ۴۲۴/۵ تا ۴۲۶، به نقل از ابی مخنف از عبد الله بن عاصم از ضحاک مشرقی و ارشاد شیخ مفید، ۹۷/۲ و ۹۸، با اندکی تغییر در الفاظ و عبارات، و سبط بن جوزی خطبه امام علیه السلام را از آنجا که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و برادرم فرمود: این دو آقای جوانان بهشت هستند تا کلام شمر بن ذی الجوشن [لعنة الله] با کمی تفاوت و بطور مختصر نقل کرده است، رک: تذکره الخواص، ص ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل ابی مخنف].  
نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵۳

### خطبه زهیر بن قین

(۱) [آنگاه] زهیر بن قین بر اسبی که دمی پر مو داشت سوار شد و سر تا پا مسلح، بیرون آمد و گفت: ای مردم کوفه! شما را به عذاب خدا هشدار می‌دهم. وظیفه مسلمان این است که خیر خواه برادر مسلمانش باشد. تا زمانی که بین ما و شما شمشیر حاکم نشود، با هم برادریم، دین واحد داشته، امت واحدی به حساب می‌آئیم. لذا سزاوار پند و اندرز ما هستید ولی زمانی که شمشیر به میان آمد این ارتباط قطع می‌شود، ما امتی و شما امتی دیگر خواهید شد.

خداوند ما و شما را بوسیله فرزندان پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم آزموده

است، تا ببیند ما و شما با آنان چگونه معامله می‌کنیم، ما شما را به یاری آنها و جدایی از این طغیانگر [عبید الله بن زیاد] دعوت می‌کنیم، شما از آن دو [عبید الله و پدرش زیاد] در تمام دوران سلطنتشان غیر از بدی ندیده‌اید [آنها] چشم‌هایتان را [از کاسه] بیرون می‌آوردند، دستها و پاهایتان را می‌بریدند، شما را شکنجه می‌کردند و بر تنه درخت خرما می‌آویختند، بزرگواران و قاریان قرآنتان مثل حجر بن عدی و یارانش، هانی بن عروه و امثالش را می‌کشند.

در این هنگام [سپاهیان دشمن] وی را دشنام دادند و از عبید الله بن زیاد شپاسگزاری کرده و برایش دعا نمودند، گفتند: بخدا قسم تا زمانی که دوست تو و همراهانش را به قتل نرسانیم یا وی را با یارانش در حال تسلیم نزد عبید الله نبریم دست بر نخواهیم داشت! [زهیر] گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه رضوان الله علیها به دوست داشتن و کمک سزاوارتر از پسر سمیه است، «۱» اگر یارانشان نمی‌کنید پناه بر خدا از اینکه آنها

(۱) سمیه کنیز زانیه‌ای بود که در جاهلیت پرچمی [نشانه فحشا] بر سر خانه خویش نصب می‌کرد و [زیاد] زنازاده‌ای بود که از او متولد شده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵۴ را به قتل برسانید، این مرد [حسین علیه السلام] را با پسر عمویش یزید بن معاویه آزاد بگذارید، [در کار او و یزید دخالت نکنید] قسم بجانم اگر حسین را هم به قتل نرسانید، یزید از شما راضی خواهد شد، و به همین اندازه که از او اطاعت کردید [و دست از یاری حسین بر داشتید و خود را برای جنگ با حسین آماده کرده‌اید] اکتفا خواهد نمود. [در این هنگام] شمر بن ذی الجوشن به طرف زهیر تیری انداخت و گفت: ساکت باش، خدا صدایت را خفه کند. با کثرت کلامت ما را خسته کرده‌ای. (۱) زهیر [در پاسخش] گفت: ای پسر کسی که بر پاشنه‌های پایش ادرار می‌کرد! من با تو سخن نمی‌گویم. [بی‌تردید] تو یک حیوانی! بخدا قسم گمان نمی‌کنم دو آیه از کتاب

خدا را بدرستی بدانی! عذاب سخت و خواری و خفت روز قیامت بر تو بشارت باد! شمر گفت: خداوند تو و رفیقت [منظور حسین علیه السلام] را همین الآن به قتل خواهد رساند! [زهیر] گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی! و الله مردن در کنار او [حسین علیه السلام] نزد من از [حیات] جاودانه در کنار شما محبوب تر است. آنگاه [زهیر] رو به مردم کرد و با صدای بلند گفت: بندگان خدا! این [مرد] بد اخلاق و تندخو و امثالش شما را در دینتان فریب ندهند، و الله شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شامل حال آنها که خون فرزندان و خاندان پیامبر را ریخته اند و کسانی را که به این خاندان یاری رسانده و از حریم آنها دفاع کردند را کشته اند، نخواهد شد. [در این هنگام] مردی [زهیر] را صدا زد و گفت: ابا عبد الله به شما می گوید: بیا، قسم بجانم همانگونه که مؤمن آل فرعون قوم خویش را نصیحت کرده و به خوبی از آنان دعوت نمود، شما [هم] آنها را نصیحت کرده و بخوبی از آنان دعوت نموده ای، اگر نصیحت و ابلاغ، نفعی برساند! «۱»

(۱) تاریخ طبری، ۴۲۶/۵ و ۴۲۷، به نقل از اَبی مخنف از حنظله بن اسعد شبامی از مردمی از قومش به نام کثیر بن عبد الله شعبی، که شاهد قتل امام حسین علیه السلام بود. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۱۵۵

### توبه حر بن یزید ریاحی

(۱) وقتی عمر بن سعد [قصد] حمله کرد، حر بن یزید به او گفت: خدا سلامتت بدارد! می خواهی با این مرد بجنگی؟ [عمر] گفت: و الله جنگی که اقلش این باشد که سرها جدا گردیده، دستها بیفتند! [حر] گفت: آیا هیچ یک از پیشنهادهایی که [حسین علیه السلام] عرضه کرده شما را راضی نمی کند؟

عمر بن سعد گفت: چرا و الله اگر کار به دست من بود می پذیرفتم، ولی امیر تو [عبید الله] پذیرفت.

[بعد از این گفتگو] [حرّ] به گوشه‌ای از لشکر رفت، مردی از قومش هم با او بود که قره بن قیس نام داشت. [حرّ] گفت: ای قره! آیا امروز اسبت را آب داده‌ای؟ [قره] گفت: نه، [حرّ] گفت: آیا می‌خواهی سیرابش کنی؟ [قره] می‌گوید: و الله گمان کردم او قصد دارد [از لشکر] دور شود و در جنگ شرکت نکند، ولی نمی‌خواهد من [این صحنه] را مشاهده کرده و بر علیه او به بالا گزارش بدهم، [من در جواب سؤالش] به او گفتم: [نه] آبش نداده‌ام، می‌روم تا آبش بدهم. در نتیجه از کنار او جدا شدم، ولی بخدا قسم اگر او بمن می‌گفت چه قصدی دارد با وی نزد حسین [علیه السلام] می‌رفتم.

[حرّ] اندک اندک به حسین [علیه السلام] نزدیک می‌شد. مردی از قوم حرّ که مهاجر بن اوس نام داشت به وی گفت: پسر یزید! چه قصدی داری؟ آیا می‌خواهی حمله بکنی؟ [حرّ] ساکت ماند و حالتی شبیه به تب و لرز بر او عارض شد. [مهاجر] گفت: پسر یزید! و الله حالت تو [آدم] را به شک می‌اندازد. بخدا هرگز تو را در جایی با این وضعی که الآن می‌بینم مشاهده نکرده‌ام، آیا می‌خواهی حمله بکنی؟ اگر به من گفته می‌شد شجاعترین مرد اهالی کوفه کیست از شما تجاوز نکرده نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعۀ الطف، ص: ۱۵۶ [دیگری را معرفی نمی‌کردم]، حالا این چه حالی است که در شما می‌بینم؟! (۱) [حرّ] گفت: به خدا قسم من خودم را بین بهشت و جهنم مخیر می‌بینم! و الله چیزی را بجای بهشت بر نمی‌گزینم و لو اینکه قطعه قطعه گردیده و آتش زده شوم! سپس به اسبش لگدی زد و به حسین [علیه السلام] ملحق شد و به [آن حضرت] گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من همان مصاحبی هستم که مانع از بازگشت تان شده‌ام و در راه، شما را همراهی کرده زیر نظر گرفته‌ام و [سرانجام] در این مکان شما را وادار به توقف



کرده‌ام. قسم به خدایی که هیچ معبودی غیر از او نیست هرگز گمان نمی‌کردم این قوم [یعنی سپاه عمر سعد پیشنهادی] را که به آنان ارائه می‌دهی رد کرده و بدان ترتیب اثر نخواهند داد. با خودم گفتم: باکی نیست در پاره‌ای از امور از اینها [سپاه عبیدالله] اطاعت می‌کنم، تا تصور نکنند من از فرمان آنان سرپیچی کرده‌ام، بعد آنها پیشنهادهایی را که حسین بدان‌ها ارائه می‌دهد می‌پذیرند. بخدا اگر گمان می‌کردم آنها پیشنهادهای شما را نمی‌پذیرند چنین کاری را مرتکب نمی‌شده‌ام، [در بین راه مانع بازگشت شما نمی‌شدم و دست از تعقیبتان می‌کشیدم و شما را در اینجا وادار به توقف نمی‌کردم]. اکنون در حالی که به خاطر عمل خویش از درگاه پروردگار آمرزش می‌طلبم و می‌خواهم با جانم شما را یاری کنم تا پیش رویتان بمیرم، نزد شما آمده‌ام، آیا این را به عنوان توبه‌ام می‌پذیری؟! [امام علیه السلام] فرمود: بله، خدا توبه‌ات را بپذیرد و تو را ببخشد، نام تو چیست؟ «۱» [حرّ] گفت: من حرّ بن یزید هستم! فرمود: همانگونه که مادرت تو را نامیده تو آزاده‌ای، به امید خدا در دنیا و آخرت آزاده باشی [از اسب] پائین بیا. [حرّ] گفت: سواره‌ام برایتان بهتر از پیاده‌ام می‌باشد، ساعتی بر روی اسب با آنها

(۱) گویا حرّ چون غرق در سلاح و زره و کلاه خود بوده و از شرم و حیا سر به زیر افکنده بود چندان شناخته نمی‌شده است از این رو حضرت از او پرسید نام شما چیست؟ نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵۷ می‌جنگم و آخر کار [بالاخره] فرود می‌آیم! حسین [علیه السلام] فرمود: آنچه به نظرت می‌رسد انجام بده. «۱»

**خطبه حرّ بن یزید ریاحی**

(۱) حرّ پس از کسب اجازه از امام علیه السّلام روبروی یاران خودش [یعنی آن هزار نفری که در لشکر عمر بن سعد تحت فرمانش بودند] رفت و گفت: آی قوم! آیا هیچ‌یک از پیشنهادهایی را که حسین به شما ارائه داده است نمی‌پذیرید؟ تا خداوند شما را از ابتلاء به جنگ و قتال با او مصون بدارد! [مردم] گفتند: این امیر [ما]، عمر بن سعد است با او صحبت کن.

لذا سخنانی شبیه به آنچه سابقاً به عمر بن سعد و یاران تحت فرمانش گفته بود [بار دیگر] به عمر بن سعد گفت.

عمر [بن سعد] گفت: من تلاش و کوشش خود را کرده‌ام، اگر راهی برای پذیرش پیشنهاد [حسین] می‌یافتم می‌دادم.

[حرّ] گفت: آی اهل کوفه! مرگ بر مادران شما! که [حسین] را دعوت کرده ولی وقتی نزدتان آمد او را تسلیم دشمن نموده‌اید! گمان می‌کردید جانتان را فدای او خواهید کرد! ولی بعد روبرویش ایستادید تا او را بکشید! به جانم چنگ زده گلویش را گرفته، از هر سو او را احاطه کرده‌اید. نگذاشتید در سرزمین پهناور خدا به جایی برود و با اهل بیتش در امان بماند، او همچون اسیری در دست‌های شما قرار گرفته است! نه قادر است نفعی به خود برساند و نه ضرری را از خویش دور کند. او و بچه‌ها و زنان و یارانش را از [آشامیدن] آب فراتی که یهود و مجوس و نصرانی آن

(۱) تاریخ طبری، ۴۲۷/۵ و ۴۲۸، به نقل از ابی جناب کلبی از عدیّ بن حرملة و ارشاد، ۲/ ۹۹ و ۱۰۰، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۱۵۸

را می‌نوشند و خوکها و سگهای عراق در آن تمرغ «۱» می‌کنند، منع کرده‌اید. اینک تشنگی آنها را از پای در آورده است، بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم با ذریّه‌اش چه بدرفتار کرده‌اید! اگر توبه نکنید و دست از کاری که در این روز و ساعت

انجام می‌دهید برنذارید، خدا به روز تشنگی سیرابتان نخواهد کرد. در این هنگام مردی از آنان به حرّ حمله برد و تیری به سویش پرتاب کرد [و حرّ سخنانش را قطع کرد آنگاه] نزد حسین علیه السّلام بازگشت و جلوی آن حضرت ایستاد. «۲»

### پیوستن یزید بن زیاد از سپاه کوفه به امام حسین علیه السّلام

(۱) یزید بن زیاد بن مهاجر از کسانی بود که همراه عمر بن سعد [از کوفه] برای جنگ با امام حسین علیه السّلام بیرون آمده بود ولی، وقتی [سپاه عمر بن سعد] پیشنهادها و شروط حسین [علیه السّلام] را نپذیرفت و [تصمیم گرفت تا با آن حضرت جنگ کند] وی به امام علیه السّلام پیوست. «۳» [یزید بن زیاد از کسانی بود که با خطبه حرّ هدایت شد و در زمره یاران ابی عبد الله علیه السّلام به فوز شهادت نائل گردید].

### آغاز جنگ

(۲) عمر بن سعد به طرف [اصحاب حسین علیه السّلام] حمله کرد، صدا زد آی ذوید! پرچمت را نزدیک بیاور، [ذوید پرچم] را نزدیک آورد عمر سعد تیرش را در میان کمانش نهاد و پرتاب کرد گفت: شهادت بدهید که من اولین کسی هستم که تیر پرتاب کردم. «۴»

(۱) تمرّغ یعنی بردن آب در دهان و بیرون پاشیدن آن.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۲۸ و ۴۲۹، ادامه خبر عدی بن حرمله و ارشاد ۲ / ۱۰۰ و ۱۰۱، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.  
 (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۵ و ۴۴۶، به نقل از ابی مخنف از فضیل بن خدیج کندی.  
 (۴) تاریخ طبری، ۵ / ۴۲۹، از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲ / ۱۰۱.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۵۹  
 وقتی عمر بن سعد نزدیک آمد و تیر انداخت مردم تیراندازی را شروع کردند.  
 [بعد] یسار، غلام زیاد بن ابی سفیان و سالم، غلام عبید الله بن زیاد، جلو آمدند، گفتند:  
 چه کسی حاضر است مبارزه کند؟ یکی از شما به جنگ با ما بیاید.  
 [ابتدا] حبیب بن مظاهر و بریر بن حضیر، جهیدند، حسین [علیه السلام] به آنها فرمود:  
 بنشینید.

[بعد] عبد الله بن عمیر کلبی برخاست و گفت: ابا عبد الله - خدا رحمت کند - به من  
 اجازه بده تا به سراغ آن دو بروم.  
 حسین [علیه السلام] او را فردی بلند قد، با دستهایی نیرومند و چهار شانه یافت لذا فرمود:  
 گمان می کنم او بسیاری از اقرانش را خواهد کشت! [و رو به او کرده، گفت] اگر  
 می خواهی برو، لذا عبد الله بن عمیر به سوی آن دو رفت. آنها به [عبد الله] گفتند: تو  
 کیستی؟ [کلبی] نسب خودش را به آن دو نفر گفت.  
 گفتند: ما تو را نمی شناسیم، باید زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر یا بریر بن حضیر [به  
 جنگ] ما بیایند! پیش از سالم [غلام عبید الله بن زیاد]، یسار [غلام زیاد] آماده [جنگ  
 شده بود]، کلبی به [یسار] گفت: آی زنازاده! گویا ابا داری از اینکه با هر کسی مبارزه  
 کنی؟

[بدان] هر کس با تو مبارزه کند بهتر از توست! سپس به طرفش حمله برد و با شمشیرش  
 به او ضربه ای زد به طوری که بی حال شد. [وقتی که او] مشغول [حمله به یسار] بود و با  
 شمشیرش او را می زد ناگهان سالم [غلام عبید الله] به او حمله ور شد [یاران حسین علیه  
 السلام] فریاد کشیدند و به [کلبی] گفتند: آن برده شتابان به سوی تو می آید! ولی [کلبی]  
 توجه نکرد تا اینکه [سالم] او را زد و ضربه زود به او اصابت کرد، کلبی دست چپش را  
 محافظ خویش قرار داد لذا [ضربه سالم] انگشتان دست چپ او را قطع کرد، [بعد از این]  
 کلبی رو به [سالم] کرد و به او ضربه ای زده او را به قتل رسانید.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۰  
 (۱) کلبی در حالی که هر دو را کشته بود [به سوی یاران حسین علیه السلام می آمد] و این رجز را می خواند: اگر مرا نمی شناسید من پسر کلب هستم، مرا همین افتخار بس است که خانواده ام از بنی علیم می باشند! من مردی قوی و نیرومندم و در مصائب [جنگ] ناتوان نمی شوم. [در این هنگام رو به همسرش کرده و گفت: ای امّ و هب به تو تعهد می سپارم که با نیزه و شمشیر در میانشان بکوبم و پیش بروم. کوبیدن غلامی که به پروردگارش مؤمن است! همسرش امّ و هب [که شاهد صحنه بود] چوبه چادری [یعنی عمود خیمه ای] را برداشت و به طرف شوهرش رفت و گفت: پدر و مادرم بفدایت! پیش روی این پاکان، ذریّه محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبارزه کن. کلبی نزد [همسرش] آمد و او را به طرف زنان برگرداند، ولی [همسرش] دامنش را گرفته می کشید و می گفت: من رهایت نمی کنم مگر اینکه با تو بمیرم! [در این هنگام] حسین [علیه السلام] [امّ و هب] را صدا زد و فرمود: از اهل بیت جزای خیر نصیب گردد کنار آنها بنشین، جنگ بر عهده زنها نیست. در نتیجه [امّ و هب به ناچار] نزد زنها برگشت. «۱»

### حمله اول

(۲) عمرو بن حجاج - فرمانده جناح راست [سپاه عمر بن سعد] - به طرف چپ [حسین علیه السلام] یورش آورد، وقتی نزدیک حسین [علیه السلام] رسید [یاران حسین علیه السلام] به روی زانو نشستند و نیزه ها را به طرف [یاران عمرو] نشانه گرفتند، سوارانشان در برابر نیزه ها پیش نیامدند و خواستند که برگردند، ولی [یاران حسین علیه السلام] با تیر آنها را زدند و برخی از مردانشان را به زمین انداخته و برخی دیگر را زخمی کردند. «۲»

(۱) تاریخ طبری، ۴۲۹/۵ و ۴۳۰، به نقل از ابی مخنف از ابو جناب و ارشاد شیخ مفید،

(۲) تاریخ طبری، ۴۳۰ / ۵، ادامه خبر ابو جناب و ارشاد شیخ مفید، ۱۰۲ / ۲، با اندکی تغییر در عبارات.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۱

### نفرین ابی عبد الله علیه السلام بر ابن حوزه

(۱) مردی از بنی تمیم که عبد الله بن حوزة خوانده می شد [پیش] آمد و جلوی حسین [علیه السلام] ایستاد، [و] گفت: آی حسین! آی حسین! حسین [علیه السلام] فرمود: چه می خواهی؟

گفت: تو را به آتش مژده باد. [حسین علیه السلام] فرمود: نه، من بر پروردگار مهربان و [پیامبر] شفیع و مطاع وارد خواهم شد، [سپس رو به یاران کرد و پرسید] این مرد کیست؟ یارانش به [آن حضرت] گفتند: این ابن حوزة است. [حضرت] فرمود: پروردگارا او را از ما به سوی آتش جدا کن. [ناگهان] اسب [ابن حوزة] در میان چاله مضطرب شد و ابن حوزة در میان چاله افتاد، پایش به رکاب گیر کرد و سرش روی زمین قرار گرفت. اسب رم کرده [تاخت]، او را با خود برد و سرش را به سنگ ها و درخت ها کوبید تا اینکه [بالاخره] مرد! «۱» مسروق بن وائل می گوید: من در ابتدای سپاهی که به سوی حسین می رفت قرار داشتم [با خود] گفتم: ابتدای [سپاه] باشم تا که شاید سر حسین بدست من بیفتد و بدین وسیله منزلتی نزد عبید الله بن زیاد کسب کنم! ولی وقتی به حسین رسیدیم مردی از میان سپاه که ابن حوزة خوانده می شد جلو رفت و گفت: آیا حسین در میان شماست؟ حسین [علیه السلام] سکوت کرد. بار دوم [کلامش] را تکرار کرد، [ولی دوباره حسین علیه السلام] سکوت کرد. وقتی برای بار سوم [سؤالش را تکرار نمود حسین علیه السلام] فرمود: به او بگوئید: بله، این حسین است، چه حاجتی داری؟

گفت: آی حسین! مزده باد تو را به آتش!

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۴۳۰ و ۴۳۱، به نقل از ابی مخنف از ابو جعفر حسین و ارشاد ۲/ ۱۰۲، همراه با اندکی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۲ فرمود: دروغ گفتمی، من بر پروردگار بخشنده و [پیامبری شفیع و مطاع وارد خواهم شد، تو کیستی؟] گفت: ابن حوزة. حسین [علیه السلام] دو دستش را بلند کرد بطوری که سفیدی لباس زیر بغلش را دیدم. آنگاه فرمود: خداوندا او را از ما جدا کن و به آتش بیفکن. ابن حوزة غضبناک گردید و رفت تا با اسب به سوی حسین [علیه السلام] حمله کند، [ولی] بین او و [حسین علیه السلام] آبراهه‌ای فاصله بود، [و در حین حمله] پایش به رکاب گیر کرد، اسب او را چرخاند و واژگون ساخت، بطوری که ساق و ران پایش قطع شد و یک طرف آن به رکاب اسب آویزان ماند. عبد الجبار بن وائل حضرمی می گوید: مسروق برگشت و سپاه [عمر بن سعد] را از پشت سر ترک کرد، از او [علت بازگشتش] را پرسیدم، گفت: من از اهل این بیت [خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] چیزی دیده‌ام که هرگز با آنها نمی‌جنگم. «۱»

### مباهله و شهادت بریر

(۱) یزید بن معقل از لشکر عمر بن سعد، جلو آمد و گفت: آی بریر بن حضیر! می بینی خدا با تو چه کرده است؟! [بریر] گفت: و الله خدا برایم خیر و برای تو شر پیش آورده است! [یزید بن معقل] گفت: دروغ گفتمی، پیش از این دروغگو نبودی! آیا یادت می آید [زمانی را که] - من و تو در [محلّه] بنی لوزان قدم می‌زدیم و تو می‌گفتی: عثمان بن عفان به نفس خویش ستم کرده و معاویه بن ابی سفیان گمراه و گمراه‌کننده است. و امام

هدایتگر و برحق، علی بن ابی طالب است؟! بریر گفت: [قبول دارم] گواهی می‌دهم این دیدگاه و قول من است! یزید بن معقل

(۱) تاریخ طبری، ۴۳۱ / ۵، به نقل از ابی مخنف از عطاء بن سائب از عبد الجبار بن وائل حضرمی از برادرش مسروق بن وائل. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۳ (۱) گفت: من گواهی می‌دهم که تو جزو گمراهانی! بریر بن حضیر گفت: آیا موافقی با هم مباحله کنیم و هر دو از خدا بخواهیم که دروغگو را لعنت کند، و آنکه بر باطل است کشته شود؟ بعد می‌آیم با تو مبارزه می‌کنم! [تا بینیم من دروغگو هستم یا شما] [یزید بن معقل پذیرفت] هر دو [به میدان] آمدند دستهایشان را به سوی خدا بلند کرده از او خواستند تا دروغگو را لعنت کند و آنکه بر حق است اهل باطل را به قتل برساند. بعد هر یک از آن دو روبروی دیگری قرار گرفت و ضرباتی را رد و بدل کردند. یزید بن معقل ضربه سبکی به بریر بن حضیر زد که هیچ ضرری به بریر نرسانید، ولی بریر بن حضیر ضربه‌ای به یزید زد که کلاه خودش را شکافت و به مغزش رسید و مثل کسی که از جای مرتفعی به زیر می‌افتد [به زمین] افتاد در حالی که شمشیر ابن حضیر در سرش مانده بود [گویا این صحنه همین الان اتفاق افتاده است گویا همین الان] می‌بینم که بریر شمشیر فرو رفته در سر یزید را تکان می‌داد [تا از سرش بیرون بیاورد]. رضی بن منقذ عبدی [از لشکر عمر بن سعد] [وقتی وضع خفت بار یزید بن معقل را دید] به سوی [بریر بن حضیر] حمله برد، و با بریر گلاویز شد، آنها ساعتی با یکدیگر مبارزه کردند، آنگاه بریر روی سینه رضی نشست! [در این هنگام] رضی گفت: مدد کاران و دفاع کنندگان [ما] کجا هستند؟

[در این حال] کعب بن جابر ازدی با نیزه به بریر حمله کرد و نیزه را در پشت [بریر] فرو برد وقتی بریر بر خورد سر نیزه کعب را احساس کرد بر روی [بدن رضی بن منقذ عبدی]



به زانو نشست و بینی اش را با دندان فشرده و گوشه اش را کند، کعب بن جابر با نیزه اش به بریر زده و او را از روی [عبدی] به زمین افکند بطوری که سر نیزه در پشت [بریر] فرو رفته بود، سپس به سراغ [بریر] آمد و با شمشیرش به او نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۱۶۴ ضربه زد و او را کشت. [رحمت خدا بر او باد]. «۱» (۱) عمرو بن قرظہ انصاری از نزد حسین علیه السلام به میدان آمده در حالی که می گفت: گروه انصار می دانند که من با ضربه شمشیر خویش، ضربه جوانی که از دشمن روی گردان نیست، از حریم خانواده خویش حمایت خواهم کرد، و در رکاب حسین جگر گوشه و خانواده ام [خواهم جنگید]، [مبارزه کرد] و کشته شد [رحمت خدا بر او باد]. «۲» ولی برادرش علی [بن قرظہ] با عمر بن سعد بود، فریاد زد؛ آی حسین! آی کذاب فرزند کذاب! برادرم را فریب دادی و به قتل رسانده ای؟! حسین [علیه السلام] فرمود: خداوند برادرت را گمراه نکرده است، بلکه برادرت را هدایت و تو را گمراه نموده است! [علی بن قرظہ به امام علیه السلام] گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم و یا [در جنگ با تو] کشته نشوم! آنگاه بر [امام علیه السلام] حمله برد. [در این هنگام] نافع بن هلال مرادی متعرضش شد و با نیزه او را زد بطوری که وی را بر زمین افکند، ولی همراهانش او را حمل کرده [از میدان بردند] و نجات دادند. «۳» مردم بر هم می تاختند و با یکدیگر می جنگیدند و حر بن یزید ریاحی به [سپاه عمر سعد] حمله می کرد و به این گفته تمثّل می جست: [همچنان با گودی گلو و سینه اسبم به قلب لشکر می زنم تا اینکه جامه ای خونین بر تن کنم] در حالی که گوشها و پیشانی اسبش ضربت خورده، و خونش جاری شده بود، یزید بن سفیان [تمیمی می گفت]: و الله اگر بینم حر بن یزید [به میدان] آمده او را از پشت با نیزه می زنم!

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۱ و ۴۳۲، به نقل از ابی مخنف از یوسف بن یزید از عقیف بن

زهیر بن ابی اُخنس که از شهود قتل امام حسین علیه السلام بود.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۴، از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب.

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۴، به نقل از ثابت بن هبیره.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۵

(۱) حصین بن تمیم [وقتی دید حرّ به میدان آمد به یزید بن سفیان] گفت: این هم حرّ بن یزیدی که انتظارش را می کشیدی! [یزید بن سفیان] گفت: بله، بعد به طرف [حرّ] رفت و گفت: ای حرّ بن یزید! آیا می خواهی مبارزه کنی؟! [حرّ] گفت: بله می خواهم، بعد در مقابلش قرار گرفت، گویا جان [یزید بن سفیان] در دست حرّ قرار گرفته بود. حرّ بدون درنگ به طرفش آمده او را کشت. «۱» نافع بن هلال مرادی جملی در حال جنگ می گفت: من جملی هستم من بر دین علی [علیه السلام] هستم. «۲» مردی که مزاحم بن حرّیث خوانده می شد به طرف او آمد گفت: من بر دین عثمان هستم! [نافع] گفت: تو بر دین شیطان هستی! سپس به او حمله برد و او را به قتل رسانید! [اینجا بود که] عمرو بن حجّاج [زبیدی] فریاد کشید! آی احمق‌ها! می دانید با چه کسانی در حال جنگ هستید؟! [آنها] جنگجویان شهر هستند. قومی هستند که آرزوی مرگ می کنند، هیچ یک از شما به تنهایی در مقابلشان ظاهر نشود، آنها اندکند و چیزی طول نمی کشد که از بین می روند،

به طرفشان                      سنگ                      پرتاب                      کنید.

عمر بن سعد گفت: راست گفتم، نظر شما درست است [لذا] به مردم دستور الزامی داد [و گفت] کسی از شما [به تنهایی] با آنها مبارزه نکند. «۳»

### حمله عمرو بن حجّاج به امام حسین علیه السلام

(۲) [آنگاه] عمرو بن حجّاج به یاران حسین [علیه السلام] نزدیک شد در حالی که می گفت:

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۴، به نقل از ابی مخنف از زهیر بن نصر بن صالح عبسی.  
 (۲) منشأ پیدایش و مفهوم اصطلاح دین علی و دین عثمان را بیشتر توضیح داده‌ایم.  
 (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۵، به نقل از ابی مخنف از یحیی بن هانی بن عروه و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۱۰۳، با کمی تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۶  
 آی اهل کوفه! فرمانبرداری و اتحادتان را حفظ کنید، و در کشتن کسی که از دین بیرون رفته و با امام [خویش، یزید] مخالفت ورزیده شک نکنید! حسین [علیه السلام] به او فرمود: آی عمرو بن حجاج! مردم را علیه من تحریک می‌کنی؟! آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما بر دین ثابت [قدم] مانده‌اید؟! و الله هرگاه قبض روح شوید و با این اعمالتان بمیرید می‌فهمید کدامیک از ما از دین خارج شده و چه کسی برای گداخته شدن در آتش سزاوارتر است! آنگاه عمرو بن حجاج از جناح راست سپاه عمر بن سعد، از ناحیه فرات به طرف حسین [علیه السلام] حمله کرد آنها ساعتی زد و خورد کردند. و [جمعی از یاران حسین علیه السلام] بر زمین افتادند [و شهید شدند! «۱»]

### شهادت مسلم بن عوسجه

(۱) هنگامی که عبد الرحمن بجلي و مسلم بن عبد الله ضبابی [از اصحاب عمرو بن حجاج، مسلم بن عوسجه را کشتند] یاران عمرو بن حجاج فریاد زدند: مسلم بن عوسجه اَسدی را کشتیم! بعد عمرو بن حجاج و همراهانش برگشتند و گرد و غبار فرو نشست ناگاه [اصحاب حسین علیه السلام] دیدند مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده است. حسین [علیه السلام] به طرف [مسلم] رفت او نفس‌های آخرش را می‌زد، فرمود: ای مسلم بن عوسجه پروردگارت تو را رحمت کند. «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا» (۲)، «برخی از آنان به عهد خویش وفا کرده و برخی به انتظار [شهادت] نشسته‌اند، و از عهد خویش دست برنداشته‌اند» حبيب بن مظاهر نزدیک [مسلم] آمد و گفت: از دست

رفتن تو برایم سخت است

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۵، به نقل از ابی مخنف از حسین بن عقبه مرادی از زبیدی.

(۲) احزاب / ۲۳.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۷  
ای مسلم، مژده باد تو را به بهشت. مسلم هم با صدای ضعیف گفت: خدا شما را به خیر  
بشارت بدهد.

حبیب گفت: من می دانم که همین الان به شما می پیوندم و گرنه دوست داشتم هر کاری  
را که وصیت می کردی به خاطر پیوند خویشاوندی «۱» و دیانتی که بین ماست برایت  
آنگونه که در خور شأن شماست انجام می دادم.  
[مسلم] با دستش به حسین [علیه السلام] اشاره کرد و به حبیب گفت: من شما را به او  
وصیت می کنم تا در کنارش کشته شوی [یعنی تا پای مرگ حسین را رها نکنی]. [حبیب]  
گفت: به پروردگار کعبه قسم این کار را انجام خواهم داد.  
چیزی نگذشت که [مسلم] روی دستهای [یاران حسین علیه السلام] جان سپرد. [خدا  
رحمتش کند]. [کنیز مسلم] فریاد کشید: وای ای فرزند عوسجه! وای ای آقای من! «۲»

### حمله شمر بن ذی الجوشن بر جناح راست لشکر امام حسین علیه السلام

(۱) شمر بن ذی الجوشن از جناح چپ به اصحاب جناح راست [لشکر حسین علیه السلام]  
حمله برد، و آنها در برابر شمر ایستادگی کردند و او و همراهانش را با نیزه زدند، [در  
این بین] هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حی تمیمی بر [عبد الله بن عمیر] کلبی حمله  
کردند و او را به قتل رساندند، [خدا رحمتش کند]. «۳»

### حملات و مبارزات یاران ابی عبد الله علیه السلام

(۲) اصحاب حسین [علیه السلام] جنگ سختی را آغاز کردند. و سوارانشان حمله را شروع

(۱) حیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هر دو از بنی اُسد بودند فلذا با یکدیگر قرابت و فامیلی داشتند.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۵ و ۴۳۶، ادامه خبر حسین بن عقبه مرادی، همراه با اندکی جابجایی و ارشاد، ۲ / ۱۰۳، ۱۰۴، با کمی تغییر و حذف.

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۶، ادامه خبر حسین بن عقبه مرادی. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۸

کردند در حالی که بیش از سی و دو اسب سوار نبودند، اما [وقتی] به هر طرف [سپاه عمر سعد] حمله می‌بردند آنها را به عقب‌نشینی وامی‌داشتند.

وقتی غرره بن قیس [تمیمی] - که فرماندهی سپاه اهل کوفه را به عهده داشت - دید که لشکرش از هر سو متلاشی شده، عبد الرحمن بن حُضن را به دنبال عمر بن سعد فرستاد

و گفت: مگر نمی‌بینی امروز از دست این عده قلیل بر سر سپاه من چه آمده است؟! پیادگان و تیراندازها را به [کمک] شان بفرست! [عمر بن سعد به] شبت بن ربیع [تمیمی]

گفت: آیا به کمکشان می‌روی؟

[شبت] گفت: سبحان الله! در میان همه اهل شهر، شیخ مضر را انتخاب کرده‌ای و او را در میان تیر می‌فرستی! غیر از من کسی را نیافته‌ای که بتواند حاجت را برآورد، تا این

کار را به او واگذار کنی؟! عمر بن سعد: حصین بن تمیم را خواست، [و عده‌ای از] مجفقه «۱» و پانصد تیرانداز را همراه او فرستاد، آنها آمدند و چون به حسین [علیه السلام] و

یارانش نزدیک شدند آنها را تیرباران کرده، اسب‌هایشان را پی کردند و سپس همگی پیاده شدند. «۲» [اسب حر بن یزید ریاحی نیز پی شد] چیزی نگذشت که اسب لرزید و

به اضطراب افتاده، به رو بر زمین افتاد، حر همانند شیری [از روی اسب به پائین] پرید و

در حالی که شمشیر در دستش بود می گفت: «اگر اسبم را پی کنید من فرزند حرم،» (۳) شجاع تر از شیر بوده و دارای پوست مقاوم هستم.» آنها با یکدیگر جنگ سختی کردند تا این که روز به نیمه رسید! [سپاه عمر بن سعد] تنها از یک سو می توانستند به طرف [سپاه حسین علیه السلام] حمله کنند، زیرا خیمه‌هایشان در یک جا جمع شده بود و در کنار یکدیگر قرار داشت. وقتی عمر بن سعد این وضع را دید

(۱) مجفّفه یک قسم از نظامیان بودند که سر تا پایشان را می پیچیدند و کارشان پرتاب کردن سنگ بود.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۶ و ۴۳۷، ادامه خبر حسین بن عقبه مرادی.  
(۳) از آنچه در رجز حرّ آمده است که گفت: [من فرزند حرم] بدست می آید که احتمالاً علاوه بر خودش نام پدر و یا یکی از اجدادش نیز حرّ بوده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۶۹ افرادی را فرستاد تا خیمه‌ها را از راست و چپ به هم بریزند تا بتواند آنان را محاصره کنند.

در این هنگام سه یا چهار تن از یاران حسین [علیه السلام] بین خیمه‌ها رفتند و به کسی که چادرها را به هم می ریخت حمله کرده با تیر او را زدند و به قتل رساندند و پای مرکبش را نیز قطع کردند. در این وضعیت بود که عمر بن سعد دستور داد خیمه‌ها را آتش بزنید! حسین [علیه السلام] به یارانش فرمود: رهایشان کنید بگذارید خیمه‌ها را آتش بزنند، اگر آنها را بسوزانند نخواهند توانست از آن بگذرند و به شما تعرض کنند. این طور هم شد و آنان نتوانستند جز از [همان] یک طرف با [سپاه امام علیه السلام] بجنگند. (۱)

**یورش شمر برای آتش زدن خیمه‌ها**

(۱) در بین حمله کنندگان [یک بار هم] شمر بن ذی الجوشن دست به حمله برد، او با نیزه‌اش به خیمه حسین [علیه السلام] ضربه‌ای زد و فریاد کشید: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را بر اهلش آتش بزنم! زنان فریاد کشیدند و از خیمه خارج شدند! [حسین علیه السلام با دیدن این صحنه] فریاد کشید: آی پسر ذی الجوشن! تو آتش می‌خواهی تا خانه‌ام را بر خاندانم به آتش بکشانی؟! خدا تو را با آتش بسوزاند! «۲» حمید بن مسلم [آزدی] می‌گوید به شمر گفتم: سبحان الله! این کار به صلاح تو نیست مگر می‌خواهی گناه خودت را دو برابر بکنی، هم با عذاب الهی [آتش] آنها را عذاب نمایی و هم بچه‌ها و زنها را به قتل برسانی! و الله أمیرت همین که مردها را

(۱) تاریخ طبری، ۴۳۷/۵ و ۴۳۸، به نقل از ابی مخنف از نمیر بن و عله از ایوب بن مشرح حیوانی و شیخ مفید تنها رجزی را که حر خوانده بود نقل کرده است، رک: ارشاد، ۲/۱۰۴.

(۲) تاریخ طبری، ۴۳۸/۵، ادامه خبر ایوب بن مشرح. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۰ بکشی، راضی می‌شود! [دیگر لازم نیست خیمه‌ها را به آتش بکشی]. شبت بن ربیع تمیمی آمد و گفت: [ای شمر] من نه سخنی بدتر از سخن تو و نه موضعگیری‌ای زشت‌تر از موضعگیری تو دیده‌ام. مگر تو آمدی زنها را بترسانی؟ [در این بین] زهیر بن قین با ده نفر از یارانش بر شمر و یارانش حمله برد و آنان را از خیمه‌ها عقب راند [و خطرشان] را رفع نمود. آنگاه [لشکر] همگی به طرف [یاران حسین علیه السلام] روی آوردند [در این زمان] اصحاب حسین [علیه السلام] یکی پس از دیگری کشته می‌شدند هر گاه یک یا دو نفر از آنها به قتل می‌رسیدند، [کاستی‌شان] آشکار می‌شد، ولی [چون سپاه عمر بن سعد] زیاد بودند کشته‌هایشان به چشم نمی‌آمدند. «۱»

## آمادگی برای نماز ظهر

(۱) وقتی ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صاعدی آن وضع را دید به حسین [علیه السلام] گفت:

یا ابا عبد الله! جانم بفدایت، من می بینم اینها به شما نزدیک شده اند، نه و الله، شما کشته نخواهی شد مگر اینکه ان شاء الله من پیش رویتان به قتل برسم، [اما] دوست دارم زمانی که پروردگارم را ملاقات می کنم این نمازی را که وقتش نزدیک شده خوانده باشم. حسین [علیه السلام] سرش را بلند کرد و فرمود: نماز را یاد کردی، خدا شما را از نماز گزاران و یاد کنندگان خویش قرار بدهد! آری، الآن اول وقت نماز است. آنگاه فرمود: از آنها بخواهید دست نگه دارند تا ما نماز بخوانیم. حصین بن تمیم گفت: [نمازتان قبول نمی شود!] حبیب بن مظاهر [در پاسخش] فرمود: آیا نماز خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نمی شود و نماز تو قبول می شود، ای الاغ؟! (۲)

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۸ و ۴۳۹، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۹، ادامه خبر سلیمان بن ابی راشد.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۱

## شهادت حبیب بن مظاهر

(۱) [لذا] حصین بن تمیم [تمیمی] به طرف [یاران حسین علیه السلام] حمله کرد، و حبیب بن مظاهر [أسدی] برای جنگ با او بیرون رفت، [ابتدا حبیب] با شمشیر به صورت اسب [حصین] کوفت و اسب یکباره دست هایش را بلند کرد و [حصین] بزمین افتاد. یارانش آمدند او را بلند کردند و نجات دادند. حبیب [با] زبان [شعر] گفت:



من حبیبم و پدرم مظاهر است، اسب سوار جنگ و نبرد شعله‌ورم، شما در عدّه و عدّه فزونترید لیک ما از شما باوفاتر و پایدارتریم. ما برهانی برتر داشته حقانیت مان آشکارتر است، از شما باتقواتریم و عذری برای کسی باقی نگذاشته‌ایم. و باز [به شعر] می‌گفت:

سوگند می‌خورم اگر ما به تعداد شما یا نصف شما بودیم، گروه گروه پشت کرده می‌گریختند. ای بدترین قوم در حسب و نسب! جنگ سختی کرد، مردی از بنی تمیم که بدیل بن صریم خوانده می‌شد، به طرفش حمله کرد و با نیزه به او زد که منجر به زمین افتادنش شد. [حبیب] رفت تا برخیزد که حصین بن تمیم [تمیمی] با شمشیر بر سرش کوبید و [حبیب بار دیگر] به زمین افتاد آنگاه آن مرد تمیمی نزدش رفت و سرش را جدا نمود. «۱» کشته شدن [حبیب] حسین [علیه السلام] را در هم شکست؛ فرمود: جان خود و یارانم را به حساب خدا می‌گذارم. «۲»

### شهادت حرّ بن یزید ریاحی

(۲) حرّ [به میدان] آمد و شروع به رجز خواندن کرد می‌گفت: من حرّ مهمان نوازم که

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۳۹ و ۴۴۰، ادامه خبر سلیمان بن اُبی راشد.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۰، به نقل از اُبی مخنف از محمد بن قیس.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۲

این لشکر انبوه را با شمشیر خواهم زد. [این لشکر را] به دفاع از کسی که در سرزمین

منی و خیف بوده [می‌گویم] و به آنان ضربه می‌زنم و [در این کار] هیچ گونه ستمی به

نظرم نمی‌رسد.

و همچنین [به شعر] می‌گفت: سوگند که من تا آنان را نکشم، کشته نخواهم شد.

[هرگز به آنان پشت نخواهم کرد] امروز زخمی از آنان به پشت من نخواهد رسید. با

شمشیرم به آنان ضربه‌ای برنده خواهم زد، در حالی که نه روی خود را بر می گردانم و نه خواهم ترسید. [زهیر بن قین همراه حرّ به میدان آمده بود، آن دو] جنگ سختی پیاکردند، وقتی یکی از آن دو حمله می کرد و درگیری شدت می گرفت، دیگری یورش می برد و او را رهایی می داد. آن دو ساعتی به همین منوال جنگیدند، بعد پیاده نظام [دشمن] بر حرّ بن یزید یورش بردند و حرّ کشته شد. [رحمت خدا بر او باد]. «۱»

### نماز ظهر

(۱) آنگاه حسین [علیه السلام] و یارانش نماز خوف «۲» را به جماعت خواندند [سعید بن عبد الله حنفی] پیش روی [حسین علیه السلام] ایستاد، و هدف تیرهای [دشمن] قرار گرفت، از راست و چپ به او تیر می زدند، همچنان به او تیر می زدند و او پیش روی [ابی عبد الله علیه السلام] ایستاده بود تا اینکه آخر کار به زمین افتاد [رحمت خدا بر او باد]. «۳»

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۰ و ۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس.  
 (۲) مقصود از نماز خوف آن است که در حال جنگ نیمی از رزمندگان یا بخشی از آنان رکعت اول امام جماعت را با جماعت و رکعت دوم را فوراً فردی تمام می کنند و بجای سایر رزمندگان آنها بر می گردند و بقیه به رکعت دوم امام جماعت می رسند و رکعت دومشان را فوراً فردی بانجام می رسانند و بجای خود بر می گردند، و به نظر می رسد رکوع و سجودشان نیز با ایماء و اشاره می باشد نه کامل.  
 (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس و سبط ابن جوزی به اقامه نماز ظهر توسط امام علیه السلام، برای اصحابش به صورت نماز خوف اشاره کرده است. رک:  
 تذکره الخواص، ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل ابی مخنف].  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۳

## شهادت زهیر بن قین

(۱) [زهیر بن قین به میدان آمده] به شانه حسین [علیه السلام] زد و گفت: پابرجا باش [من هنوز شما را بر حق می دانم] که از جانب خداوند، هدایت شده‌اید هم هادی و هم مهدی هستید، امروز جدّت نبی [خدا] و حسن و علی مرتضی و [جعفر طیار] آن جوان شجاعی که [خداوند] به او دو بال داده و [حمزه] آن شیر خدا، آن شهید زنده را ملاقات خواهی کرد.

سپس نبرد سختی بپا کرد و [به شعر] می گفت: من زهیرم من زاده قینم، و با شمشیر آنان را از حسین دور می رانم. [در نهایت] کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس به او حمله بردند، و او را به قتل رساندند. [رحمت خدا بر او باد.] «۱»

## شهادت نافع بن هلال جملی

(۲) نافع بن هلال جملی نام خودش را روی چوبه تیرش نوشته بود، لذا تیرهایی که پرتاب می کرد نشاندار بودند می گفت: «من جملی هستم، بر دین علی هستم» دوازده تن از یاران عمر بن سعد را به قتل رساند. [ولی در نهایت خودش مجروح شد] و بازوانش شکست، شمر بن ذی الجوشن با دار و دسته‌اش او را اسیر کرده [به میان لشکر] هدایت کرده و به عمر بن سعد رساندند، [در حالی که] خون از محاسنش جاری بود! عمر بن سعد گفت: وای بر تو، آی نافع! چه چیز موجب شد که با خودت چنین بکنی؟! [نافع] گفت: پروردگارم می داند چه نیتی دارم، و الله غیر از آنان که مجروح ساخته‌ام دوازده تن از شما را به قتل رسانده‌ام و از این مجاهده ام خود را ملامت می‌کنم

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس و سبط ابن جوزی اشعار زهیر را همراه با اندکی حذف و تغییر ذکر نموده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۲، به نقل از

هشام بن محمد [راوی مقتل ابی مخنف].

ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی - سلیمانی، جواد، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ۱ جلد، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی - قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۰ ش. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۴ نمی‌کنم. اگر ساعد و بازویی برایم می‌ماند نمی‌توانستید مرا اسیر کنید! شمر [به عمر بن سعد] گفت: خدا سلامتت بدارد او را بکش! عمر بن سعد گفت: اگر می‌خواهی [تو] بکش! شمر شمشیرش را از غلاف بیرون آورد. نافع گفت: و الله اگر از مسلمانان بودی برایت سنگین بود که خدا را در حالی که دستت به خون ما آلوده است ملاقات کنی! الحمد لله که مرگ ما را بدست‌های شرورترین مخلوقاتش قرار داده! [پس از این گفتار] [شمر] او را کشت [رحمت خدا بر او باد]. «۱»

### شهادت دو برادر غفاری

(۱) وقتی یاران حسین [علیه السلام] دیدند نمی‌توانند از حسین [علیه السلام] و خودشان دفاع کنند، در کشته شدن پیش روی حسین [علیه السلام] بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. عبد الله و عبد الرحمن فرزندان عزرة از [بنی] غفار جلو آمدند و گفتند: یا ابا عبد الله! سلام بر تو. دشمن حلقه محاصره را تنگ‌تر کرده تا جایی که ما را تا کنار شما عقب رانده است، دوست داریم پیش رویتان کشته شویم و از شما محافظت کرده و دفاع کنیم، [امام علیه السلام] فرمود: مرحبا به شما، نزدیکم بیایید. آنها نزدیک [آن حضرت] رفته جنگ را آغاز کردند، یکی از آن دو [به شعر] می‌گفت: بنی غفار و بنی نزار و خندف نیز می‌داند که ما، جماعت فاجران را با شمشیرهای تیز و بران خواهیم زد. ای یاران با شمشیرها و نیزه‌های بلند از این آزادزادگان دفاع کنید. «۲» [آنگاه جلوی [حسین علیه السلام] نبرد سختی کردند و به قتل رسیدند خدا رحمتشان کند.]

- (۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۱ و ۴۴۲، ادامه خبر محمد بن قیس.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۲، ادامه خبر محمد بن قیس.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۱۷۵

### شهادت دو جوان از بنی جابر

(۱) دو جوان جابری [به نامهای] سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع که پسر عموی یکدیگر و در عین حال برادرمان مادری بودند، در حالی که می‌گریستند نزد حسین [علیه السلام] آمدند. [امام علیه السلام] فرمود: برادرزاده‌هایم، چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ امیدوارم بزودی چشمتان روشن شود. [یعنی با شهادت چشمتان به نعمتهای سرای] جاویدان روشن گردد. [گفتند: خدا ما را فدایت کند! نه و الله برای خودمان گریه نمی‌کنیم، برای شما می‌گرییم، [زیرا] می‌بینیم در محاصره قرار گرفته‌ای و ما نمی‌توانیم از شما دفاع کنیم! [امام علیه السلام] فرمود: خدا به شما به خاطر ناراحتی‌تان از محاصره شدن من و جانبازی‌تان در یاری رساندنم، بهترین پاداش متقین را عنایت فرماید. بعد دو جوان جابری رو [به میدان مبارزه] به پیش رفتند و همچنان رویشان را به طرف امام حسین [علیه السلام] برمی‌گردانیدند. و می‌گفتند: السلام علیک یا بن رسول الله. [حضرت] فرمود: و علیکما السلام و رحمه الله، سپس رفتند و جنگیدند تا کشته شدند. «۱» [رحمت خدا بر آن دو باد.]

### شهادت حنظله بن أسعد شبامی

(۲) حنظله بن أسعد شبامی روبروی حسین [علیه السلام] ایستاد و فریاد زد: «یا قوم انی أخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من

بعدهم، و ما الله یرید ظلما للعباد، و یا قوم ائی اخاف علیکم یوم التناد، یوم تولون مدبرین مالکم من الله من عاصم، و من یضلل الله فما له من هاد» (۲)

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۲ و ۴۴۳، ادامه خبر محمد بن قیس.  
(۲) غافر / ۳۲ - ۳۰

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۶  
یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب «و قد خاب من افتری» «۱» «ای قوم من، برایتان از روز سخت گروههای مشرک بیمناک هستم، مثل سنت عذابی که در نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بوده‌اند، جریان پیدا کرد خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم روا دارد، ای قوم من برایتان از روز قیامت [روزی که فریاد مردم بلند گردد] می‌ترسم، روزی که [از عذاب] پشت کنید ولی از سوی خدا هیچ حافظی ندارید، و کسی را که خدا گمراه نماید هیچ راهنمایی نخواهد داشت» ای مردم حسین را نکشید که خدا شما را با عذاب از بین خواهد برد. «هر کس افترا پیشه کند نومید خواهد گردید.» حسین [علیه السلام] فرمود: یا بن أسعد! خدا رحمت کند. آنها [پیشتر] دعوت را به حق و حقیقت نپذیرفته، و برای نابودی شما و یارانت بپاخاسته، و مستوجب عذاب شده‌اند چه رسد به حال، که دیگر برادران صالح شما را کشته‌اند، [و کار از کار گذشته است]. [حفظه] گفت: راست می‌گویی، فدایت شوم! شما عالمتر و داناتر از من و در دعوت کردنشان به حق شایسته‌تری، آیا ما به سوی آخرت نمی‌رویم و به برادرانمان ملحق نمی‌شویم؟ [هنوز وقتش نرسیده که بدانها ملحق گردیم؟] [حضرت] فرمود: برو به جایگاهی بهتر از دنیا و ما فیها، [برو] به ملکی که از بین رفتنی نیست. [حفظه] گفت: السلام علیک یا ابا عبد الله، درود خدا بر شما و خاندانت، خدا ما را در بهشتش به یکدیگر بشناساند! امام [علیه السلام] گفت: آمین، آمین.

(۱) طه / ۶۱.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۷  
 آنگاه [حفظه] به میدان رفت و نبرد کرد تا اینکه به قتل رسید. «۱» [رحمت خدا بر او باد].

### شهادت عابس بن ابی شیبب شاکری و غلامش، شوذب

(۱) عابس بن ابی شیبب همراه شوذب غلام بنی شاکر آمد [و به غلامش گفت: شوذب! در دل چه داری؟ چه می خواهی بکنی؟] [شوذب] گفت: چه بکنم؟ در کنار شما، نزد پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می جنگم تا کشته شوم! گفت: من هم چنین گمانی به تو داشته ام! حال که حاضر به دست برداشتن و رفتن نیستی، برای دفاع از ابی عبد الله به میدان برو تا [خون] تو را به حساب خدا بگذارد. همان طور که [خون] سایر یارانش را به حساب خدا واگذار نموده و من [هم خون تو را] بخدا واگذار نمایم، اگر الان کس دیگری همراه من بود که نزد من نزدیکتر و عزیزتر از شما بود باز دوست می داشتم پیشاپیش من به میدان برود تا جانش را به خدا واگذار کنم «۲» چرا که شایسته است. امروز هر چه می توانیم طلب اجر و پاداش کنیم، چون که فردا روز حساب است و عملی در کار نخواهد بود. شوذب جلو آمد و به حسین [علیه السلام] سلام کرد و گذشت، و جنگید و به قتل رسید. [رحمت خدا بر او باد]. عابس بن ابی شیبب گفت: یا ابا عبد الله! در روی زمین و در دور و نزدیک، کسی عزیزتر و محبوبتر از شما نزد من نیست اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ظلم و ستم و قتل را از شما دور کنم، انجام می دادم، السلام علیک یا ابا عبد الله، در پیشگاه خدا گواهی می دهم که من در راه تو و در راه پدرت بوده ام.

(۱) تاریخ طبری، ۴۴۳/۵، به نقل از ابی مخنف از محمد بن قیس و ارشاد شیخ مفید، ۲/

(۲) یعنی رنج و ناراحتی‌ای را که در پرتو کشته شدنش عاید می‌شود برای رضای خدا تحمل کنم و به حساب خدا واگذار کنم. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۱۷۸. آنگاه در حالی که شمشیرش به زیر آویخته شده بود قدم زنان به سوی [دشمن] رفت. «۱» ربیع بن تمیم [همدانی] گفت: وقتی دیدم [عابس] در حال آمدن است او را شناختم گفتم: ای مردم! این شیر سیاه است، این پسر اُبی شیب است، کسی از شما تنها با او مبارزه نکند! [عابس] پیوسته فریاد می‌زد؟! آیا کسی نیست تا با هم، تن به تن بجنگیم؟! عمر بن سعد گفت: او را با سنگ باران به زانو درآورد! از این رو از هر سو به سویس سنگ پرتاب کردند! [عابس] وقتی این صحنه را دید، زره و کلاه خودش را انداخت [و تنها با پیراهن] به طرف مردم [کوفه] حمله برد، [راوی گوید] و الله دیدم بیش از دوست تن از [دشمنان] را به عقب می‌رانند. سپس آنها از هر طرف سراغ او آمدند و عابس کشته شد. «۲» [رحمت خدا بر او باد].

### شهادت یزید بن زیاد اُبی شعناء کندی

(۱) یزید بن زیاد بن مهاصر - یا ابو شعناء کندی - از کسانی بود که همراه عمر بن سعد به جنگ با حسین [علیه السلام] آمده بود، ولی وقتی [عبید الله بن زیاد و اطرافیان] پیشنهادهای حسین [علیه السلام] [را برای جلوگیری از جنگ] پذیرفتند به [حسین علیه السلام] پیوست و در کنار او به نبرد پرداخت، رجزی که او آن روز می‌خواند [این بود]: من یزیدم، پدرم مهاصر است، از شیری که در بیشه خفته است دلیرترم، [یعنی از فرط نیرومندی به اطرافم بی‌اعتنایم]. پروردگارا من یاور حسینم، عمر بن سعد را ترک گفته به سوی حسین هجرت نموده‌ام! او تیرانداز بود. از این رو پیش روی حسین [علیه السلام] روی زانوهایش نشست و یکصد عدد تیر پرتاب کرد، که تنها پنج عدد از آنها سقوط کرد، هر تیری که می‌افکند می‌گفت: من پسر بهدله،



(۱) تاریخ طبری، ۴۴۳/۵ و ۴۴۴، ادامه خبر محمد بن قیس و شیخ مفید تنها سلام دادن شوذب به امام علیه السلام و شهادتش را با اندکی تفاوت دو عبارات ذکر کرده است، رک، ارشاد، ۲/ ۱۰۵.

(۲) تاریخ طبری، ۴۴۴/۵، به نقل از ابی مخنف از نمیر بن وعله از مردی از بنی عبد به نام ربیع بن تمیم که خود شاهد وقایع روز عاشورا بوده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۷۹ سواران عرجه ام، «۱» حسین [علیه السلام دعا کرد و فرمود: خدایا] تیرش را به هدف برسان، و پاداش او را بهشت قرار بده. آنگاه جنگید تا اینکه به قتل رسید. «۲» [رحمت خدا بر او باد].

### شهادت کوفیانی که در بین راه به امام علیه السلام پیوستند

(۱) [چهار مردی که همراه طرمّاح بن عدی نزد حسین علیه السلام آمده بودند، یعنی:] جابر بن حارث سلمانی، و مجّمع بن عبد الله عائذی و عمر بن خالد صیداوی و سعد، غلام عمر بن خالد، با شمشیرهایشان جلو رفته به [سپاه عمر بن سعد] حمله بردند ولی وقتی در دل لشکر دشمن فرو رفتند، دشمنان آنها را احاطه کرده تحت محاصره قرار دادند و ارتباط آنها را با یارانشان قطع کردند، [در این حین] عباس بن علی بر [سپاه دشمن] حمله برد، و آنان را نجات داد، [بار دیگر] با شمشیرهایشان حمله کردند و جنگیدند تا همگی در یک مکان به قتل رسیدند «۳» [خدا رحمتشان کند].

### شهادت سوید خثعمی و بشیر حضرمی

(۲) آخرین نفرات از اصحاب حسین [علیه السلام] که در کنار [آن حضرت] باقی مانده بودند:

سويد بن عمرو بن أبی مطاع خثعمی «۴» و بشیر بن عمرو حضرمی «۵» بودند. [أما بشیر پیش رفت و جنگید تا اینکه کشته شد. خدا رحمتش کند، ولی سويد به میدان رفت و پس از مبارزه مجروح شد و در بین کشته‌ها به زمین افتاد ولی وقتی که حسین علیه السّلام کشته شد و صدای قتل الحسین [حسین کشته شد] از دشمنان به گوشش

(۱) روز عرجه، روز جنگی مربوط به قوم بهدله قبیله‌ای از قبائل کنده از قوم او بوده. که در آن پیروز شده بوده‌اند و برایشان نام آور شده بود، لذا به آن افتخار و مباهات می کردند، و افتخار به چنین روزهایی از جنگ‌های جاهلی در اسلام قطعاً مکروه است - اگر حرام نباشد - مگر در حال جنگ که افتخار برای حماسه و خونگرمی استثناء شده است، به کتاب‌های جهاد مراجعه شود، و در همینجا همین که امام معصوم حسین علیه السّلام حاضر و ناظر بوده و نهی ننموده متضمن تجویز آن خواهد بود.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۵ و ۴۴۶، به نقل از ابی مخنف از فضیل بن خدیج کندی، همراه با کمی جابجایی.

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۶، ادامه خبر فضیل بن خدیج.

(۴) تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۶، به نقل از ابی مخنف از زهیر بن عبد الرحمن بن زهیر خثعمی.

(۵) رک: تاریخ طبری، ۵ / ۴۴۴، به نقل از ابی مخنف از عبد الله بن عاصم از ضحاک بن عبد الله مشرقی.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۰ رسید، به هوش آمد و در حالی که شمشیرش را برده بودند، با کاردی که همراه داشت، ساعتی جنگید تا اینکه سرانجام به دست زید بن رقاد جنبی و عروه بن بطار تغلبی به قتل رسید، وی در میان [یاران حسین علیه السّلام آخرین کسی بوده که پس از کشته شدند همه یاران به قتل رسید.] «۱»

**شهادت علی بن حسین علیه السّلام [علی اکبر]**

(۱) اولین کسی که از میان فرزندان اُبی طالب آن روز کشته شد، علی اکبر فرزند حسین بن علی [علیه السّلام] بود. مادرش لیلی دختر اُبی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی بود. [علی اکبر] حمله به [سپاه دشمن] را آغاز کرد و در آن حال [با شعر] می گفت: من علی بن حسین بن علی هستم، به پروردگار خانه کعبه قسم، که ما به [جانشینی] پیامبر از دیگران سزاوارتریم، بخدا قسم، آن زنازاده نخواهد توانست بر ما حکومت کند. پس از آنکه چندین بار به دشمن حمله برد و این اشعار را تکرار کرد، مرّه بن منقذ بن نعمان عبدی وی را دید، گفت: [همه] گناهان عرب به پای من، اگر [این بار این نوجوان از کنارم بگذرد و همان عمل گذشته را تکرار کند و پدرش را به عزایش نشانم!] [بنابراین این بار که علی اکبر از میدان] می گذشت و با شمشیرش به مردم حمله می برد مرّه بن منقذ با وی درگیر شد و با نیزه او را زد، علی اکبر به زمین افتاد مردم دورش را گرفته با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند. «۲» حسین [علیه السّلام] بالای سرش آمد، در حالی که می فرمود: خدا بکشد ملّتی را که تو را کشت، ای پسر! چه چیزی آنها را به جسارت در برابر خدای رحمان و هتک حرمت رسول [الله] صلی الله علیه و آله و سلم واداشته! بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا. [در همین حال] زنی با شتاب [به میدان] آمده در حالی که فریاد می کشید: آی برادرم! آی برادرزاده ام! خود را روی [بدن علی اکبر] انداخت! حسین [علیه السّلام] نزدش آمده، دستش را گرفته به خیمه

(۱) تاریخ طبری، ۵/ ۴۵۳، به نقل از اُبی مخنف از زهیر بن عبد الرحمن خثعمی، با کمی تغییر.

(۲) تاریخ طبری، ۵/ ۴۴۶، به نقل از زهیر بن عبد الرحمن بن زهیر خثعمی و ارشاد، ۲/ ۱۰۶، با کمی تغییر و حذف و مقاتل الطالبین، ۷۶، به نقل از مدائنی از اُبی مخنف از عبد الرحمن بن یزید بن جابر از حمید بن مسلم و به نقل از عمر بن سعد بصری از اُبی مخنف از زهیر بن عبد الله خثعمی، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۱  
 بازگرداند، و نزد جوانانش آمد، فرمود: برادران را حمل کنید، آنها علی اکبر را از جایی  
 که بر زمین افتاده بود برداشتند و پیشاپیش خیمه‌ای که جلویش می‌جنگیدند قرار دادند.  
 «۱»

### شهادت قاسم بن حسن علیه السلام

(۱) حمید بن مسلم می‌گوید: نوجوانی که صورتش مانند پاره ماه بود به سوی ما آمد،  
 [وی] شمشیری در دست، و پیراهن و لباس پائین تنه بر تن، نعلینی [در پا] داشت که بند  
 یکی از آن دو قطع شده بود، فراموش نمی‌کنم که آن [بند، بند پای] چپ بود.  
 عمرو بن سعد بن نفیل ازدی به من گفت: بخدا قسم بر او حمله سختی خواهم کرد! به  
 وی گفتم: سبحان الله! از این عمل چه قصد کرده‌ای! همانهایی که می‌بینی او را احاطه  
 کرده‌اند بجای تو از عهده‌اش برمی‌آیند؛ ولی، وی گفت: بخدا قسم حتماً به او حمله  
 خواهم کرد! لذا به قاسم حمله برد، و تا زمانی که سرش را با شمشیر کوبید، دست  
 برنداشت، [در این هنگام] نوجوان با صورت [به زمین] افتاد و گفت: آی عمو! حسین  
 [علیه السلام] مثل باز شکاری ظاهر شد، و مانند شیر خشمگین [به سویشان] یورش برد و  
 عمرو را با شمشیر زد، [عمرو] برای جلوگیری از ضربه، ساعدش را جلو آورد، ولی  
 شمشیر دستش را از آرنج برید، و [در همین جا] اسب‌ها جولان داده او را لگدمال کردند  
 به طوری که مرد. گرد و غبار برطرف شد، حسین [علیه السلام] بالای سر نوجوان ایستاده  
 بود، در حالی که نوجوان با پاهایش خاک را بهم می‌زد، حسین [علیه السلام] می‌گفت:  
 دور باشند ملتی که تو را کشتند، ملتی که جدّ تو روز قیامت دشمنشان خواهد بود، بخدا  
 برای عمویت سنگین است که او را بخوانی ولی جوابت را ندهد، یا جواب بدهد ولی  
 سودی به حالت نداشته باشد. بخدا این صدایی است که خون خواهان فراوانی داشته اما  
 اکنون یارانش کم شده‌اند. «۲»

(۱) تاریخ طبری، ۴۴۶/۵ و ۴۴۷، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم ازدی با کمی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، ۱۰۶/۲ و ۱۰۷، با اندکی تغییر و مقاتل الطالبین، ۷۶ و ۷۷، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

(۲) یعنی ای قاسم این فریاد و استغاثه تو در میان بنی هاشم فریادرس و مددکار فراوانی دارد، بنی هاشم همگی خونخواه خون تو هستند تو تنها نیستی، ولی اکنون در این صحرا ما یار نداریم و تنهایم لذا کسی نیست تا بفریادت برسد و تو را از چنگ دشمن نجات دهد.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۲  
 آنگاه او را برداشت، گویا همین آن می بینیم که پاهای آن نوجوان بر زمین خط می کشید و حسین [علیه السلام] سینه او را بر سینه خویش قرار داده بود، و او را آورد تا کنار فرزندش علی بن حسین [علی اکبر] نهاد و اهل بیت [حسین علیه السلام] در اطرافش بودند.

پرسیدم آن نوجوان کیست؟ گفته شد: او قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است. «۱»

### شهادت برادران عباس بن علی علیه السلام

(۱) [بعد] عباس بن علی به برادران مادریش - عبد الله و جعفر و عثمان - گفت: ای فرزندان مادرم، شما پیشتر به میدان بروید، تا [برایتان عزاداری کنم] چرا که فرزند ندارید [تا به عزایتان بنشینند]. در نتیجه [برادرانش همین] عمل را انجام داده [و پیشتر به میدان رفتند و به سختی مشغول جنگ شدند تا اینکه] به قتل رسیدند. «۲» [خدا آنان را رحمت کند].

### شهادت حضرت عباس بن علی علیه السلام

(۲) [طبری مقتل عباس بن علی علیه السلام را ذکر نکرده است. لذا ما آن را از کتاب ارشاد شیخ مفید قدس سره از قول حمید بن مسلم نقل می‌کنیم، حمید] گوید: تشنگی حسین علیه السلام شدت یافته بود از اینرو قصد فرات را نمود و در حالی که برادرش عباس پیش رویش حرکت می‌کرد، بالای آبگیره «(۳)» [فرات] رفت؛ در همین حال سپاه ابن سعد - که لعنت خدا بر او باد - به او حمله‌ور شد، و مردی از بنی دارم از میانشان به آنها گفت: وای بر شما بین او و

(۱) تاریخ طبری، ۴۴۷/۵ و ۴۴۸، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۱۰۷/۲ و ۱۰۸، به نقل از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر. (۲) تاریخ طبری، ۴۴۸/۵ و ۴۴۹، به نقل از ابی مخنف از عقبه بن بشیر أسدی از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین [علیه السلام] و شیخ مفید این خبر را با ذکر جزئیات شهادت برادران حضرت عباس ذکر نموده است، رک: ارشاد: ۱۰۹ /۲

(۳) مقصود از آبگیره فرات همان دیواره و یا سدّی می‌باشد که بین رود فرات و زمین‌های اطراف حائل بوده است. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۳ فرات حائل شوید، و اجازه ندهید [حسین] به آب دست پیدا کند. در این حال حسین [علیه السلام] فرمود: (اللهم أظمئها!) بار الها او را به تشنگی گرفتار کن. [مرد] دارمی خشمگین گردیده و تیری به سوی او پرتاب کرد و آن را در چانه‌اش نشانده، حسین علیه السلام تیر را بیرون کشیده و دستش را زیر چانه‌اش گرفت، کف دو دستش پر از خون شده، آن را ریخت و فرمود: اللهم إني أشكو إليك ما يفعل ببن بنت نبيك! خدایا از آنچه با پسر دختر پیامبرت رفتار می‌شود نزد تو شکایت می‌کنم. آنگاه در حالی که تشنگی‌اش بیشتر شده بود به جایگاهش بازگشت. این در حالی بوده

که سپاه [عمر بن سعد] عباس را محاصره کرده و بین او و [حسین] فاصله انداخته بودند به طوری که عباس از آن پس به تنهایی با آنها می‌جنگید تا کشته شد - رضوان خدا بر او باد.

عباس بعد از این که زخمهای فراوانی بر او وارد گردیده، به طوری که از پای در آمده و توان حرکت نداشت، به دست زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنبسی به قتل رسید. «۱»

### شهادت عبد الله، شیر خوار ابی عبد الله علیه السلام

(۱) در حالی که حسین [علیه السلام] نشسته بود فرزند کوچکش را نزدش آوردند، [بچه شیرخوار یا کمی بزرگتر از شیر خوار] عبد الله بن حسین بود، [حضرت] او را در دامن خویش نشانند، «۲» در همان حال که در دامنش بود شخصی از بنی اُسد [به نام حرمله بن کاهل یا هانی بن ثبیت حضرمی] تیری به سویش پرتاب کرده گلویش را برید، حسین [علیه السلام] خونس را گرفت، و وقتی کف دستش پر شد خون را روی زمین ریخت و گفت، پروردگرم اگر نصرت آسمانیات را از ما برداشته‌ای آن را مقدمه خیر قرار بده و انتقاممان را از این گروه ظالم بگیر! «۳»

(۱) شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰، طبری از قول قاسم بن أصبغ بن نباته جریان حمله امام حسین علیه السلام به سوی فرات و اصابت تیر به چانه آن حضرت را نقل نموده است ولی ذکری از شهادت حضرت عباس نکرده است.

(۲) تاریخ طبری، ۴۴۸/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم، با اندکی جابجایی.

(۳) تاریخ طبری، ۴۴۸/۵، به نقل از ابی مخنف از عقبه بن بشیر اُسدی از ابو جعفر محمد

بن علی بن حسین علیه السلام و ارشاد، ۲ / ۱۰۸، با اندکی تغییر.  
نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۴

### شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر

(۱) مردم از هر طرف آنها را احاطه کردند. عبد الله بن قطبه نبهانی طائی بر، عون پسر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب حمله برد و عون را کشت. «۱» و عامر بن نهشل تیمی بر محمد پسر [دیگر] عبد الله بن جعفر بن ابی طالب «۲» یورش برد و او را به قتل رساند. «۳»

### شهادت خاندان عقیل

(۲) عثمان بن خالد بن اسیر جهنی و بشر بن حوط قابضی همدانی بر عبد الرحمن پسر عقیل بن ابی طالب یورش بردند و او را کشتند، «۴» و عبد الله بن عزرة خثعمی به سوی جعفر پسر [دیگر] عقیل بن ابی طالب تیر انداخت و او را کشت. «۵» سپس عمرو بن صبیح صدائی، عبد الله پسر مسلم بن عقیل را با تیری زد، بطوری که کف دستش را [با تیر] به پیشانی اش دوخت، [به گونه ای که او دیگر] نتوانست دست هایش را حرکت بدهد، آنگاه با تیر دیگری قلبش را شکافت! «۶» و لیبث بن یاسر جهنی، محمد، پسر ابی سعید ابن عقیل را کشت. «۷»

(۱) أبو الفرج در کتاب خود بگوید مادر عون زینب دختر علی [علیه السلام] بوده است، رک: مقاتل الطالین، ۶۰. ولی طبری می نویسد مادر عون جمانه دختر مسیب بن نجبه فزاری از سران شیعیان کوفه و تواین بود، رک: تاریخ طبری: ۱۵ / ۴۶۹، به نقل از ابی مخنف.  
(۲) طبری و أبو الفرج و سبط ابن جوزی، مادر محمد فرزند عبد الله بن جعفر را حضرت زینب [س] ذکر نکرده اند، بلکه طبری و ابو الفرج نام مادر محمد را خوصاء دختر خصفه



ذکر کرده و سبط ابن جوزی، حوط دختر حفصه تمیمی نقل نموده است. رک: تاریخ طبری، ۴۶۹/۵، به نقل از ابی مخنف و مقاتل الطالبین، ۶۰، دختر حفصه تمیمی نقل نموده است. رک: تاریخ طبری، ۴۶۹/۵، به نقل از ابی مخنف و مقاتل الطالبین، ۶۰ و به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و تذکره الخواص، ۲۵۵، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل ابی مخنف].

(۳) تاریخ طبری، ۴۴۷/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و مقاتل الطالبین، ۶۰ و ۶۱، به نقل از ... ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، با کمی تغییر.

(۴) تاریخ طبری، ۴۴۷/۵، ادامه خبر حمید بن مسلم و مقاتل الطالبین، ۶۱، ادامه خبر حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

(۵) تاریخ طبری، همانجا و همان سند.

(۶) پیشین، همانجا، همان سند.

(۷) تاریخ طبری، ۴۶۹/۵، به نقل از ابی مخنف و مقاتل الطالبین، ۶۲، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۵

### شهادت دو فرزند دیگر امام حسن علیه السلام

(۱) عبد الله بن عقبه غنوی به سوی ابا بکر بن حسن بن علی تیری انداخت و او را کشت. «۱» عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب نیز کشته شد، [بدین صورت که] حرمله بن کاهل تیری به سویش پرتاب کرد و او را به قتل رساند. «۲»

### مبارزه و شهادت امام حسین علیه السلام

(۲) وقتی حسین [علیه السلام] در میان سه یا چهار گروه باقی ماند، شلوار راه راه یمنی‌ای را که رنگهای روشنش چشم را خیره می‌کرد خواست، [آن را برداشت] و جای جایش را شکافت، تا از تنش غارت نکنند. «۳» مدت زیادی از روز را صبر کرد، هرگاه فردی از [سپاه دشمن] به او می‌رسید برمی‌گشت و پرهیز می‌کرد از اینکه مسئولیت قتل [حسین علیه السلام] را بر عهده بگیرد و گناه بزرگ [کشتن امام علیه السلام] بر گردن او بیفتد! [تا اینکه] مالک بن نسیر [بدی‌کندی] مقابلش آمد، با شمشیر بر سر [حسین علیه السلام] کوبید، [به طوری که] کلاه خزی که [امام علیه السلام] بر سر نهاده بود قطع شد و [شمشیر] بر سرش اصابت کرد و خونش را جاری ساخت، کلاه پر از خون شد، حسین [علیه السلام] به او فرمود: امیدوارم با این دست، هرگز نخوری و نیاشامی، و خدا تو را با ظالمین محشور کند! [آنگاه حضرت] آن زره را انداخت و کلاهی خواست، کلاه را پوشید و رویش

(۱) تاریخ طبری، ۴۴۸ / ۵، به نقل از ابی مخنف از عقبه بن بشیر اسدی از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین علیه السلام و ارشاد، ۱۰۹ / ۲ و مقاتل الطالبین، ۵۷، به نقل مدائنی از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد با کمی تغییر در عبارت.

(۲) تاریخ طبری، ۴۶۸ / ۵، به نقل از ابی مخنف.

(۳) تاریخ طبری، ۴۵۱ / ۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۶ [عمامه] بست. «۱» [یعنی روی کلاه با پارچه پشمی ابریشمی سیاه] عمامه بست «۲» و پیراهنی یا لباده‌ای از خز بر تن کرد، و محاسنش را با وسه خضاب نمود. او مانند سوار جنگجو و شجاع می‌جنگید، و خود را از شکار شدن رهایی می‌داد و از نقطه ضعف‌های دشمن بر علیه او استفاده می‌کرد. «۳» (۱) شمر بن ذی الجوشن همراه قریب به ده نفر از مردان جنگی اهل کوفه مقابل خیمه حسین [علیه السلام] - جائی که بار و بنه و زن و

فرزند [آن حضرت] در آن بودند- آمد و [حسین علیه السلام] به طرف خیمه حرکت کرد، از این رو [شمر و همراهانش به طرف حضرت آمده] بین [ایشان] و خیمه‌اش حایل شدند.

حسین [علیه السلام] فرمود: وای بر شما! اگر دین ندارید، و از روز بازگشت نمی‌هراسید [لا اقل] در کار دنیایتان آزاد مرد و بزرگ زاده باشید! جلوی مردان پست و افراد جاهل‌تان را از [تجاوز به] خانه و کاشانه و اهل بیتم بگیرید. [شمر] بن ذی الجوشن گفت: این را به خاطر تو انجام می‌دهیم ای پسر فاطمه! و با مردان جنگی به سوی [حسین علیه السلام] رفت، حسین [علیه السلام] به طرفشان حمله می‌برد و آنها از دورش پخش می‌شدند. «۴» عبد الله بن عمار بارقی می‌گوید: مردان جنگی چه آنها که طرف راست [حسین علیه السلام] بوده و چه آنها که طرف چپش قرار داشتند به طرفش حمله بردند.

[حسین علیه السلام] به سوی کسانی که سمت راستش بودند حمله کرد بطوری که آنها ترسیدند و [عقب نشستند]، [بعد] به کسانی که سمت چپش بودند حمله برد و آنها

(۱) تاریخ طبری، ۴۴۸ / ۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد شیخ مفید، ۱۱۰ / ۲، با کمی تغییر.

(۲) تاریخ طبری، ۴۵۲ / ۵، به نقل از ابی مخنف از حجّاج از عبد الله بن عمار بن عبد یغوث بارقی، با کمی تغییر و رک: همین صفحه، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از حمید بن مسلم.

(۳) تاریخ طبری، ۴۵۲ / ۵، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از حمید بن مسلم.

(۴) تاریخ طبری، ۴۵۰ / ۵، به نقل از ابی مخنف.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۷ نیز به هراس افتادند، بخدا هرگز مجروحی را- که فرزند و خانواده و یارانش کشته شده

باشند- به قوت قلب و آرام دلی و جرأت او ندیده‌ام. بخدا چه قبل از حسین و چه بعد از او مانندش را ندیده‌ام! مردان جنگی مانند گریختن گله بزی که گرگ در آن حمله کند از راست و چپش می‌گریختند! (۱) عمر بن سعد به حسین [علیه السلام] نزدیک شده بود [در این هنگام] زینب دختر فاطمه [س]، خواهر [حسین علیه السلام] [از خیمه گاه] بیرون آمد و گفت: آی عمر بن سعد! آیا ابا عبد الله کشته می‌شود و تو نظاره می‌کنی! عمر بن سعد صورتش را از [زینب س] برگرداند گویا همین الآن اشکهای عمر را می‌بینم که روی گونه‌ها و محاسنش جاری است. «۱» و [حسین علیه السلام] در حالی که بر دشمن حمله می‌کرد می‌فرمود: آیا یکدیگر را برای کشتن من تشویق می‌کنید؛ و الله بعد از من بنده‌ای از بندگان خدا را نخواهید کشت که به اندازه کشتن من برایتان اسفناکتر و ناراحت‌کننده‌تر باشد! بخدا قسم امیدوارم خدا مرا به خاطر اهانت شما [نسبت به من] گرامی بدارد و انتقام مرا بی‌آنکه بفهمید از شما بگیرد. و الله اگر مرا بکشید خدا درگیری و گرفتاری و خونریزیتان را بین خودتان خواهد افکند، و تا عذاب دردناک را بر شما نیفزاید شما را رها نخواهد کرد. «۲» آنگاه شمر بن ذی الجوشن با [تعدادی از] مردان جنگی به سوی حسین [علیه السلام] آمد که سنان بن انس نخعی، و خولی بن یزید أصبجی و صالح بن وهب یزنی، و قشعم بن عمرو جعفی و عبد الرحمن جعفی در میانشان بودند، و شمر بن ذی الجوشن آنان را تحریک می‌کرد [تا بر امام علیه السلام حمله‌ور شوند]،

در نتیجه

---

(۱) تاریخ طبری، ۴۵۲ / ۵، به نقل از ابی مخنف از حجّاج از عبد الله بن عمّار بن عبد یغوث بارقی و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۱۱۱، با کمی تغییر.

(۲) تاریخ طبری، ۴۵۲ / ۵، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از حمید بن مسلم. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۸ [حسین علیه السلام] را محاصره کردند! «۱» (۱) نوجوانی از اهل بیت حسین [علیه السلام]

به سوی [آن حضرت] آمد حسین [علیه السلام] به خواهرش زینب دختر علی علیه السلام گفت: او را نگه دار. خواهرش زینب دختر علی علیه السلام آن [نوجوان] را گرفت تا نگه دارد [و نگذارد به میدان برود]، ولی نوجوان نپذیرفت و آمد تا به حسین [علیه السلام] کمک کند. [در این حین] بحر بن کعب با شمشیر به سوی حسین [علیه السلام] حمله ور شد، آن نوجوان گفت: آی پسر خبیث! آیا عمویم را می کشی؟! [بحر بن کعب] با شمشیر به او ضربه زد، نوجوان با دستش خواست جلوی ضربه شمشیر را بگیرد که [شمشیر] دستش را تا پوست قطع کرد و دستش آویزان شد، فریاد زد: آی مادرم! حسین [علیه السلام] او را گرفت و به سینه اش چسباند، و فرمود: فرزند برادرم! بر آنچه به سرت آمده صبر کن، و آن را خیر به حساب آور، خدا تو را به پدران صالحت، به رسول الله و علی بن ابی طالب و حمزه و حسن بن علی صلی الله علیهم اجمعین ملحق خواهد کرد. «۲» بار الها باران آسمانی ات را از آنان بازدار، و آنان را از برکات زمینی ات محروم ساز، خداوندا اگر مقدر کرده ای که آنان را تا مدتی از نعمت های بهر مندسازی در میان شان تفرقه و جدایی بینداز، و آنان را به سیر در نیمه راه های بیراهه و ادار، [آنان را حزب حزب کرده، در دسته های مختلف با گرایش های مختلف قرار ده] و والیانشان را از آنان خشنود مگردان، چرا که آنان ما را دعوت کرده بودند تا یاریمان کنند ولی بر ما ستم روا داشته ما را کشتند! «۳»

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۰، به نقل از ابی مخنف.

(۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۰ و ۴۵۱، سند پیشین و ارشاد، ۲ / ۱۱۰، با کمی تغییر و مقاتل الطالبین، ۷۷، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

(۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۱، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲ / ۱۱۰ و ۱۱۱، با کمی تغییر.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۸۹

(۱) [حسین علیه السلام] مدت زیادی از روز را مکث کرد، [در این مدت] اگر مردم می خواستند او را بکشند می کشتند، ولی [از کشتنش] پرهیز کرده برخی به برخی دیگر واگذار می کردند، و این دسته دوست داشت دسته دیگر بجایشان این کار را انجام بدهد. شمر در میان مردم فریاد زد: وای بر شما! چرا به این مرد نگاه می کنید! او را بکشید! مادران به عزایتان بنشینند! سپس از هر سو به [حسین علیه السلام] حمله ور شد. «۱» سپس زرعه بن شریک تمیمی به کف دست چپ و گردن [آن حضرت] ضربه زد، بطوری که [حسین علیه السلام] با سختی و مشقت برمی خواست و [دوباره با صورت مبارکش] بر زمین می افتاد در آن حال سنان بن انس نخعی به سویش حمله کرد و با نیزه به او زد [امام علیه السلام] به زمین افتاد «۲» و پیوسته [وقتی] کسی به حسین [علیه السلام] نزدیک می شد سنان بن انس از ترس اینکه سر [حسین علیه السلام] به دستش نیفتد بر او حمله می کرد تا اینکه [بالاخره] به نزد آن حضرت فرود آمد و گلوی [مبارکش] را برید و سر [مبارکش] را جدا کرد. و آن را به خولی بن یزید [أصبحی] واگذار نمود. «۳» هر آنچه بر تن حسین [علیه السلام] بود غارت گردید، قیس ابن أشعث، «۴» قتیفه [امام علیه السلام] را گرفت، «۵» و اسحاق بن حیوه حضرمی، پیراهن حسین [علیه السلام] را به

- 
- (۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۲ و ۴۵۳، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از حمید بن مسلم و شیخ مفید تنها گفته شمر [لعنه الله] را نقل کرده است رک: ارشاد، ۲ / ۱۱۲.
- (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۲ ۴۵۳، ادامه خبر حمید بن مسلم، همراه با اندکی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۱۱۲، با کمی تغییر.
- (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۳، به نقل از ابی مخنف از جعفر بن محمد بن علی علیه السلام [امام صادق علیه السلام] و سبط ابن جوزی مسأله سپردن سر امام علیه السلام به خولی را ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ص ۲۵۶.

(۴) قیس بن اشعث کسی بود که خود برای امام حسین علیه السلام دعوت نامه فرستاده بود از این رو امام علیه السلام در خطبه صبح عاشورا او را بیاد نامه اش انداخته و به وی فرموده بود آی قیس بن اشعث مگر شما نبودى که برایم نوشتی، ... رک: اولین خطبه امام علیه السلام در صبح عاشورا.

(۵) تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و سبط ابن جوزی گرفتن قطیفه حضرت توسط قیس بن اشعث را نقل کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۳، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل ابی مخنف].

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۰ غارت برد، «۱» و شمشیرش را مردی از بنی نهشل برداشت، و نعل سیاهش را اودی گرفت و بحر بن کعب شلوارهای [حضرت] را برداشته «۲» [امام علیه السلام] را برهنه رها نمود.

«۳» [لعنت خدا بر آنان باد].

### غارت خیمه‌ها

(۱) مردم بر زنان حسین [علیه السلام] و اموال و اجناسش روی آوردند، ورس «۴» و لباسهای فاخر «۵» و شتر [هایشان] را به غارت بردند، بر سر پیراهن زنان کشمکش می شد تا اینکه زنان مغلوب می شدند و پیراهنشان برده می شد [!] «۶» مردان به سنان بن انس گفتند: آیا حسین بن علی، پسر فاطمه دختر رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کشته‌ای؟ بزرگترین [مرد] عرب در شرافت و بزرگی را به قتل رسانده‌ای؟! [حسین] نزد آنان آمد تا دستشان را از پادشاهیشان قطع کند، پس [تو ای سنان، ای کسی که چنین فردی را کشتی] نزد فرماندهانت برو و پاداش خود را از آنان بخواه! که اگر خزانه‌های اموالشان را بپاس کشتن حسین به تو بدهند کم است! [سنان] که قدری دیوانه و مجنون بود بر اسب سوار شد و نزدیک در خیمه عمر بن سعد ایستاد و با صدای بلند فریاد بر آورد: جوال مرا از سیم و زر پر کن که من آن پادشاه دربان دار را کشته‌ام، کسی را کشته‌ام که اگر نسبش

یاد	شود	بهترین	مردم	از
(۱) تاریخ طبری، ۴۵۵/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم،	با کمی	جابجایی	و	رک:
تذکره		الخواص،		۲۵۳،
(۲) تاریخ طبری، ۴۵۳/۵، به نقل از ابی مخنف از جعفر بن محمد بن علی [امام صادق	علیه السلام]	و	رک:	تذکره
		الخواص،		۲۵۳.
(۳) تاریخ طبری، ۴۵۱/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم	و	رک:	تذکره	
		الخواص،		۲۵۳.
(۴) گیاهی مانند کنجد زرد رنگ که از آن برای زرد کردن استفاده می شود و از آن	زعفران	پدید		می آید.
(۵) ورس و لباسهای فاخر اشیائی بود که توسط یک کاروان از یمن برای یزید فرستاده	می شد و حضرت پس از خروج از مکه به کوفه با این کاروان برخورد کرد و اموالش را	ضبط نمود.	رک:	منازل بین راه / منزل تنعیم.
(۶) تاریخ طبری، ۴۵۳/۵، به نقل از ابی مخنف از جعفر بن محمد بن علی علیه السلام.	نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۱	لحاظ پدر و مادر است!	(۱) عمر بن سعد گفت: او را نزد من بیاورید، وقتی [سنان به خیمه	عمر بن سعد] وارد شد عمر چوبدستی خود را به سویش پرت کرد و گفت: آی مجنون!
شهادت می دهم که تو مجنونی و هرگز سالم نشده ای، [با کدام جرأت] چنین سخنی	می گویی؟ و الله اگر ابن زیاد این را می شنید گردنت را قطع می کرد!	(۱) [در این هنگام]	شمر بن ذی الجوشن با مردان جنگی همراهش به [اموال حسین علیه السلام] حمله بردند	و به علی بن حسین کوچکتر [امام زین العابدین علیه السلام] رسیدند، [آن حضرت]
مریض بود و روی فرشش دراز کشیده بود و رجاله ها در کنارش می آمدند و می گفتند:				



آیا او را نمی کشیم؟! حمید بن مسلم می گوید: گفتم: سبحان الله! آیا بچه ها را بکشیم؟! این بچه است! تا اینکه عمر بن سعد آمد، گفت: آی، احدی متعرض این نوجوان مریض نشود، و کسی داخل چادر [خیمه] این زنها نگردد، و کسی که از اجناسشان چیزی برداشته به آنان برگرداند، ولی کسی چیزی را برگرداند. «۲» عمر بن سعد، عقبه بن سمعان [غلام امام را] دستگیر کرد و به او گفت: تو کیستی؟! [عقبه] گفت: من بنده زرخرید هستم، لذا وی را آزاد کرد، غیر از [عقبه] احدی از [اصحاب حسین علیه السلام] نجات نیافت. «۳»

### اسب تازی بر بدن سید الشهداء علیه السلام

(۲) سپس عمر بن سعد در میان یارانش فریاد زد: چه کسی داوطلب می شود با اسبش حسین را لگدمال کند! [بر حسین اسب بتازاند؟!] ده نفر قبول کردند. از جمله: اسحاق بن حیوة حصرمی، و احبش بن مرثد حصرمی، آنها آمدند و بدن

(۱) تاریخ طبری، ۴۵۴/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم.  
 (۲) تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد شیخ مفید، ۱۱۲/۲ و ۱۱۳، با کمی تغییر.  
 (۳) تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۲  
 حسین [علیه السلام] را با اسب هایشان لگدمال کردند، بطوری که پشت و سینه اش را خرد کردند. «۱» و عمر بن سعد بر کشته های اصحابش نماز خواند و آنان را دفن کرد. و سر [امام علیه السلام] را همان روز، همراه خولی بن یزید برای عبید الله بن زیاد فرستاد. [ابتدا] خولی به کاخ دار الاماره رفت، دید در قصر بسته است، از این رو به منزل خودش رفت و سر [حسین علیه السلام] را زیر قده بزرگی نهاد. «۲»

### بردن اهل بیت به کوفه

(۱) [عمر بن سعد آن روز و فردایش [در کربلا] اقامت کرد.] «۳» و بقیه سرهای [شهداء] را با شتاب جمع کرد و آنگاه هفتاد و دو سر را همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجّاج و عزرة بن قیس «۴» [پیش] فرستاد آنها رفتند و با سرها بر عید الله بن زیاد وارد شدند. «۵» [آنگاه] [عمر بن سعد] به حمید بن بکیر احمری دستور داد تا در میان مردم حرکت به سوی کوفه را اعلام نماید. عمر، دختران و خواهران حسین و بچه‌هایی که بودند و علی بن حسین را با همان حال بیماری برداشت و با خود برد. «۶»

(۱) تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد، ۲ / ۱۱۳، با کمی تغییر.  
 (۲) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۵، سند پیشین، سپس طبری از قول همسر خولی می‌نویسد: وقتی صبح فردا فرا رسید خولی با سر حسین [علیه السلام] نزد عید الله بن زیاد رفت. ر ک:  
 تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۵، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالک [همسر خولی].  
 (۳) این خبر را از ابی مخنف نقل نکرده بلکه از طریق هشام از پدرش از نوار بنت مالک نقل کرده است، ر ک:  
 تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۵.  
 (۴) این سه نفر کسانی بودند که به عنوان اشراف کوفه برای حسین علیه السلام دعوت‌نامه فرستادند و گفتند بستانها سرسبز شده، میوه‌ها رسیده و نهرها لبریز گردیده، اگر مایلی در میان سپاهی که برایت ترتیب یافته قدم بگذار.  
 (۵) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۶، به نقل از ابی مخنف از ابو زهیر عبسی از قره بن قیس تمیمی ولی سبط ابن جوزی تعداد سرهای شهدا را نود و دو سر ذکر نموده است. ر ک: تذکره الخواص، ۲۵۶، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل ابی مخنف].  
 (۶) طبری این قسمت را از زبان همسر خولی نقل نموده است، ر ک: تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۵، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالک و ارشاد شیخ مفید، ۱۱۴، با کمی تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۳

قره بن قیس تمیمی می گوید: فراموش نمی کنم هنگامی را که زینب دختر فاطمه از کنار قتلگاه برادرش می گذشت، در حالی که می گفت: یا محمداه! یا محمداه! ملائکه آسمان بر تو درود می فرستند، این همان حسین است زیر آسمان [بی سایه بان] قرار گرفته، به خاک و خون آغشته، و اعضایش قطعه قطعه شده است. یا محمداه! دخترانت اسیر گردیده، فرزندان کشته شده اند، باد صبا گرد و غبارش را بر آنان می گستراند! [قره که خود جزو لشکر عمر بن سعد بوده می گوید:] و الله [زینب] دوست و دشمن را به گریه انداخت! بطوری که زنان صیحه زده، بر صورتهای خویش سیلی می زدند. «۱» و بنی اُسد - از اهالی غاضریه - حسین و یارانش را یک روز پس از کشته شدنشان به خاک سپردند.

«۲»

### سر مطهر امام علیه السلام در مجلس ابن زیاد

(۱) حمید بن مسلم می گوید: عمر بن سعد مرا خواست و نزد خانواده اش فرستاد تا پیروزی ای را که خدا نصیبش کرده بود و سلامتی اش را به آنان مژده بدهم! از این رو نزد خانواده اش رفتم و پیغام عمر بن سعد را به اطلاعشان رساندم. [آنگاه دیدم] ابن زیاد جلوس کرده و فرستاده ها [با سرهای کشته ها] بر او وارد می شوند. «۳» [قبیله] کنده با سیزده سر آمد، و قیس بن أشعث آنان را همراهی می کرد، و هوازن با بیست سر وارد شد در حالی که شمر بن ذی الجوشن مصاحبشان بود، [قبیله] تمیم با هفده سر، بنی اُسد با شش سر و مدحج با هفت سر و بقیه سپاه با

(۱) تاریخ طبری، ۴۵۶ / ۵، به نقل از ابی مخنف از ابو زهیر عبسی و سبط ابن جوزی جملات حضرت زینب [س] را هنگام عبور از قتلگاه همراه با کمی تغییر نقل کرده است، ر ک: تذکره الخواص، ۲۵۶، به نقل از هشام بن محمد.

(۲) تاریخ طبری، ۴۵۵ / ۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم

و ر ک: ارشاد، ۲ / ۱۱۴.

(۳) تاریخ طبری، ۴۵۶ / ۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۴ هفت سر آمدند که [مجموعاً] هفتاد سر بود.

(۱) [ابن زیاد] اجازه ورودشان را به قصر داد. آنان را وارد قصر کرد و به مردم اذن ورود داده شد. من در میان واردین داخل [قصر] شدم، [ناگاه دیدم] سر حسین [علیه السلام] پیش روی [ابن زیاد] قرار گرفته، و با چوبدستی به بین دندانهای ثناییش می‌زند. وقتی زید بن ارقم آن [صحنه] را دید نتوانست از چوبدستی زدن ابن زیاد [به دندانهای حسین] بگذرد. گفت: این چوبدستی را از آن دندانها بردار! قسم به کسی که الهی غیر او نیست خودم دیدم دو لب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر این دو لب قرار گرفته و آن دو را می‌بوسید! بعد آن پیر [زید بن ارقم] به شدت گریست. ابن زیاد گفت: خدا دو دیده‌ات را گریان بدارد! و الله اگر پیر خرفتی که عقلش زایل شده است نبودی، گردنت را می‌زدم! [زید بن ارقم] برخاست و بیرون رفت ... در حالی که می‌گفت: برده‌ای، «۱» برده‌ای، را به شاهی گمارد، و او مردم را به بازیچه گرفت! شما ای جمعیت عرب بعد از امروز برده خواهید شد! چرا که پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه [ابن زیاد] را حاکم کردید! او بزرگانان را خواهد کشت و اشرارتان را به بردگی خواهد گرفت، به ذلت و خواری رضا داده‌اید! دور باد کسی که به خواری و ذلت راضی شود! وقتی بیرون رفت، شنیدم مردم می‌گفتند: و الله زید بن ارقم حرفی زد که اگر ابن زیاد می‌شنید او را می‌کشت! «۲»

(۱) منظور اینست که یزید که برده‌ای بیش نیست ابن زیاد را به پادشاهی کوفه گمارد. وجه برده خوان یزید اینست که جدش ابو سفیان و پدرش معاویه از آزادشدگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق

دستورات اسلامی پس از فتح مکه می‌توانست آنان را به بردگی بگیرد ولی بر اساس مصالحی چنین نکرد و آنان را عفو نمود، فرمود: «أنتم الطلقاء»: شما آزادید! از این رو یزید که فرزند کسی بود که روزی به بردگی رفته بود برده محسوب می‌شده، چرا که طبق دستور اسلام فرزند عبد هم عبد به حساب می‌آید. (۲) تاریخ طبری، ۴۵۶/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم، با کمی جابجایی و ادامه پاورقی در صفحه بعد شیخ مفید جریان اعتراض زید بن ارقم به ابن زیاد را بدون ذکر سخنانی که هنگام خروج از مجلس گفته است نقل نموده است، ر ک: ارشاد، ۲ / ۱۱۴.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۵

### سرگذشت اسراء، در مجلس ابن زیاد

(۱) وقتی خواهران و زنان و بچه‌های [حسین علیه السلام] بر عید الله بن زیاد وارد شدند، زینب دختر فاطمه [بنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم] با لباس بسیار کهنه و به صورت ناشناس در میان حلقه کنیزانش نشست عید الله بن زیاد گفت: این زنی که نشسته کیست؟ [زینب] با او تکلم نکرد. سه بار [این جمله] را گفت: و هیچ بار [زینب] با او تکلم نکرد. تا اینکه برخی از کنیزان [زینب] گفتند: این زن، زینب دختر فاطمه است! عید الله گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرده، به قتل رساند و دعوتتان را نافرجام گردانید! [زینب] [س] فرمود: سپاس خدای را که بواسطه [جدمان] محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما را گرامی داشته و تطهیر نموده است، این طور نیست که تو می‌گویی، تنها فاسق است که رسوا می‌شود و فاجر است که دروغ‌گویی‌اش بر ملا می‌گردد. [عید الله] گفت: دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟! [زینب] فرمود: اینها کشته شدن بر ایشان مقدر شده بود لذا به سوی قتلگاه خویش رفتند، بزودی خدا شما و آنان را جمع خواهد کرد و آنان در پیشگاه خدا احتجاج کرده، دادخواهی می‌نمایند! ابن زیاد

غضبناک شده، برافروخت و گفت: خداوند جان و دل مرا از [شر برادر] طغیانگر تو و عصیانگران و گردنکشان خاندانت شفا بخشید! [زینب [س]] گریست و سپس فرمود: قسم بجانم که بزرگ [خاندانم] را کشته‌ای، و خانواده‌ام را نابود کرده‌ای و برگ و ریشه‌ام را از بن بریدی و اصل و فرعم را از بین بردی! اگر اینها تو را شفا می‌دهد [بدان که] به مرادت رسیده‌ای!

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۶  
 (۱) عبید الله گفت: این زن قافیه گوشت، قسم بجانم پدرت نیز شاعری سجع گو بوده است! [زینب [س]] فرمود: زن کجا و قافیه‌بندی کجا؟! من در پی چیز دیگری غیر از سجع گویی هستم، این آه دل من است که بر زبانم جاری می‌شود! «۱» [آنگاه ابن زیاد] به علی بن الحسین نگاه کرد و گفت: اسمت چیست؟ فرمود: من علی بن الحسین هستم! گفت: مگر نه این است که خدای علی بن الحسین را کشته است؟! [امام سجاد علیه السلام] سکوت کرد. ابن زیاد گفت: چه شده؟! چرا سخن نمی‌گویی؟! [حضرت سجاد علیه السلام] فرمود: برادری داشتم که او هم علی خوانده می‌شد، و مردم او را کشتند! [ابن زیاد] گفت: خدا او را کشته است! [دیگر بار نیز] علی [بن حسین علیه السلام] سکوت کرد. [ابن زیاد] گفت: چه شده چرا صحبت نمی‌کنی؟! فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» «خدا جانها را هنگام مرگشان می‌گیرد» «۲» «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» «۳» «هیچ نفسی جز به اذن خدا نمی‌میرد.» [ابن زیاد] گفت: و الله تو از آنهایی! [سپس به مرئی بن معاذ أحمري گفت:] وای بر تو، بکش او را!

(۱) تاریخ طبری، ۴۵۷/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۱۱۵/۲ و ۱۱۶، با کمی تغییر و سبط ابن جوزی، قسمتی از مشاجره حضرت زینب [س] با ابن زیاد را تا عصبانی شدن ابن زیاد با کمی تفاوت در الفاظ و عبارات ذکر

کرده است، ر ک: تذکره الخواص، ۲۵۸ و ۲۵۹، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل

أبی / مخنف].

(۲) زمر / ۴۲

(۳) آل عمران / ۱۴۵

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۷

(۱) [در این هنگام] عمه‌اش زینب او را در آغوش کشید و گفت: آی ابن زیاد! دست از

ما بردار! آیا هنوز از خونهایمان سیراب نشده‌ای؟! آیا کسی از ما را باقی گذارده‌ای؟!!

[آنگاه] با علاقه [سجاد علیه السلام] را در آغوش گرفت [و خطاب به ابن زیاد] فرمود: از

تو می‌خواهم [تو را] بخدا - اگر مؤمن هستی - اگر می‌خواهی او را بکشی مرا هم با او

بکش! علی [بن حسین خطاب به ابن زیاد] فریاد زد: اگر میان تو و این [زنها] خویشاوندی

«۱» و پیوندی است همراهشان شخص باتقوایی بفرست تا رفتار و مصاحبت اسلامی با

آنان داشته باشد.

ابن زیاد به آن دو [زینب و علی بن حسین علیه السلام] نگریست و گفت: شگفت از آثار

خویشاوندی و رحم! و الله که زینب دوست دارد که اگر من [برادرزاده‌اش] را کشتم او

را هم با [برادرزاده‌اش] بکشم! [آنگاه به مأمورانش] گفت: این نوجوان را رها کنید! «۲»

سپس عبید الله بن زیاد سر حسین [علیه السلام] را بر نیزه‌ای نصب کرد و دستور داد تا در

کوفه گردانده شد! «۳»

### شهادت عبد الله بن عقیف به خاطر اعتراض به ابن زیاد

(۲) [پس از پایان مجلس ابن زیاد] اعلام کردند: نماز را به جماعت بخوانید! مردم در

مسجد اعظم [کوفه] گرد آمدند، ابن زیاد بالای منبر رفت و گفت:

حمد، مخصوص خدایی است که حق و اهلش را پیروز کرد، و امیر مؤمنین یزید

(۱) ابن زیاد و اهل بیت امام حسین علیه السلام قریش بودند از این رو به نوعی بینشان پیوند خویشاوندی بود.

(۲) تاریخ طبری، ۴۵۸/۵، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم، با کمی تغییر و ارشاد شیخ مفید، ۱۱۶/۲ و ۱۱۷، با اندکی تفاوت و سبط ابن جوزی این ماجرا را به اختصار ذکر کرده است، ر ک:

تذکره الخواص، ۲۵۸، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل ابی مخنف].  
(۳) تاریخ طبری، ۴۵۹/۵، به نقل از ابی مخنف.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۱۹۸  
بن معاویه و حزبش را نصرت نمود و کذاب بن کذاب [یعنی] حسین بن علی و شیعیانش را کشته است! هنوز گفتار ابن زیاد تمام نشده بود که عبد الله بن عقیف آزدی غامدی - که از شیعیان علی کرم الله وجهه به حساب می آمد و از مسجد اعظم جدا نمی شد و تا شب در آن نماز می خواند - با شنیدن سخن ابن زیاد به ناگاه از جای خود برخاست و گفت: هان! که دروغگوی، فرزند دروغگو، تو و پدرت و آنکه تو و پدرت را به ولایت گماشت هستید، آی پسر مرجانه! آیا [از سویی] فرزندان پیامبران را می کشید و [از سوی دیگر] گفتار صدیقین را بر زبان می رانید؟! ابن زیاد گفت: او را نزد من بیاورید! در این هنگام [مأمورین آماده باش [عبد الله بن عقیف] را دستگیر کردند ولی او در حالی که مأمورین او را می بردند، شعار ازدیان «۱» را سر داد. یا مبرور! [آی نیکو رفتار]، ناگاه جوانان قبیله ازد آمدند و او را [از چنگ مأمورین ابن زیاد] رها ساختند و به خانه اش بردند.

ولی [پس از مدتی ابن زیاد عده ای] را سراغش فرستاد و او را دستگیر کرده و به قتل رسانید، و فرمان داد عبد الله را در شوره زار کوفه به دار آویختند. «۲»

**سرگذشت کاروان اسراء در شام و مجلس یزید**



(۱) سپس [ابن زیاد، زحر بن قیس] را خواست و سر حسین [علیه السلام] و سایر یارانش را،

(۱) در آن زمان شعار هر قبیله نشانه‌ی طلب کمک به حساب می‌آمد، از این رو هرگاه فردی از یک قبیله با یکی از افراد قبیله دیگر درگیر می‌شد، و جان و مال خود را در خطر می‌دید، شعار قبیله‌اش را سر می‌داد و بدین وسیله از اعضای قبیله خویش کمک می‌طلبید، و اعضای قبیله‌اش هم طبق عهده‌ی که بسته بودند به یاری‌اش می‌شتافتند و او را از چنگ حریف نجات می‌دادند.

(۲) تاریخ طبری، ۴۵۸ / ۵ و ۴۵۹، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۱۱۷ / ۲، با اندکی تغییر. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه‌الطف، ص: ۱۹۹ با وی و دو تن از همراهانش - ابو بردة بن عوف ازدی و طارق بن ظبیان ازدی - به سوی یزید بن معاویه فرستاد. «۱» در ضمن دستور داد زنان و بچه‌های حسین [علیه السلام] آماده شدند و بر گردن علی بن الحسین [علیه السلام] غل و زنجیر بسته شد، [پس از آمادگی اسراء] آنان را با مخفر بن ثعلبه عائذی [قرشی] و شمر بن ذی الجوشن [به طرف شام] فرستاد.

آن دو [اسراء را به شام] بردند و وارد [مجلس] یزید شدند. «۲» وقتی سر حسین [علیه السلام] و اهل بیت و اصحابش - پیش روی یزید نهاده شد [یزید با زبان شعر این معانی را] گفت:

[این شمشیرها سران مردانی را شکافتند که برایمان عزیز بوده‌اند اما در عین [عزت] ستمگری کرده و قطع رحم نموده‌اند.] «۳» [در این هنگام] یحیی بن حکم برادر مروان بن حکم [زبان به اعتراض گشود و با اشعاری به این مضمون] گفت: سری که در کناره طف «۴» [کربلا] بریده شد، از ابن زیاد، آن برده کم شرافت به ما

نزدیکتر بود. [با این کار] نسل سمیه به اندازه ریگ‌ها افزایش یافت و حال آنکه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی‌نسل گردید! یزید بن معاویه [از این سخنان برآشت و] به سینه یحیی بن حکم زد و گفت: ساکت شو! «۵»

(۱) تاریخ طبری، ۵ / ۴۵۹، به نقل از ابی مخنف، با کمی جابجایی.  
 (۲) طبری این خبر را از ابی مخنف نقل نکرده است، بلکه از هشام از عبد الله بن یزید جذامی از پدرش از غاز بن ربیعہ جرشى نقل کرده است، رک: تاریخ طبری، ۵ / ۴۶۰.  
 (۳) تاریخ طبری، ۵ / ۴۶۰، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از قاسم بن عبد الرحمن و ارشاد شیخ مفید، ۲ / ۱۱۹، با کمی تغییر.  
 (۴) طف: واژه‌ای عربی است و بر خلاف آنچه گمان شد از کلمه فارسی [تفتیده] گرفته نشده است بلکه بمعنی کناره آب و یا زمینی برآمد از آب می‌باشد، و [طفا] یعنی [بر آب شد].

(۵) تاریخ طبری، ۵ / ۴۶۰ و ۴۶۱، به نقل از ابو جعفر عبسی از ابی عماره عبسی و ارشاد، ۲ / ۱۱۹ و ۱۲۰، با اندکی تغییر.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۰  
 (۱) آنگاه به مردم اجازه ورود داده شد، در حالی که سر حسین [علیه السلام] پیش روی یزید بود و با چوبدستی خود بر لب [مبارک آن حضرت] می‌زد، ابو برزه أسلمی - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - [از این حرکت یزید ناراحت شد و خطاب به او] گفت: آیا با چوبدستی‌ات به لب حسین می‌زنی؟! مگر نمی‌دانی که چوبدستی‌ات بر جای می‌خورد که بارها دیده‌ام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنجا را می‌مکیده است؟! مگر نه اینست که شفیع تو در روز قیامت ابن زیاد و شفیع این [حسین] در آن روز محمد

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَوَاهِدُ بُوَد.  
 سِيسَ بَرخاست وَ [از] مَجْلِسِ بِيروُن] رَفْت.  
 [همسر یزید] هِنْد دَخْتَرِ عَبْدِ اللهِ بِنِ عَامِرِ بْنِ كَرِيْزٍ وَتِيْ اِيْنَ كَفْتَكُوْهَآ رَا شَنِيدَ لِبَاسِش رَا بَه  
 سَرِ پِيْچِيْد وَ [از اندرون] بِيروُن اَمَد. [و بَه يَزِيْد] كَفْت: اِيْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ! اَيَا اِيْنَ سَرِ حَسِيْنِ  
 پَسَرِ فَاطْمَه دَخْتَرِ رَسُوْلِ خُدَا اَسْت! [يَزِيْد] كَفْت: بَلَه، بَرَايِ پَسَرِ دَخْتَرِ رَسُوْلِ خُدَا وَ عَزِيْزِ  
 دَرْدَانَه قَرِيْش، بِنَالِ وَ اَرَايِش رَا تَرَكْ كَفْتَه، لِبَاسِ سِيَاَه بَر تَن كُن! اِبْنِ زِيَادِ عَجَلَه بَخْرَجِ  
 دَاَدَه اُو رَا كَشْت! خُدَا [اِبْنِ زِيَادِ] رَا بَكَشْد! يَحِيِي بِنِ حَكَمِ كَفْت: [بَا اِيْنَ عَمَلْتَانِ] دَر رُوْزِ  
 قِيَاْمَتِ اَز مَحْمَدٍ دُوْر مَانَدَه اِيْد، [مَنْ اَز اِيْنَ پَسِ] هَر كَزِ دَر هِيْچِ كَارِي بَا شَمَا هَمَكَاْرِي  
 نَخَوَاهِم كَرْد! اَنگَاَه بَرخَاَسْت وَ [از مَجْلِسِ بِيروُن رَفْتَه] كَفْت: «۱» وَتِيْ يَزِيْدِ بِنِ مَعَاوِيَه  
 مِي خَوَاَسْت وَارَدِ اِيْنَ مَجْلِسِ شُوْد، [اِبْتَدَا] اَشْرَافِ اَهْلِ شَاْمِ رَا دَعُوْتِ كَرْد وَ اَنَانِ رَا دَرِ  
 اَطْرَافِ خُوْدِ نَشَانَد، سِيسَ عَلِي بِنِ الْحَسِيْنِ وَ زَنَانِ وَ فَرَزَنْدَانِ حَسِيْنِ رَا خَوَاَسْت، اَنهَا  
 جَلُوِي دِيْدِ كَاْنِ مَرْدَمِ بَرِ يَزِيْدِ وَارَدِ شُدَه وَ پِيْشِ رُوِيْشِ نَشَانَدَه شُدَنْد، [وَ تِيْ يَزِيْدِ] وَضَعِ  
 نَابَسَاْمَانِ اَنَانِ رَا مَشَاهَدَه كَرْد كَفْت: خُدَا پَسَرِ مَرَجَانَه رَا زَشْتِ گَرْدَانَد! اِگَرِ بِيْنَ شَمَا وَ اُو  
 پِيُوْنَدِ خُوِيْشَاوَنْدِي وَ يَا قَرَابَتِي بُوَدِ بَا

(۱) تاريخ طبري، ۴۵۶ / ۵، به نقل از أبي مخنف از أبو حمزه ثمالی از عبید الله ثمالی از  
 قاسم بن بخت، با کمی جابجایی.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۱  
 شما این گونه رفتار نمی کرد و بدین نحو شما را نمی فرستاد! [سپس] به علی [بن حسین]  
 گفت: یا علی! پدرت ابتدا پیوند خویشاوندی مرا قطع کرد و حقم را نادیده گرفت و  
 [برای گرفتن] سلطنتم با من ستیز نمود، لذا خدا با او این گونه کرد که می بینی! (۱) علی  
 [بن حسین علیه السلام] فرمود: «ما أصاب من مصيبة في الارض و لا في أنفسكم إلا في  
 كتاب من قبل أن نبرأها»، «۱» «هیچ مصیبتی در زمین [به جسم و مال] و به جانهایتان

نخواهد رسید مگر آنکه پیش از اینکه آن را آفریده باشیم در کتابی ثبت است.» یزید گفت: «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر»، «۲» «هر مصیبتی که به شما می‌رسد بواسطه عملکرد خودتان است و او از بسیاری [از گناهان] در می‌گذرد.» «۳» فاطمه دختر علی [علیه السلام] می‌گوید: هنگامی که ما را جلوی یزید بن معاویه نشانندند فردی سرخ رو از اهالی شام [در حالی که به من اشاره می‌کرد] به یزید گفت:

یا امیر المؤمنین! این را به من هدیه کن! [وقتی این سخن را شنیدم] لرزه بر اندامم افتاد و بشدت ترسیدم، گمان کردم بر ایشان جایز است این کار را بکنند، لباس خواهرم زینب را گرفتم، او از من بزرگتر و عاقل‌تر بود و می‌دانست [این کار] عملی نمی‌شود. [خواهرم زینب به آن مرد شامی] گفت: دروغ گفتی - و الله - از خود پستی نشان داده‌ای! نه تو حقّ چنین کاری داری و نه او [یزید].

(۱) حدید / ۲۲.

(۲) شوری / ۳۰.

(۳) تاریخ طبری، ۴۶۱ / ۵، به نقل از ابی مخنف از ابو جعفر عبسی از ابی عماره عبسی، با کمی جابجایی، و شیخ مفید مشاجره امام سجاد علیه السلام با یزید را با کمی تفاوت نقل کرده است، رک: ارشاد، ۱۲۰ / ۲ و سبط ابن جوزی آیه تلاوت شده توسط امام سجاد علیه السلام را ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۶۲، به نقل از هشام بن محمد.

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۲ یزید غضبناک شد [و به خواهرم زینب] گفت: و الله تو دروغ می‌گویی! این کار در اختیار من است و اگر می‌خواستم این کار را بکنم حتماً می‌کردم! (۱) [زینب [س]] فرمود: نه، هرگز! بخدا قسم خدا چنین اختیاری را برای تو قرار نداده است. مگر آنکه بخواهی از

دین ما خارج شده و به دینی غیر از دین ما درآیی! یزید [وقتی این جملات را شنید] عصبانی شد و برآشفست و گفت: با این حرفها روبروی من می ایستی! این پدر و برادرت بودند که از دین خارج شده اند! [زینب] فرمود: تو و پدر و جدّت [اگر هدایت شده باشید] در پرتو دین خدا و دین پدر و برادر و جدّم هدایت شده اید! [زینب] فرمود: تو آمیری و تسلّط داری از این رو از روی ظلم و ستم دشنام می دهی؟ و با سلطه ای که داری زورگویی می کنی! و آنگاه ساکت شد! سپس [آن مرد] شامی [بار دیگر] درخواستش را تکرار کرد. گفت: یا امیر المؤمنین! این دوشیزه را به من واگذار کن! [یزید] گفت: روی برگردان! خدا مرگ کشنده ای به تو وادهد! سپس دستور داد زنان در خانه مستقّلی مستقر شوند و علیّ بن حسین هم با آنان بوده و هر چه لازم دارند به همراه خود داشته باشند [پس از این ماجرا] زنها از مجلس یزید بیرون رفتند و وارد [آن خانه] شدند. همه زنان خاندان معاویه به استقبالشان آمدند و برای حسین [علیه السلام] نوحه و گریه کردند! و سه روز برای [آن حضرت] مجلس سوگواری بپا کردند! هنگامی که [اهل بیت] خواستند از شام خارج شوند، یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر «۱»! هر چه لازم دارند بر ایشان مهیا کن، و فرد امین و صالحی از اهالی

(۱) نعمان فرزند بشیر بن سعد انصاری: پدرش بشیر نخستین کسی از انصار بود که در روز سقیفه بنی ساعده در مدینه پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقاومت انصار را بنفع اُبی بکر شکست و با اُبی بکر بیعت نمود، و لذا مقرّب دستگاه خلافت خلفا گردید، خود نعمان والی معاویه بر کوفه بود اما چون در برابر مسلم بن عقیل شدّت عمل نشان نداد، عزل و به شام فراخوانده شد، از این نظر نسبت به اهل بیت فردی ملایم شناخته شد!

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۳  
شام را با آنها بفرست، و سواران و یارانی همراهشان بفرست تا آنها [اهل بیت] را به طرف

مدینه هدایت کنند. لذا نعمان بن بشیر خودش آنان را [به سوی مدینه] برد، در حالی که شب‌ها آنها را راه می‌برد [و در حین راه رفتن] آنان را پیش روی خویش قرار می‌داد تا از دیده‌اش ناپدید نشوند، ولی وقتی [جایی] فرود می‌آمدند از آنان دور می‌شد، و اصحاب خودش را برای نگهبانی به اطرافشان می‌فرستاد و خود در فاصله دوری منزل می‌کرد بطوری که وقتی کسی از آنها می‌خواست وضو بگیرد یا قضاء حاجت کند شرمگین نمی‌شد.

[خلاصه] پیوسته در مسیر راه اینگونه با آنان منزل می‌کرد، و به آنها لطف می‌نمود و حوائجشان را جویا می‌شد تا اینکه وارد مدینه شدند. «۱» «۲»

### ورود کاروان اسراء به مدینه

(۱) هنگامی که خبر کشته شدن حسین [علیه السلام] به اهالی مدینه رسید [أمّ لقمان] دختر عقیل بن ابی طالب با زنان مدینه بیرون آمد، در حالی که روسری خود را هنوز نیچیده بود و داشت بر سر می‌پیچید [با زبان شعر] می‌گفت: [اگر پیامبر به شما بگوید، شما که آخرین امت بودید بعد از من با عترت و خاندانم چه کرده‌اید که]

(۱) طبری یا کلبی یا ابی مخنف بجهت رعایت اختصار از رفتن کاروان به سوی کربلاء و رسیدن آنان در روز اربعین امام حسین [علیه السلام] به کربلاء و برگرداندن و دفن سرهای بریده در نزدیکی قبور شهداء کربلاء، گزارشی ننموده‌اند، و این با صحت آن روایاتی که این مطالب را گزارش کرده‌اند منافاتی ندارد.

(۲) تاریخ طبری، ۴۶۱/۵ و ۴۶۲، به نقل از ابی مخنف از حارث بن کعب از فاطمه و ارشاد شیخ مفید، ۱۲۱/۲ و ۱۲۲، با اندکی تغییر و سبب ابن جوزی ماجرای تقاضای مرد شامی از یزید [لعنه الله] و پناه بردن فاطمه بنت الحسین [علیه السلام] به زینب [س] و دفاع حضرت زینب [س] را تا عصبانی شدن و برآشفتن یزید، با اندکی تغییر در نحوه بیان ذکر

کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۶۴، به نقل از هشام بن محمد [راوی مقتل اَبی مخنف].

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۴ برخی اسیر و برخی بخون خود آغشته شده‌اند، چه خواهید گفت؟] وقتی به عبد الله بن جعفر خبر کشته شدن دو فرزندش [محمد و عون] در کنار حسین [علیه السلام] رسید، مردم نزدش آمده به او تسلیت می گفتند [عبد الله] رو به همنشینان خویش کرد و گفت: خدای - عز و جل - [را در هر مصیبتی] حتی بر قتل حسین [علیه السلام] حمد و سپاس می گویم، اگر با دستهایم با حسین مواسات و همدردی و یاری نکرده‌ام لا اقل دو فرزندم با او مواسات و یاری نموده‌اند. و الله اگر نزدش حاضر بودم دوست می داشتم از او جدا نشوم تا در رکابش کشته شوم! بخدا چیزی که مرا وادار می کند از دو فرزندم دست کشیده، مصیبتشان را بر خود آسان سازم اینست که آن دو در حال پایداری و یاری برادر و عموزاده‌ام [حسین علیه السلام]، از دست رفته‌اند. «۱»

### اولین زائر کوفی بر مزار سید الشهداء علیه السلام

(۱) [بعد از شهادت امام حسین علیه السلام] عبید الله بن زیاد از اشراف اهل کوفه خبر گرفت ولی عبید الله بن حرّ [جعفی] را ندید، بعد از چند روز [عبید الله بن حرّ] نزد [ابن زیاد] آمد، [ابن زیاد] گفت: کجا بوده‌ای پسر حرّ؟ گفت: مریض بوده‌ام، [ابن زیاد] گفت: مرض قلبی [داشته‌ای] یا مرض بدنی؟! [ابن حرّ] گفت: قلبم مریض نشده بود، و اما بدنم، خدا بر من منت نهاد آن را سالم نگه داشت. ابن زیاد گفت: دروغ می گویی! تو با دشمن ما بوده‌ای. [ابن حرّ] گفت: اگر با دشمن شما بودم دیده می شدم [من آدم سرشناسی هستم همه مرا می شناسند] جای آدمی مثل من مخفی نمی ماند.

(۱) تاریخ طبری، ۴۶۶ / ۵ و ۴۶۷، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از عبد الرحمن بن عبید ابی کنود با اندکی جابجایی و ارشاد، ۱۲۴ / ۲، با اندکی تغییر و جابجایی. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۵ (۱) [در همین حال] ابن زیاد [دقایقی] از او غافل شد، [و عبید الله] بن حرّ [از فرصت استفاده کرده] از مجلس بیرون آمد و بر اسبش نشست و [گریخت]. [ابن زیاد] یکباره بهوش آمد [گفت: ابن حرّ کجاست؟ گفتند: همین الان بیرون رفته است، گفت: او را برایم بیاورید.

مأمورین نزد عبید الله رفتند گفتند: [امیر تو را خواسته است] بیا امیر را اجابت کن! ولی وی اسبش را راند، و گفت: به [امیر] خبر بدهید، و الله هرگز نزدش نخواهم آمد و از او اطاعت نخواهم کرد.

سپس [از کوفه] خارج شد و به کربلا آمد و در آنجا [اشعاری به این مضمون] گفت: - فرمانده خیانتکار، فرزند خیانت پیشه به من می گوید چرا تو با آن شهید [فرزند فاطمه] جنگ نکردی؟! - آری، پشیمانم که چرا او را یاری نکرده‌ام، بلی هر شخصی که [به موقع] توفیق نیابد، پشیمان خواهد گردید.

- من از اینکه از حامیانش نبوده‌ام حسرتی در خود احساس می کنم که هرگز از من جدا نخواهد شد.

- خدا روان کسانی را که در نصرتش کمر همت بسته‌اند از باران [رحمت خویش] همواره سیراب گرداند.

- [اکنون] که بر قبور و جایگاه آنان ایستاده‌ام اشکم ریزان است و نزدیک است جگرم پاره شود.

- به عمرم قسم آنان در جنگ دلیر و پشیمانی و چون شیر حمایت گر [حسین علیه السلام] بوده‌اند.

- وقتی کشته شدند هر نفس با تقوایی در روی زمین، در مرگشان غمگین و حیران



گردیده است.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۶  
 هرگز بینندگان، بافضیلت تر از آنان ندیده‌اند، که در دم مرگ [مردانی] آقا و سرانی  
 درخشان بوده‌اند.  
 - [آی ابن زیاد] آیا تو آنان را از روی ستم می‌کشی و در عین حال دوستی ما را امید  
 داری، از این نقشه و طرح ناسازگار با ما دست بردار.  
 - قسم به جانم، شما با کشتن آنها بینی ما را به خاک مالیده‌اید در میان ما، چه بسیار مردان  
 و زنانند که خواهان انتقام [خون] آنانند.  
 - بارها اراده می‌کنم که همراه لشکری به جنگ این گروهی که ظالمانه از مسیر حق  
 منحرف شده‌اند بروم.  
 - از این کارها دست بردارید و گرنه با گروههای جنگجویان، چنان شما را عقب خواهم  
 راند که از حملات دیلمیان برایتان گرانتر باشد. «۱» و الحمد لله رب العالمین

(۱) تاریخ طبری، ۴۶۹ / ۵ و ۴۷۰، به نقل از ابی مخنف از عبد الرحمن بن جندب ازدی.  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۷

### [فهرست]

### «فهرست اعلام»

أبی مخنف، ... ۲، ۳، ۵، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱،  
 ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰،  
 ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹،  
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،  
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵،

۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،  
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴،  
 ۲۰۶ ابن معین، ... ۱۳ أبو الشعثاء یزید بن زیاد ... ۱۱۵ أبو الفرج اصفهانی، ۱۴، ۱۰۵، ۱۲۰  
 ابو بردة بن عوف آزدی، ... ۱۹۹ ابو ذر، ... ۱۴۰ احبش بن مرثد حضرمی، ... ۱۹۲ اسماء  
 بن خارجه فرازی، ... ۸۲ اسید حضرمی، ... ۶۱ اشعث بن قیس [کندی]، ... ۶۱ امام باقر  
 علیه السلام، ... ۱۲ امام حسن علیه السلام، ... ۱۰، ۱۸۵ امام حسین علیه السلام، (حسین بن  
 علی) ... ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۲، ۸۱  
 ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷،  
 ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴  
 امام سجاد علیه السلام، (علی بن حسین) ... ۱۲، ۹۰، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۱  
 امام صادق علیه السلام، ... ۱۲، ۱۹۰ امام کاظم علیه السلام، ... ۱۳  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۸  
 أم وهب، ... ۱۶۰ امیر المؤمنین علیه السلام، ... ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۷۵، ۸۰  
 ۸۱، ۲۰۲، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲،  
 بن عبد الله صاعدی، ۱۷۰ أبو حرب سیعی، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳،  
 بن مسعود ... ۱۸۱ أحنف بن قیس، ... ۴۳ أسماء بن خارجه، ... ۵۱ أم لقمان، ... ۲۰۴ أنس  
 بن مالک، ... ۱۵۰ بحر بن کعب، ... ۱۸۸، ۱۹۰ بحیر بن ريسان حمیری، ... ۹۵ بدیل بن  
 صریم، ... ۱۷۲ بریر بن حصیر، ... ۱۴۳ بشر بن حوط قابضی همدانی، ... ۱۸۵ بکیر بن  
 حمران أحمري شامی، ... ۶۹ بکیر بن حی تمیمی، ... ۱۶۸ بلال، ... ۶۱، ۶۳ بلال بن اسید،  
 ... ۶۷ ثمامه صائدی، ... ۵۸، ۱۲۲ جابر بن حارث سلمانی، ... ۱۸۰ جابر بن عبد الله انصاری،  
 ... ۱۵۰ جعفر طیار، ... ۱۵۰، ۱۷۳ حارث بن حصیره، ... ۱۳۰، ۱۳۷ حیب بن مظاهر، ...  
 ۹، ۳۳، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۱ حیب بن مظاهر فقعی أسدی، ... ۴۱ حجار بن أبجر،  
 ... ۳۴، ۱۵۱ حجار بن عجلی، ... ۵۹ حجر بن عدی، ... ۱۵۳ حرمله بن کاهل، ... ۱۸۴،

۱۸۵ حسان بن خارجه، ... ۵۲ حصین بن تمیم، ... ۶۴، ۶۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۶۸،  
 ۱۷۱، ۱۷۲ حضرت موسی علیه السلام، ... ۲۸ حضر موت، ... ۵۹ حمزه سید الشهداء، ...  
 ۱۵۰ حمزه بن مغیره بن شعبه، ... ۱۱۹ حمید بن بکیر أحمری، ... ۵۷ حمید بن مسلم، ...  
 ۱۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،  
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹ حمید بن مسلم ازدی، ... ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۲ حنظله بن  
 أسعد شامی، ... ۱۰، ۱۷۶  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۰۹  
 حوی، ... ۱۴۰ خولی بن یزید أصبجی، ... ۱۸۸ دارقطنی، ... ۱۳ دلهم بنت عمر، ... ۹۹  
 ذوید، ... ۱۴۷، ۱۵۹ ذهبی، ... ۱۳، ۲۰۷ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ... ۱۲،  
 ۳۵، ۴۸، ۹۲، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۰۰ رشید، ... ۷۸ رضی بن منقذ عبدی، ... ۱۶۳،  
 ۱۶۴ زائده بن قدامه، ... ۶۶ زائده بن قدامه بن مسعود، ... ۶۶ زبیر بن أروح، ... ۸۰، ۸۱  
 زرعۀ بن شریک تمیمی، ... ۱۸۹ زرقاء، ... ۲۵ زهیر بن قین، ... ۷، ۸، ۹، ۹۹، ۱۱۶، ۱۳۱،  
 ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳ زهیر بن قین بجلی، ... ۹۹ زید بن ارقم، ... ۱۹۵  
 زید بن ارقم، ... ۱۵۰، ۱۹۴، ۱۹۵ زید بن رقاد جنبی، ... ۱۸۰ زینب یا [زینب کبری] ... ۸  
 ۹۰، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳ سبط ابن  
 جوزی، ... ۱۵، ۱۶، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳ سعید بن عبد الله حنفی،  
 ... ۳۴، ۳۵، ۱۷۳ سلمان باهلی، ... ۹۹ سلیمان بن راشد، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۲، ۱۸۴ سلیمان بن  
 سرد خزاعی، ... ۳۳ سلیم أسدی، ... ۹۵ سمیه، ... ۷۵، ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۵۴، ۲۰۰ سنان بن  
 أنس نخعی، ... ۱۸۸، ۱۸۹ سوید خثعمی، ... ۱۰، ۱۸۰ سهل بن سعد ساعدی، ۱۵۰ سیف  
 بن حارث بن سریع، ... ۱۷۵ شبت بن ربعی، ... ۳۴، ۵۹، ۶۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۸ شریح قاضی،  
 ... ۵۲، ۵۶ شریک بن أعور حارثی، ... ۴۴ شمر بن ذی الجوشن، ... ۹، ۵۹، ۱۲۶، ۱۲۷،  
 ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۹ شوذب، ۱۰، ۱۷۷، ۱۷۸  
 شیخ طوسی، ... ۱۲، ۱۳

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۱۰  
 شیخ مفید، ... ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲،  
 ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۵، ۹۶،  
 ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹،  
 ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲،  
 ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳ صالح بن وهب یزنی، ... ۱۸۸ صقعب بن سلیم، ... ۱۲  
 ضحاک، ... ۱۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۸۰ ضحاک بن  
 عبد الله، ... ۱۴۲، ۱۴۸ طارق بن ظبیان آزدی، ... ۱۹۹ طبری، ... ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲،  
 ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱،  
 ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹،  
 ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،  
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،  
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،  
 ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،  
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،  
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،  
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷ طرمّاح بن عدی، ... ۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۸۰ طوعه، ... ۶۲  
 ۶۳ عباس بن ابی شیب شاکری، ... ۱۰، ۴۱، ۱۷۷ عباس بن ابی شیب شاکری، ... ۴۷  
 عباس بن جعد جلی، ... ۵۸ عباس بن علی، ... ۱۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۹،  
 ۱۸۰

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۱۱  
 عبد الأعلى بن یزید، ... ۶۷ عبد الأعلى کلبی، ... ۷، ۷۹ عبد الرحمن بجلی، ... ۱۶۶ عبد  
 الرحمن بن ابی بکر، ... ۲۱ عبد الرحمن بن ابی عمیر ثقفی، ... ۶۶، ۶۷، ۸۰ عبد الرحمن

بن شریح شبامی، ... ۶۰ عبد الرحمن بن عبد الله ... ۳۴ عبد الرحمن جعفی، ... ۱۸۸ عبد الله بن ابي محل، ... ۱۲۸ عبد الله بن ابي محل بن حزام کلابی، ۱۲۷ عبد الله بن بقطر حمیری، ... ۱۰۰ عبد الله بن جعفر ... ۷، ۱۰، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۳۸، ۱۸۴، ۲۰۴ عبد الله بن حسین، ... ۱۸۴، عبد الله بن حوزة، ... ۱۶۱ عبد الله بن خازم، ... ۵۸ عبد الله بن زبیر، ... ۲۱، ۲۲، ۲۳ عبد الله بن زبیر اسدی، ... ۸۲ عبد الله بن زهیر آزدی، ... ۱۴۷ عبد الله بن سبع همدانی، ... ۳۴ عبد الله بن سلیم، ... ۱۲، ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵ عبد الله بن شریک عامری، ... ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷ عبد الله بن عامر بن کریز، ... ۲۰۰ عبد الله بن عباس، ... ۸۶، ۸۷، ۱۰۲ عبد الله بن عقیف آزدی غامدی، ... ۱۹۸ عبد الله بن عمّار بارقی، ... ۱۸۷ عبد الله بن عمر، ... ۲۱ عبد الله بن عمیر کلبی، ... ۱۵۹ عبد الله بن قطبه نبهانی طائی، ... ۱۸۴ عبد الله بن کدنی أرحبی، ... ۳۵ عبد الله بن مسلم بن سعید ... ۴۲ عبد الله بن مطیع، ... ۵، ۷، ۳۱، ۹۸ عبد الله بن وال، ... ۳۴ عبد الله بن یسار، ... ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳ عبد الملك بن عمیر لخمی، ... ۱۰۰ عبید الله بن حرّ [جعفی]، ... ۲۰۵ عبید الله بن زیاد، ... ۲۲، ۵۶ عبید الله بن عمرو بن عزیز کندی، ... ۵۸ عثمان بن خالد بن اسیر جهنی، ... ۱۸۵ عثمان بن زیاد بن ابي سفیان، ... ۴۴ عثمان بن عفّان، ... ۱۶۳ عروة بن بطار تغلبی، ... ۱۸۰ عزره، ... ۱۲۱ عزرة بن قیس أحمسی، ... ۱۲۱، ۱۴۷ عقیف بن زهیر، ... ۱۴، ۱۶۴ عقبه بن سمعان، ... ۱۴، ۳۱، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۹۲ عقیل، ... ۸، ۱۰ نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۱۲ عقیل بن ابي طالب، ... ۱۰۲، ۱۸۵ علامه تستری، ... ۱۳ علی علیه السلام، ... ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۵۵، ۷۵، ۸۹، ۹۷، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱ علی بن حسین اکبر، ... ۱۱۴ علی بن قرظة، ... ۱۶۴ عمّار بن عبد الله، ... ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳ عمارة بن صلخب آزدی، ... ۶۰، ۷۹ عمارة بن عبید سلولی، ... ۳۴ عمارة بن عقبه، ... ۴۲ عمارة بن عقبه بن ابي معیط، ... ۷۱ عمر یا عمر بن سعد ... ۴۲، ۱۸۷، ۱۹۲، عمر بن عبد الرحمن مخزومی، ... ۷ عمرو بن حجّاج، ... ۹، ۵۱، ۵۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۳ عمرو

بن حجاج زبیدی، ... ۳۴، ۱۴۷ عمرو بن حریث، ... ۶۵ عمرو بن سعد بن نفیل ازدی، ...  
 ۱۸۲ عمرو بن سعید أشدق، ... ۹۰ عمرو بن سعید بن عاص، ... ۲۲ عمرو بن صبیح صدائی،  
 ... ۱۸۵ عمرو بن عبید الله بن عباس ... ۶۸ عمرو بن عبید الله بن معمر، ... ۴۳ عمرو بن  
 قرظہ انصاری، ... ۱۶۴ عمرو بن قرظہ بن کعب انصاری، ... ۱۲۴ عمرو بن نافع، ... ۶۴، ۸۰  
 عوانة بن حکم، ... ۱۲۰، ۱۲۱ عون، ... ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۰، ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۸۴، ۲۰۴ غلام  
 عبد الرحمن بن عبد ربّه، ... ۱۴ فاطمه (حضرت زهرا) ۱۲، ... ۸۹، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۴۰،  
 ۱۵۴، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵ فرزدق، ... ۷، ۸۲، ۹۵، ۹۶ قاسم بن حسن،  
 ... ۱۰، ۱۸۲، ۱۸۳ قره بن قیس، ... ۱۵۵، ۱۹۳ قره بن قیس تمیمی، ... ۱۹۳ قره بن قیس  
 حنظلی، ... ۱۲۲ قشعم بن عمرو جعفی، ... ۱۸۸ قعقاع بن شور ذهلی، ... ۵۹ قیس بن أشعث  
 بن قیس، ... ۱۴۷ قیس بن مسهر صیداوی، ... ۳۴ قیس بن هیثم، ... ۴۳ کثیر بن شهاب بن  
 حصین حارثی، ... ۱۴، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۷۳ کزمان، ... ۱۲۸ کشی، ... ۱۳، ۲۵، ۱۱۹  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۱۳  
 کعب بن جابر ازدی، ... ۱۶۴ کنده، ... ۵۸، ۵۹ لبط بن یاسر جهنی، ... ۱۸۵ مالک بن  
 مسمع بکری، ... ۴۳ مالک بن نسیر بدی، ... ۱۱۵ مجمع بن عبد الله عائذی، ... ۱۱۱، ۱۸۰  
 محمد بن ابی بکر، ... ۱۲ محمد بن اشعث، ... ۵۶، ۵۹ محمد بن اشعث، ... ۵۹ محمد بن  
 حنفیه، ... ۵، ۲۶، ۲۸ محمد بن عمر تمیمی، ... ۳۴ محمد هادی یوسفی، ... ۲، ۱۲، ۱۵  
 مختار یا [مختار بن ابی عبیده ثقفی]، ... ۶، ۷، ۱۲، ۴۱، ۴۶، ۴۵، ۶۶، ۶۷، ۸۰ مختار بن  
 ابی عبیده، ... ۱۲ مخزومی، ... ۷۲، ۸۸ مخفر بن ثعلبه عائذی، ... ۱۹۹ مخنف بن سلیم، ...  
 ۱۲ مرجانه، ... ۲۰۱ مروان بن حکم، ... ۲۳، ۲۰۰ مزاحم بن حریث، ... ۱۶۵ مسروق بن  
 وائل، ... ۱۶۱، ۱۶۲ مسعود بن عمرو، ... ۴۳ مسلم بن عقیل، ... ۵، ۳۵، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲،  
 ۵۴، ۵۸، ۶۲، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۲، ۱۸۵، ۲۰۳ مسلم بن  
 عمرو باهلی، ... ۴۴، ۴۵، ۵۴ مسلم بن عوسجه ... ۸، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۱۳۹، ۱۴۸،  
 ۱۶۷ مشمعل أسدی، ... ۹۵، ۱۰۰ معقل، ... ۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۱۶۳ منذر بن

جارود، ... ۴۳ مهاجر بن اوس ... ۱۵۶، ۱۷۳ نافع بن هلال، ... ۱۰، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۴،  
 ۱۶۵، ۱۷۴ نجاشی، ... ۱۲، ۱۳، ۲۰۷ نعمان بن بشیر، ... ۲۲، ۳۴، ۲۰۳ نهشل تیمی، ... ۱۸۴  
 وداعی کلبی، ... ۸۰ ولید بن عتبۀ بن ابي سفیان، ... ۲۲ هانی بن ابي حیّه، ... ۶۶، ۸۰، ۸۱  
 هانی بن ثبیت، ... ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۸۴ هانی یا هانی بن عروه ... ۶، ۷، ۸، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۴۷،  
 ۴۹، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۰۰،  
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۶  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۱۴  
 هانی بن هانی سبعی ... ۳۴ هشام بن محمد کلبی، ... ۱۴، ۱۵ یحیی بن حکم، ... ۲۰۰،  
 ۲۰۱ یحیی بن سعید، ... ۹۰، ۹۱، ۹۲ یزید بن حارث، ... ۳۴، ۱۵۱ یزید بن زیاد، ... ۹، ۱۰،  
 ۱۱۵، ۱۵۸، ۱۷۹ یزید بن سفیان، ... ۱۶۵ یزید بن معقل، ... ۱۶۳ یزید بن مفرغ حمیری،  
 ... ۲۶ هند [همسر یزید]، ... ۲۰۰  
 نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعه الطف، ص: ۲۱۵

### «فهرست منابع تحقیق»

- اصفهانی، أبو الفرج: مقاتل الطالبین، قم. مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، چ دوم،  
 ۱۳۸۵ ه ق – ذهبی، ابی عبد الله محمد بن احمد بن عثمان، میزان الاعتدال: تحقیق. علی  
 محمد بجاوی و فتحیه علی بجاوی، ن. دار الفکر العربی.  
 – تستری، محمد تقی. قاموس الرجال، تحقیق و نشر. مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چ دوم،  
 ۱۴۱۷ ه ق.  
 – سبط ابن الجوزی: تذکره الخواص، نجف، ن. مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۳ ه ق – طبری، ابی  
 جعفر محمد بن جریر: تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق. محمد أبو الفضل ابراهیم، قاهره،  
 دار المعارف.  
 – طوسی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن حسن: رجال طوسی، تحقیق. سید محمد

- صادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة الحیدریه، چ. اول، ۱۳۸۱ هـ ق.
- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن: الفهرست، تصحیح و تحقیق. سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة الحیدریه، چ. دوم، ۱۳۸۰ هـ ق.
- مفید، شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد: الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق. مؤسسه آل البيت، قم، ن. المؤتمر العالمی لألفیة الشيخ المفید، ۱۴۱۳ هـ ق.
- منقری، نصر بن مزاحم: وقعة صفین، تحقیق. عبد السلام محمد هارون، قم، ن. مكتبة آية الله مرعشي نجفی، ۱۴۰۳ هـ ق.
- نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ص: ۲۱۶
- نجاشی، ابی العباس أحمد بن علی: رجال النجاشی، تحقیق. محمد جواد نائینی، بیروت، دار الاضواء، چ. اول، ۱۴۰۸ هـ ق.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبد الله بغدادی: معجم البلدان، بیروت، ن. دار صادر.

---

ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی - سلیمانی، جواد، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا / ترجمه وقعة الطف، ۱ جلد، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی - قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۰ ش.